

(قلم و رفاه)

قلم و رفاه / ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال چهارم / شماره ۴۲ / مهر ۹۷ / ۶۴ صفحه / قیمت ۵۰۰۰ تومان

تاریخ مختصر خصوصی سازی

مرور نقدها و تحلیل های
کارشناسی درباره نحوه
واگذاری ها و بررسی نمونه از
خصوصی سازی

چه باید کرد؟

تحلیل وضعیت
کلان کشور
با یادداشت هایی از:
ابراهیم متقی
مهدی بازوکی
امیر ناظمی
عباس کاظمی
و محمدباقر خرمشاد

کارنامه آقای
جامعه شناس
Anthony Giddens

مروری بر آرای آنتونی گیدنز به بهانه انتشار ترجمه
کتاب «ساختار طبقاتی در جوامع پیشرفته»



• صاحب امتیاز:

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• مدیر مسئول و رئیس شورای

سیاستگذاری:

ابراهیم رستمیان مقدم

• سردبیر:

متین غفاریان

• تحریریه:

خسرو صادقی بروجنی

روزبه آقاجری

• مدیر هنری:

سید علی رضا میرزا مصطفی

• صفحه آرا:

احسان نیکروان

• عکاس:

مرضیه برای

• حروفچین:

اکرم خاکپور

• ویراستار:

کوروش اشرفی، آرش میرزایی

• ناظر چاپ:

علی توتونی

• با تشکر از:

بیژن رضایی، ابراهیم باقری،

صولت فروتن

• همکاران این شماره:

آزاده شعبانی، نسرين هزاره مقدم،

محمدرضا جعفری، سحر کریمی،

فواد شمس، راضیه علیپور، مهدی

نجفی خواه، فرشید یزدانی، محمد

رضایی، محمدکریم آسایش

• آدرس:

تهران، خیابان احمدقصر

خیابان دوازدهم غربی

شماره ۲۲

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• صندوق پستی:

۱۴۸۹-۱۵۸۷۵

• تلفن:

۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

• چاپ:

هنر سرزمین سبز

نشانی مادر پیام رسان های سروش،

ایتا، آی گپ، گپ و تلگرام:

@ghlamrorefah
www.ghlamrorefah.ir



علیرضا میرزا مصطفی
طراح جلد:

• قلمرو رفاه

• ماهنامه تحلیلی

• سال سوم / شماره ۴۲

• مهر ۹۷

خبر تحلیل: عدالت و جبران معیشت

در گذشت سید تقی نوربخش، مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی، عملکرد او و مهمترین موضوعاتی که در دوران مسئولیت خود با آن‌ها روبه‌رو بود، موضوع اصلی این بخش است. جزئیات منشور سازمان تامین اجتماعی و گزارشی در مورد کم و کیف بسته حمایتی دولت برای جبران شکاف مزد و هزینه نیروی کار از جمله موضوعات دیگر «خبر-تحلیل» در این شماره از ماهنامه است.

مقاله: درک تاریخی از پیراهنه‌ها

مشکلات اقتصادی موجود در کشور محصول چه نوع برنامه‌هایی است؟ این برنامه‌ها دارای چه آبشخورهای جهانی است؟ و حل مشکلات تا چه حد به درک تاریخی موضوعات و ریشه‌یابی مناسب آن‌ها بستگی دارد؟ این موضوعات و همچنین بررسی سیاست‌گذاری محیط زیست، مقالات این بخش را شامل می‌شوند.

پرونده اصلی: خصوصی سازی در ایران

«خصوصی سازی» از جمله موضوعات چالش برانگیز این روزها است. در این پرونده در ابتدا تاریخ خصوصی سازی و واگذاری شرکت‌های دولتی در ایران بررسی می‌شود و سپس به ۶ واحد تولیدی می‌پردازیم که پس از خصوصی سازی، هم تولید در آن‌ها با موانع جدی مواجه و هم وضعیت نیروی کار شاغل در آن‌ها تهدید شد. چه رسی می‌توان از این روند گرفت و راه پیش رو چیست؟

راه حل: کجا هستیم؟ چه باید کرد؟

در «راه حل» این شماره کارشناسان حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و آینده‌نگری به این پرسش کلیدی پاسخ داده‌اند که آسیب‌های موجود در حوزه‌های مختلف کدام است و برای برون رفت از آن‌ها چه راه‌های وجود دارد؟

جهان: آمریکا و روسیه

«هت کارپ» استاد تاریخ دانشگاه پرینستون، تحلیل جامعی از انتخابات میان دوره آمریکا و «اکثریت شکستنده» دموکرات‌ها در این انتخابات دارد. اعتراضات در روسیه علیه فساد و بالاپردن سن بازنشتگی دیگر مطلب بخش جهان است.

فرهنگ: کارنامه آقای جامعه شناس

«آنتونی گیدنز» یکی از مطرح ترین جامعه شناسان معاصر است که بیشتر با نظریه «راه سوم» شناخته می‌شود. به مناسبت انتشار ترجمه فارسی کتاب «ساختار طبقاتی در جوامع پیشرفته» نوشته او، به معرفی نظرات او و موضوعات مطرح شده در این کتاب پرداخته ایم و در مطلب دیگری این موضوع را بررسی کرده ایم که مطالعات مربوط به طبقه در دانشگاه‌های ایرانی از چه زمانی آغاز شد، چه روندی را طی کرد و امروز در چه مرحله‌ای است؟

توضیح و پوزش:

به سبب مشکلاتی که این روزها تمام نشریات مکتوب را گرفتار ساخته است، انتشار شماره مهر ماهنامه با تاخیر ناخواسته مواجه شد. به سبب این تاخیر ناخواسته از همه مخاطبان محترم پوزش می‌طلبیم و در صدد جبران آن هستیم.



آئینه عبرت

حسام‌الدین آشنا، مشاور رئیس جمهور، در گفت‌وگو با مجله «اندیشه پویا» ماموریت وزیر جدید کار، رفاه و تعاون را واگذاری شرکت‌های شستا اعلام کرد. به فاصله کوتاهی رئیس جمهور در هنگام ارائه بودجه سال ۹۸ به مجلس اعلام کرد: «سال ۹۸ سال عرضه بزرگ نگاه‌های اقتصادی به بورس خواهد بود و همه زیر مجموعه‌های شستا به بازار سرمایه خواهند آمد و در این میان برخی‌ها ضرر خواهند کرد». این سیاست ذیل سیاست کلی دولت تعریف می‌شود: خروج از بنگاه‌داری. در کنار صندوق‌های بازنشستگی، بانک‌ها هم در صف اجرای این سیاست قرار دارند.

دولت در سال آینده ۸۱ هزار میلیارد تومان برای کمک به صندوق‌ها در نظر گرفته است. صحبت‌های رئیس جمهور در مجلس نشان می‌داد روحانی به شدت از این وضعیت ناراضی است: «کی باید صندوق‌ها را در مسیر درست قرار دهیم؟ تا کی باید بودجه صندوق‌ها از بودجه سالانه پرداخت شود؟ پس این همه سرمایه‌گذاری در صندوق‌ها برای چه بود؟ زمانی مشکل داشتیم و به سمت صندوق می‌رفتیم. صندوق بازنشستگی آنقدر پول و ذخیره مالی داشت که به ما کمک می‌کرد اما امروز به چه روزی افتاده. وضعیت تامین اجتماعی که باید روی پای خود بایستد را ببینید. درآمد سالانه این همه بنگاه‌های اقتصادی به نام شستا چند درصد و بنگاه‌های زیانده آن، چه مقدار است؟» بنابراین معلوم است که دولت در تصمیم خود برای خروج از بنگاه‌داری مصمم است و بنابراین فاز تازه‌ای از خصوصی سازی بزودی آغاز خواهد شد.

تجربه خصوصی سازی در ایران، تجربه خوشایندی نیست. کارشناسان متعددی این کارنامه را تحلیل کرده‌اند. حتی اغلب مدافعان خصوصی سازی هم اکنون نتیجه را «خصوصی سازی واقعی» نمی‌دانند. حتی در نظر مردم هم این روند مثبت نبوده است. در موج پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌ها که در سال ۱۳۸۰ انجام شد، اکثریت مردم نسبت به این روند نظر مثبت نداشتند. بررسی تجربه خصوصی سازی نشان می‌دهد که در نبود زیرساخت‌ها و بستر سیاسی و اقتصادی مناسب، این روند به مقصد نمی‌رسد و فقط به تعدیل نیروی کار و بروز مشکلات جدی در برخی بنگاه‌های واگذار شده منجر می‌گردد. اما این تجربه‌ها درس‌های مهمی هم با خود دارد: شفافیت، رمز وجود یک بخش خصوصی موفق و سالم، شفافیت در همه حوزه‌ها است. این شفافیت نیازمند گام‌های جدی از سوی دولت و سایر نهاد‌های مسئول است. اما بدون رسانه‌های مستقل و آزاد این گام‌ها ناتمام خواهند ماند.

وزارت محمد شریعتمداری با اعلام اسامی اعضای هیات مدیره شرکت‌های زیر مجموعه صندوق‌ها آغاز شد که نوید گام برداشتن در مسیر شفافیت را می‌دهد. شنیده‌ها هم حاکی از آن است که وزیر در جهت اجرای سیاست‌های واگذاری در جست‌وجوی راه‌های تازه برای رصد شفاف فعالیت‌های شرکت‌ها قبل از واگذاری است.

می‌توان این امید را داشت که اراده جدی برای خروج از بنگاه‌داری صندوق‌ها و بانک‌ها به ایجاد تصمیم جدی‌تر برای فراهم کردن شفافیت بیشتر و همه الزامات آن بینجامد.

سردبیر



مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه

**فعال در ایده پردازی، تولید
و انتشار انواع رسانه ها**

کارگزار تخصصی فعالیت های ارتباطی، اطلاع رسانی و رسانه ای حوزه رفاه و تامین اجتماعی

- طراحی، برنامه ریزی و مدیریت انتشار و توزیع نشریات
- ایده پردازی نوین در خدمات ارتباطات و اطلاع رسانی
- برگزاری همایش ها در سطوح سازمانی، ملی و بین المللی
- طراحی وب سایت سازمانی، ارتباطی، آموزشی و تبلیغاتی
- طراحی بسته های نرم افزاری اطلاع رسانی (چند رسانه ای)
- طراحی، ساخت و اجرای انواع بیلبورد و تلویزیون شهری
- ارائه خدمات تبلیغات هوشمند در فضای سایبری
- ایده پردازی و ساخت انواع فیلم های تبلیغاتی و مستند
- تهیه و تولید هدایای تبلیغاتی و آموزشی
- انجام انواع سفارشات هنری و گرافیکی
- طراحی و تولید بروشور و کاتالوگ
- طراحی و تولید انواع سررسید و تقویم
- عکاسی صنعتی و گزارشی

www.ahangeatiye.ir
Email: info@ahangeatiye.ir

آتی‌نو

نشریه‌ای برای زندگی

تنها هفته‌نامه اختصاصی
حوزه رفاه و تأمین اجتماع

www.ahangeatiye.ir
www.atiyehnoweekly.ir
@atiyeno



تأمین ۲۴

سایت خبری

رسانه قلمرو رفاه
و تأمین اجتماع

www.ahangeatiye.ir
www.tamin24.ir
@tamin24



رویدادهای
قلمرو رفاه و تأمین اجتماع
را آنلاین دنبال کنید



هر بیمه شده؛ یک پرونده الکترونیک

با اجرای طرح تبدیل پرونده های کاغذی بیمه شدگان
به پرونده الکترونیک، ضمن تسهیل ارائه خدمات
به افراد تحت پوشش، از سوابق بیمه ای شما
به مطلوب ترین شکل مراقبت می کنیم



سازمان تأمین اجتماعی
اداره کل روابط عمومی



نوربخش در مقابل طرح‌هایی مانند ادغام منابع و امکانات سازمان‌های بیمه‌گر، استمرار برخی نگاه‌های حمایتی و تحمیل هزینه‌های غیرمرتبط، افزایش روزافزون بدهی نهاد دولت به سازمان، تغییر نظام تامین مالی صندوق‌های بازنشستگی از (DB) به (DC) و... باتمام توان ایستاد

وارث‌صندوق نابسامانی‌ها

دکتر سید تقی نوربخش که بود و چه کرد؟

شهریور ماه سال ۱۳۹۲ که سید تقی نوربخش با انتخاب هیات امنای تامین اجتماعی و حکم وزیر کار، بر کرسی مدیریت بزرگترین سازمان بیمه‌گر اجتماعی کشور نشست، شاید کمتر کسی به موفقیت و تداوم حضور او در تامین اجتماعی پر حاشیه امید داشت؛ چرا که سازمان تامین اجتماعی در آن روزها، در باتلاقی از سیاست‌زدگی گرفتار شده بود. نوربخش البته در سال‌های پیش از آن، در مقاطعی عضو هیات‌مدیره، قائم مقام مدیرعامل و معاون درمان سازمان تامین اجتماعی بود و از دور دستی بر آتش داشت، اما مدیریت بر این سازمان، در روزهایی که دچار بیشترین انحراف از ریل اصلی خود شده بود، چالش بزرگی پیش روی او ایجاد کرد.

در ماه‌های منتهی به استقرار دولت جدید در شهریور سال ۹۲، در مقطعی طولانی، سازمان تامین اجتماعی و شرکت سرمایه‌گذاری آن (شستا) به محل کشمکش طیف‌های مختلف سیاسی بدل شده بود و تغییر ۸ مدیرعامل در ۸ سال دولت‌های نهم و دهم (آن هم زمانی که یکی از این مدیران عامل، قاضی سابق و پرحاشیه‌ای بود)، پای سازمان مردمی و اجتماعی تامین اجتماعی را به پرونده‌هایی جنجالی از جمله پرونده «بابک زنجانی» باز کرد و مدیرعامل جدید، انبوهی از مشکلات غیرمربوط و غیرمرتبط را روی میز خود می‌دید که بسان وزنه‌هایی بازدارنده، مانع از ادامه فعالیت عادی سازمان تامین اجتماعی شده بود. در ماه‌های منتهی به مدیریت نوربخش بر تامین اجتماعی، تاخیر حتی یکساله در پرداخت مطالبات مراکز درمانی طرف قرارداد این سازمان، باعث افت شدید ارزش دفترچه‌های درمانی شده بود و بسیاری از مراکز درمانی، از پذیرفتن بیمه‌شدگان تامین اجتماعی سر باز می‌زدند.

اما مشکلاتی که نوربخش، در شهریور ماه سال ۹۲ وارث آن شد، محدود به بی‌اعتمادی مرکز ارائه‌دهنده خدمات درمانی نبود. بدهی سنگین نهاد دولت به سازمان تامین اجتماعی و مشکلات مالی جدی، کار را به جایی رساند که این سازمان برای تامین و پرداخت عیدی سال ۹۲ مستمري بگیران، مجبور شد بیش از ۵ هزار میلیارد تومان از بانک رفاه استقراض کند! اگر به این موارد، سایه سنگین مباحث و مسائل مربوط به تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی از سازمان تامین اجتماعی و کشیده شدن پای این سازمان به مسائل سیاسی را اضافه کنیم، از همان ابتدا مشخص بود که نوربخش، با چه مشکلات

پیچیده‌ای روبه‌رو است.

نوربخش اما، به عنوان اولین مدیرعامل از بدنه سازمان تامین اجتماعی، به مرور کوشید این سازمان را به مسیری تازه سوق دهد. او در آغاز، قانونمداری، پاسخگویی، پاکدستی و برنامه‌محوری را به عنوان چهار اصل اساسی مدنظر خود قرار داد و عزم آن کرد که سازمان تامین اجتماعی به ریل اصلی خدمت‌رسانی به ذی‌نفعان و دوری از حاشیه‌ها باز گردد.

مدیرعامل جدید تامین اجتماعی، با توجه به اینکه می‌دانست درمان، اساسی‌ترین نیاز ذی‌نفعان این سازمان است، از همان ابتدا تمرکز خود را بر ساماندهی این بخش کلیدی گذاشت و با هدف بازگرداندن ارزش و اعتبار به دفترچه‌های درمانی تامین اجتماعی، مطالبات مراکز طرف قرارداد را پرداخت کرد. چند ماه بعد، توانست عیدی سال ۹۳ مستمري بگیران را با اتکا به منابع داخلی و بدون استقراض از نظام بانکی بپردازد و برای اولین بار نیز در تاریخ این سازمان، مستمري‌ها را بیش از نرخ تورم افزایش دهد.

تیم مدیریتی جدید سازمان تامین اجتماعی به رهبری نوربخش، همزمان با ترمیم خرابی‌های گذشته، به جبران عقب‌ماندگی‌ها و ریل‌گذاری برای آینده این بزرگترین سازمان اجتماعی کشور نیز همت گمارد. احیای معاونت فرهنگی و رسانه‌های سازمان تامین اجتماعی و بخش پژوهشی آن با هدف برقراری ارتباط موثر و هدفمند با شرکای اجتماعی این سازمان خصوصاً کارفرمایان و کارگران، توسعه کمی و کیفی مراکز درمانی ملکی سازمان و تجهیز آنها به دستگاه‌های پزشکی به روز، تدوین برنامه راهبردی، تسهیل و تسريع در ارائه خدمات با استفاده از فناوری‌های نوین (که نوربخش به آن لقب نهضت آی تی داده بود)، همراهی با سیاست‌های ابلاغی اقتصاد مقاومتی و مشارکت فعال در اجرای طرح تحول سلامت در عین حفظ مواضع انتقادی نسبت به نظام تامین منابع و کیفیت نظارت موثر بر اجرای طرح، بازگرداندن آرامش به حوزه اقتصادی سازمان، حضور فعالانه در مراکز قانونی و تصمیم‌گیری و دفاع از مواضع و منافع سازمان تامین اجتماعی، تلاش برای اصلاح اساسنامه سازمان با هدف نقش دادن بیشتر به شرکای اجتماعی، پیگیری اجرای طرح نسخه الکترونیک و حذف دفترچه‌ها و... از جمله اقداماتی بود که در این مدت انجام شد.

نوربخش همچنین در مقابل طرح‌هایی مانند ادغام منابع



سید تقی نوربخش، دهم تیر ماه سال ۱۳۳۹ در قائنات از توابع استان خراسان جنوبی به دنیا آمد و بعد از گرفتن مدرک پزشکی خود در سال ۱۳۶۳، وقتی تنها ۲۴ سال داشت، به عنوان دبیر ستاد جنگ و جهاد دانشگاه تهران انتخاب شد و تا سال ۱۳۷۶ در این مسئولیت خدمت کرد. البته در همان سال ها، نوربخش بعد از اخذ مدرک پزشکی عمومی، درگیر جنگ تحصیلی شد و سال ها در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور داشت. نوربخش در سال ۱۳۷۲ دکترای تخصصی خود را در رشته ار تپدی از دانشگاه تهران اخذ کرد. در سال ۱۳۷۰ به سازمان تأمین اجتماعی وارد شد و در سال ۱۳۷۴ به سمت مدیریت درمان تأمین اجتماعی استان یزد رسید و از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ عضو هیات مدیره و قائم مقام مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی بود. او همچنین از سال ۱۳۷۱ به مدت ۱۲ سال عضو منتخب شورای عالی نظام پزشکی بود و از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۴، قائم مقام رئیس کل سازمان پزشکی ایران نیز شد.

سید تقی نوربخش، در پنجم شهر یور ماه سال ۱۳۹۲ با حکم علی ربیعی وزیر وقت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی شد و در ۲۴ آبان ماه ۱۳۹۷ در جریان یک ماموریت اداری در حوالی شهر گرگان، در تصادف اتومبیل جان به جان آفرین تسلیم کرد. حضور گسترده مردم قدر شناس و همکاران در مراسم تشییع و تدفین و تر حیم نوربخش در تهران و سایر نقاط کشور، به گفته وزیر جدید تعاون، کار و رفاه اجتماعی، رفراندومی برای تایید عملکرد او در سازمان تأمین اجتماعی بود.

II

است و در این مجال نمی گنجد، اما به نظر می رسد چکیده اقدامات او در سازمان را می توان، «اعتماد سازی و بازگرداندن تأمین اجتماعی به ریل اصلی ماموریت های خود» خلاصه کرد. منشور پنج گانه خدمت به مردم در تأمین اجتماعی، آخرین یادگار دکتر نوربخش و همراهانش بود تا متاثر از برنامه های وزیر جدید تعاون، کار و رفاه اجتماعی، این سازمان بیمه گر اجتماعی که بیش از نیمی از جمعیت کشور را تحت پوشش خود دارد، برای هر چه پاسخگو تر شدن و رویارویی با دشوار ترین شرایط اقتصادی کشور ناشی از تحریم های ظالمانه، خود را آماده کند. آنچه در ادامه می خوانید، مروری بر این منشور پنج گانه است.

و امکانات سازمان های بیمه گر، استمرار برخی نگاه های حمایتی و تحمیل هزینه های غیر مرتبط، افزایش روزافزون بدهی نهاد دولت به سازمان به سبب تعهدات مستمر بر جای مانده از سال های گذشته، تغییر نظام تأمین مالی صندوق های بازنشستگی از (DB) به (DC) و...، تا جایی که می توانست، با تمام توان ایستاد و در خصوص طرح تحول سلامت نیز به رغم اینکه از تحمیل هزینه های سرسام آور بر دوش سازمان های بیمه گر غلایه مند بود، در حمایت صادقانه از اجرای این طرح ملی، عقب نشست.

بررسی دقیق کارنامه سازمان تأمین اجتماعی در دوره مدیر عاملی دکتر نوربخش، نیازمند پژوهش و تحقیق دقیق

منشوری

همسو با برنامه‌های وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و منشور خدمت به مردم در حوزه کار، رفاه و تامین اجتماعی، سازمان تامین اجتماعی به عنوان بزرگترین سازمان بیمه گر اجتماعی با پوشش بیش از ۴۲ میلیون نفر از جمعیت کشور، خود را موظف دانسته است نسبت به اتخاذ تدابیر و جهت گیری‌های روشن و عملیاتی برای خدمت به نیروهای مولد دیروز و امروز و کارآفرینان، اقدام کند. رئوس این جهت گیری‌ها در قالب منشوری با مضامین ذیل تدوین و اعلام شده است.

۱- منشور شفافیت اقتصادی

سازمان تامین اجتماعی امانتدار ذخایر و حق بیمه میلیون‌ها نفر از نیروهای مولد دیروز و امروز کشور است. صیانت از این ذخایر و حفظ و ارتقای ارزش آن برای ایفای تعهدات بلندمدت و بین‌النسلی این سازمان، امری انتخابی و اختیاری نیست بلکه الزامی راهبردی است که نهادهای بین‌المللی کار و تامین اجتماعی نیز بر ضرورت آن اتفاق نظر و تاکید دارند.

با توجه به مطالبات و انتظارات برحق صاحبان این سرمایه‌ها و افکار عمومی در زمینه پیشگیری از فساد، پنهان کاری، عدم شفافیت، زدبندهای سیاسی و جناحی و ناکارآمدی فعالیت‌های اقتصادی در مجموعه سازمان و موسسات اقتصادی وابسته به آن، صراحتاً متعهد خواهیم بود:

- کلیه تعاملات مالی سازمان و موسسات و شرکت‌های تابعه را در معرض دید و قضاوت مردم و دستگاه‌های ناظر قرار دهیم.
- همه شرکت‌ها و موسسات تابعه و وابسته را به رعایت اصول حاکمیت شرکتی و اصول شفافیت و پاسخگویی ملزم کنیم.
- نظام مدیریتی بنگاه‌های اقتصادی تابعه سازمان به‌ویژه «شستا» را با هدف ارتقای بازدهی، بازنگری کرده و با رعایت امانت نسبت به ذخایر بیمه‌شدگان، زمینه خروج آن‌ها از مدیریت و تصدیگری را در زمانبندی مشخص فراهم و منابع حاصله را در بازارهای کم‌ریسک و پربازده به کار گیریم.
- با تدوین دستورالعمل مقابله با هر نوع تعارض منافع در زیرمجموعه سازمان و نظارت سختگیرانه بر اجرای آن، در جهت پیشگیری و مقابله با هر نوع فساد ساختاری گام برداریم.
- ضمن تعیین مدل شایستگی و معیارهای مشخص برای جایگاه‌های مدیریتی ستادی و استانی سازمان و شرکت‌های تابعه، بر انتخاب مدیران سطوح مختلف بر مبنای شایسته‌سالاری، نظارت جدی و مستمر داشته باشیم.

۲- منشور حکمرانی خوب

بهبود شیوه‌های تعامل و ارائه خدمات، یکی از مهمترین انتظارات و خواسته‌های مردم از دستگاه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمومی و خدماتی است. همسو با تلاش‌های صورت گرفته در سال‌های گذشته برای تسهیل شیوه‌های ارائه خدمات و همچنین کاهش حجم عمده‌ای از نارضایتی‌ها نسبت به عملکردها که ناشی از برخورد یکسویه، آمرانه، تحکیم‌آمیز و از بالا به پایین با مردم،

مخاطبان و ذی‌نفعان است، متعهد خواهیم بود:

- فراهم‌سازی بسترهای اجرای کامل دولت الکترونیک را در سازمان تامین اجتماعی با هدف ارتقای کارایی و کاهش صفوف انتظار، از طریق توسعه سامانه پنجره واحد خدمات و ارائه کامل خدمات به صورت غیرحضور، تسریع، تکمیل و پیگیری کنیم.
- ضمن التزام به اصل اساسی کوچک و چابک‌سازی ساختار اداری، در زمینه بهره‌گیری بیشتر از جوانان، زنان، اقوام مختلف همسو با سیاست شایسته‌سالاری و نیز و برون‌سپاری امور اجرایی و غیرحاکمیتی تلاش کنیم.
- به الزامات گفت‌وگوی اجتماعی حول مسائل مهم سازمان پایبند بوده و در هر مورد، از مشارکت واقعی و عینی ذی‌نفعان، شرکای اجتماعی و تشکلهای مدنی و صنفی در تصمیم‌گیری و نظارت بر حسن اجرای امور استفاده کنیم.
- کاهش تصدیگری در اجرا را در تمام حوزه‌های عملکردی سازمان در بخش‌های بیمه‌ای، درمانی و اقتصادی و سرمایه‌گذاری سرلوحه کار قرار داده و تا حد امکان، امور صرفاً اجرایی را ضمن تقویت ابزارهای نظارتی، به کارگزاران و بخش خصوصی واقعی واگذار کنیم.
- بسترهای مشارکت هرچه موثرتر نمایندگان کارگری و کارفرمایی و بازنشستگان در سطوح سیاستگذاری و نظارتی سازمان تامین اجتماعی را در عین پذیرش نقش بی‌بدیل نهاد دولت به عنوان پایدارترین نهاد اجتماعی، در تضمین بقا و ایفای تعهدات صندوق‌های بیمه گر اجتماعی در قبال مشترکان خود، فراهم آوریم.

۳- منشور پشتیبانی از بهبود فضای کسب و کار

- «بیکاری» و تضعیف «احساس امنیت شغلی» در نزد بخش‌های بزرگی از شاغلان فعلی و نیز روند انتقال مشاغل رسمی به بخش غیررسمی، یکی از دغدغه‌های مهم خانواده‌های ایرانی است. دولت و مجلس محترم نیز در اسناد مربوط به برنامه ششم توسعه، بیکاری را به عنوان یکی از ۱۶ چالش مهم کشور شناسایی کرده‌اند. صیانت از پایداری اشتغال موجود در قالب گسترده‌تر بیمه‌ای ویژه شاغلان در برابر تبعات و آسیب‌های احتمالی ناشی از متغیرهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، از اولویتهای سازمان خواهد بود و در این مسیر متعهد خواهیم بود.
- به تقویت ایده گفت‌وگوی چندجانبه و مشارکت موثر کارگران،



سازمان متعهد
است با توجه به
آثار سوء تحریم‌ها
بر تولید و اشتغال،
ضمن شناسایی
صنایع و مشاغل
آسیب پذیر (با
همکاری وزارت
تعاون، کار و
رفاه اجتماعی
و با مشارکت
و همفکری
تشکل‌های
شرکای اجتماعی
سازمان)،
بسته بیمه‌ای و
درمانی حمایت
از نیروهای مولد
و بازنشستگان و
مستمری بگیران
در شرایط تحریم
را ارائه کند

برای عدالت

رفاه اجتماعی به مجلس شورای اسلامی تقدیم کنیم.

● با توجه به کاهش ارزش واقعی مستمری‌های پرداختی در نتیجه تشدید تحریم‌ها و افزایش نرخ تورم در سال جاری، با جلب همراهی و همکاری دولت و مجلس محترم و تامین منابع مالی مورد نیاز، اجرای طرح متناسب سازی حقوق بازنشستگان و نیز ارائه مزایای نقدی مکمل به بازنشستگان و مستمری بگیران تحت پوشش را از طریق وزارت محترم تعاون، کار و رفاه اجتماعی به صورتی جدی پیگیری کنیم.

۵- منشور کاهش آثار تحریم‌ها بر زندگی میلیون‌ها نیروی مولد، بازنشستگان و مستمری بگیران

زندگی طبقات دارای درآمد متوسط رو به پایین، آماج اصلی دشمنی‌های نظام سلطه و آسیب پذیرترین گروه‌های جامعه در مواجهه با آثار و تبعات تشدید تحریم‌های اقتصادی است. تجربه نیمه اول سال ۹۷ و نوسانات اقتصادی به وجود آمده و تأثیرات آن بر نرخ تورم و موج گرانی‌ها، نشان دهنده ضرورت اتخاذ تدابیری جدی و موثر برای صیانت از مردم و کاهش فشار اقتصادی تحریم‌ها بر صاحبان درآمدهای ثابت مانند نیروهای شاغل و مولد، بازنشستگان و مستمری بگیران و افراد تحت پوشش سازمان‌های بیمه گر اجتماعی است. سازمان تامین اجتماعی همسو با سیاست‌های کلان وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی متعهد خواهد بود:

- برنامه‌ای ویژه برای کاهش نسبی آثار و تبعات شوک‌های اقتصادی ناشی از تحریم جهت تامین امنیت اقتصادی-اجتماعی بیمه شدگان، بازنشستگان و مستمری بگیران تدوین و ارائه کند.
- با توجه به آثار سوء تحریم‌ها بر تولید و اشتغال، ضمن شناسایی صنایع و مشاغل آسیب پذیر (با همکاری وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و با مشارکت و همفکری تشکل‌های شرکای اجتماعی سازمان)، بسته بیمه‌ای - درمانی حمایت از نیروهای مولد و بازنشستگان و مستمری بگیران در شرایط تحریم را ارائه کنیم.
- سازوکار صندوق بیمه بیکاری را برای گسترش چتر حمایت از بیکاران احتمالی ناشی از تبعات تحریم‌ها از طریق تعامل با وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی بازنگری خواهیم کرد.
- با توجه به تمرکز تحریم‌ها بر اقتصاد ملی، ضمن همسویی با سیاست‌های دولت در زمینه بهره‌مندی از ظرفیت و توان نخبگان ملی و تولیدکنندگان بومی، تلاش خواهیم کرد در راستای حمایت از گسترش مشاغل ایمن در برابر تبعات تحریم (مانند گردشگری و توریسم درمانی و...) و پشتیبانی از حوزه صادرات، مقررات بیمه‌ای برای پوشش فعالان این حوزه‌ها را تا حد امکان تسهیل کنیم.
- در راستای سیاست اصولی کشور برای تبدیل تهدید تحریم‌ها به فرصت، و در راستای هم‌افزایی بین بخشی، تلاش خواهیم کرد با اعمال حداکثر تسهیلات و انعطاف‌ها در مقررات بیمه اجتماعی به کاهش وابستگی کشور، مقاوم سازی اقتصاد ملی و نیز تحقق شعار سال در زمینه حمایت از کالای ایرانی به طور موثر مساعدت کنیم.

کارفرمایان و سازمان در تنظیم مناسبات و بهبود خدمات و نیز تحقق سه جانبه گرایی متوازن در تمشیت امور اهتمام ورزیم.

● به شناسایی گروه‌های جدید بیمه‌ای و گسترش پوشش بیمه اجتماعی به ویژه در مورد استارت آپ‌ها و مشاغل نوپدید، با رعایت اصول و موازین محاسبات بیمه‌ای (آکچوئری) همت گماریم.

● همسو با برنامه‌های وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی برای تسهیل گذار کارگران و واحدهای اقتصادی از اقتصاد غیررسمی به رسمی، نسبت به برقراری چتر حمایت بیمه‌ای برای آنان تدابیر مشخص اتخاذ کنیم.

● همسو با سیاست‌های وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در مقابله با تبعیض‌های جنسیتی و قومیتی در دستیابی به اشتغال به ویژه در میان جمعیت زنان شریف و نجیب کشورمان، پوشش‌های بیمه‌ای متناسب و به موقع را برقرار کنیم.

۴- منشور صیانت از حقوق بازنشستگان و مستمری بگیران

بازنشستگان امروز، آینه فردای شاغلانند و وضعیت زندگی امروز بازنشستگان و مستمری بگیران می‌تواند عامل افزایش انگیزه کار و تلاش شاغلان، یا در سوی مقابل، موجب بی انگیزگی نیروهای مولد شود. وضعیت زندگی امروز اکثریت بازنشستگان، به هیچ وجه در شان سالمندان و کسانی که عمر خود را وقف آبادانی و سربلندی ایران اسلامی کرده‌اند، نیست.

بخش عمده بازنشستگان، دریافتی‌های حداقلی دارند که دغدغه‌هایی جدی برای تامین معیشت و نیز دسترسی به خدمات سلامت با توجه به اقتضات سن سالمندی برای آنان ایجاد کرده است. یکی از برنامه‌های عاجل و فوری سازمان تامین اجتماعی، انجام اصلاحات ضروری در مقررات بازنشستگی با هدف جلوگیری از تحمیل هزینه‌های غیرمتعارف به سازمان و در عین حال تقویت توانمندی آن برای بهبود شرایط معیشتی بازنشستگان و مستمری بگیران است و در این مسیر متعهد می‌شویم:

- با توجه به اینکه وضعیت صندوق‌های بازنشستگی، متأثر از روند سالمندی جمعیت و برخی مداخلات غیر کارشناسی، به عنوان یکی از ۶ ابرچالش مهم کشور از سوی دولت و مجلس محترم شناسایی شده، با همفکری و مشارکت شرکای اجتماعی، اصلاحات ضروری در قوانین و مقررات اجتماعی و اقتصادی تأثیر گذار بر فعالیت سازمان و نیز اصلاحات موردی در قوانین و مقررات بازنشستگی را احصاء و پیشنهاد کنیم.
- برنامه‌ای کارشناسی و اجرایی برای اصلاح ضوابط عملیاتی در حوزه بیمه‌ای مبتنی بر موازین محاسبات آکچوئری ارائه کنیم.
- به تقویت منابع سازمان تامین اجتماعی به عنوان مهمترین سازمان بیمه گر اجتماعی و بازنشستگی کشور (با حدود ۶ میلیون نفر مستمری بگیری اصلی و تبعی) همت گماریم و ضمن پیگیری جدی وصول مطالبات تاریخی این سازمان از نهاد دولت، مطابق برنامه ششم توسعه و احکام دائمی این برنامه و نیز بودجه سالیانه کشور، لایحه‌ای کارشناسی برای منطقی سازی حجم تعهدات دولت به صندوق تامین اجتماعی را از طریق وزارت تعاون، کار و

بسته‌های حمایتی؛ کمک فوری یا جبران معیشت؟

نسرین هزاره مقدم

روزنامه نگار

در شرایطی که به گفته مرکز پژوهش‌های مجلس خط فقر در سال جاری ۲۵ درصد نسبت به سال قبل رشد کرده و میلیون‌ها خانوار کارگری در خطر سقوط به زیر خط فقر قرار گرفته‌اند، نگرانی برای معیشت طبقات کم‌درآمد به‌ویژه کارگران و بازنشستگان از جمله دغدغه‌های دولت است که به دنبال آن بسته حمایتی را در این مورد طراحی کرده است. دولت چه استدلالی برای طراحی این بسته دارد و نمایندگان کارگری، کارفرمایی و اقتصاددانان چه ارزیابی از این نوع سیاست‌های حمایتی دارند؟

افزایش نرخ ارز، گرانی اقلام ضروری و حتی «کالاهای اساسی»، مشکل اصلی معیشت «فروستان کم‌درآمد» است که نمی‌توانند از پس هزینه‌های سربار ایجاد شده بریبایند. تلاش نمایندگان کارگری شورای عالی کار برای «ترمیم دستمزد» نیز تاکنون به جایی نرسیده و دولت هنوز باید‌های قانون کار را به طور کامل اجرا نکرده است. عدم تحقق روح قانون کار مبنی بر لزوم کفایت مزد برای تأمین هزینه‌های سید یک خانوار متوسط، در شرایطی صورت گرفته که به گفته «فرامرز توفیقی»، رییس کمیته دستمزد قانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور، کاهش قدرت خرید دستمزد از یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان هم گذشته است.

وی در ارتباط با رقم دقیق افت قدرت خرید مزد به «قلمرو فاه» می‌گوید: «در روزهای پایانی آبان ماه سال ۹۷، قدرت خرید حداقل دستمزد کارگران به نسبت اسفند سال ۹۶، دقیقاً یک میلیون و ۲۹۰ هزار تومان کاهش یافته است. این کسری، توازن مزد-معیشت را که البته پیش از این نیز هرگز برقرار نبوده، بیش از همیشه برهم می‌زند و باعث می‌شود که اقلام بیشتری از سبد معاش خانوارهای کارگری خط بخورد.

به گفته توفیقی، در این شرایط، برگزاری جلسات سه‌جانبه متعدد اما بدون نتیجه، امیدواری کارگران را از نظام تعیین مزدی سلب می‌کند و البته هیچ راهکاری به جز «ترمیم دستمزد» نیز نمی‌تواند مشکلات معیشتی کارگران را به شیوه «پایدار» حل کند.

او بر این راهکار، به عنوان تنها راه حل ممکن تأکید دارد و معتقد است اگر قصد دولت، اصلاح واقعی معیشت کارگران است باید «دستمزد» و میزان آن را به عنوان تنها مولفه موثر و قابل اتکا بپذیرد و سراغ راه‌حل‌های تقلیل‌گرایانه برای حل مساله نرود.

به گفته توفیقی، کارگر تنها ابزاری که برای بقا دارد، فروش «نیروی کار» است و باید از این طریق، درآمد مکفی برای گذران امور کسب کند، وگرنه راه‌حل‌های ساده‌انگارانه نمی‌تواند جوابگو باشد و نباید برای ایجاد توازن در معادله مزد-معیشت، به

کمک دولت برای
ایجاد توازن

دنبال راهکارهای صدقه‌ای رفت.

یکی از این راهکارها، ارائه بسته حمایتی به اقشار کم‌درآمد و آسیب‌پذیر است که بر اساس دسته‌بندی‌های دولت، کارگران و کارمندانی که درآمد ماهانه‌شان کمتر از ۳ میلیون تومان است، در دسته «عانه‌بگیران دولتی» قرار می‌گیرند.

دولت در آبان ماه سال جاری با تنظیم آیین‌نامه‌ای دستگاه‌ها را موظف کرد در فاصله زمانی مختلف و به نوبت به گروه و قشرهای مردم بسته‌های حمایتی ارائه دهد. این طرح در چند مرحله انجام می‌شود؛ در اولین مرحله، دولت در ۲۰ آبان ماه به ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار خانواده بسته‌های حمایتی ارائه کرده است. این گروه شامل مددجویان حمایتی هستند و مبلغ مورد نظر را به صورت غیر نقدی دریافت کرده‌اند که بنا بر اعلام دولت می‌توانند با مراجعه فروشگاه‌های مخصوص، کالاهای خود را با قیمت مناسب خریداری کنند. مرحله دوم طرح دولت، از پنجشنبه اول آذرماه در قالب تحویل بسته حمایتی به بازنشستگان کشوری و لشکری و صندوق فولاد با دریافتی کمتر از ۳ میلیون تومان، آغاز شده و این بسته به صورت نقدی به حساب‌شان واریز شده است. مرحله آخر طرح دولت، ارائه بسته حمایتی به گروه چهارم شامل کارگران، رانندگان و بازنشستگان تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی و اقشار با درآمد کمتر از ۳ میلیون تومان است.

اعلام این طرح و اجرای آن آیا باعث رضایت کارگران و بازنشستگان شده است؟ حسین رجاییان، رییس انجمن صنفی کارگران معدن چادرملو در استان یزد، این عمل دولت را اقدامی در جهت «وابسته‌سازی» کارگران به سیستم تصمیم‌گیر دولتی توصیف می‌کند و به «قلمرو فاه» می‌گوید: «دولت، نمایندگان کارگران و خواسته آنها برای «ترمیم دستمزد» را که یک خواسته صد درصد قانونی و برحق است، نادیده می‌گیرد و در عوض می‌خواهند با پرداخت اعانه، اعتراضات احتمالی را به تعویق بیندازند.»

به گفته رجاییان، این برخورد، از یک‌سو مصداق بارز فاصله گرفتن از اجرای وظایف حاکمیتی است و از سوی دیگر به نوعی برخلاف شأن کارگرانی است که بارها با انجام محاسبات دقیق نشان داده‌اند که حداقل دستمزد باید حداقل به میزان یک میلیون تومان «ترمیم» شود.



اگر قصد دولت
اصلاح واقعی
معیشت کارگران
است باید
«دستمزد» و
میزان آن را به
عنوان تنها مولفه
موثر و قابل اتکا
بپذیرد و سراغ
راه حل های
تقلیل گرایانه
برای حل مساله
نرود

«بسته حمایتی» یا «سبد کالا» می زند. یک نمونه تاریخی برای آن، رفتار دولت گذشته پس از اجرای فاز اول هدفمندسازی یارانه هاست که تلاش کرد شوک ناشی از آزادسازی قیمت ها را با پرداخت یارانه به مردم جبران کنند.

در تاریخ ۲۷ آذر سال ۱۳۸۹، محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری وقت ایران با حضور در رسانه ملی، آغاز اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها را رسماً اعلام کرد. او گفت از صبح روز ۲۸ آذر، حامل های انرژی، آب و نان در سراسر ایران با بهای جدید ارائه خواهند شد؛ اجرای این تصمیم برای خود دولتی هائیز نگران کننده بود و آنها در انتظار تکانه های اعتراضی ناشی از آزادسازی بودند.

احمدی نژاد علاوه بر پرداخت یارانه نقدی به مردم، در پایان سال ۱۳۹۱ و زمانی که تورم روند صعودی بالای ۳۵ درصد و رشد اقتصادی منفی تا ۵ درصد را طی می کرد، با شعار حمایت از مردم به پرداخت های نقدی بیشتر روی آورد؛ به طوری که اعلام شد قرار است به حساب افراد یارانه بگیر و به ازای هر نفر تا حدود ۸۰ هزار تومان و برای اقشار آسیب پذیرتر تا ۱۰۰ هزار تومان تحت عنوان «عیدانه» و حتی «جبرانی» واریز شود. در آن زمان احمدی نژاد با دریافت مجوز و مصوباتی از مجلس به برداشت از صندوق توسعه ملی روی آورد و حدود ۲۰۷ میلیارد دلار معادل ۶ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان را از صندوق توسعه ملی برداشت و بین مردم در یک ماه پول نقد توزیع کرد.

این جهت گیری به نوعی دیگر در دولت یازدهم نیز ادامه پیدا کرد؛ توزیع بسته های ۸۰ هزار تومانی دولت یازدهم، در بهمن و اسفند سال ۱۳۹۲، استمرار همان سیاست های دولت قبلی بود. در اطلاعیه ای که دولت در آن زمان منتشر کرد غیر از مشمولان

بازنشستگان نیز از اجرای این طرح رضایت ندارند. علی دهقانی کیا، رئیس کانون بازنشستگان تامین اجتماعی تهران، با بیان اینکه حداقل مستمری، یک میلیون و ۱۲۰ هزار تومان است، می افزاید: «۶۰ درصد مستمری بگیران تامین اجتماعی، همین «حداقل بگیران» هستند، ۱۵-۱۰ درصد نیز، مستمری بگیر زیر حداقلی داریم که میزان دریافتی شان کمتر از حداقل مستمری است. این طیف وسیع، با این وضعیت، حتی نمی توانند نیمی از نیازهای حداقلی خود را تامین کنند.»

دهقانی کیا بر این باور است حدود ۷۰ تا ۷۵ درصد مستمری بگیران تامین اجتماعی، زیر خط فقر مطلق قرار دارند و اگر قدرت خرید از دست رفته آنها احیا نشود، نمی توانند «بحران معیشتی» را پشت سر بگذارند.

این فعال صنفی بازنشستگان تاکید می کند: «ما صدقه نمی خواهیم؛ دستمزدمان را متناسب با حقوق شهروندی و صنفی مان بپردازند. ۳۰ سال حق بیمه واریز کردیم برای اینکه در دوران بازنشستگی، از آسودگی و فراغت بهره مند باشیم؛ ۱۰۰ یا ۲۰۰ هزار تومان بسته حمایتی به چه کارمان می آید؟»

علاج شوک درمانی
با پرداخت یارانه

برای اولین بار نیست که در بحران های اقتصادی، «ارائه بسته حمایتی» در غیاب راه حل پایدار مشکلات اقتصادی در دستور کار قرار می گیرد؛ هر زمان «انفجار تورمی» معیشت مردم فرو دست را تهدید می کند و اوضاع به مرز «بحران» نزدیک می شود، دولت دست به اجرای اقداماتی مانند



بهریستی و کمیته امداد همه مزدگیرانی که زیر ۵۰۰ هزار تومان درآمد ماهانه داشتند، مشمول دریافت سبد کالا می شدند. طرح اجرای «سبد کالا» در زمان خود انتقادات بسیاری برانگیخت؛ اول، حذف تعداد زیادی از کارگران کم درآمد از سیکل توزیع سبد و دوم نحوه نامناسب توزیع که موجب ازدحام بیش از حد مردم مقابل فروشگاه‌های خاص مجری طرح شد، واکنش‌های منفی بسیاری در پی داشت، در واقع طرحی که با یک هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان اعتبار کلید خورده بود، با ناکامی مواجه شد. فعالان مدنی و کارگری به آنچه «تحقیر مردم» در اجرای طرح می دانستند اعتراض کردند و مردم از خود پرسیدند آیا ۸۰ هزار تومان به این همه دردسر می‌ارزد؟

کار به آنجا رسید که دولت مجبور شد از مردم به خاطر اجرای ناصحیح «طرح سبد کالا» عذرخواهی کند و بپذیرد که در اجرای این طرح، ضعف‌ها و کاستی‌های بسیاری وجود داشته است.

به حاشیه‌اندن بحران

اما رفتار دولت در ارائه بسته حمایتی به اقشار فرودست ابعاد بیشتری نیز دارد. فرامرز توفیقی در تحلیل این نوع برخورد دولت‌ها می‌گوید: «یک جمله معروف است که می‌گوید پیشگیری بهتر از درمان است. دولت اقدام موثری برای پیشگیری از بحران معیشتی نکرده و حالا می‌خواهد با اقدامات مقطعی، موج بحران را تقلیل دهد. کار دولت مثل این است که به جای اینکه آب را در مسیرش هدایت کنیم و نگذاریم سیل راه بیفتد، دست روی دست بگذاریم و بعد وقتی یک سیل راه افتاد، بیاییم و با عجله یک «سیل‌بند» نالاستوار بزنیم. دولت نه به ترمیم موثر دستمزد کارگر رضایت می‌دهد و نه قادر است بحران ارزی را رفع کند و با پرداخت مبلغ اندکی تحت عنوان یارانه می‌خواهد بحران را به «حاشیه» بکشانند.»

این فعال کارگری معتقد است حداقل کاری که می‌توانند انجام دهند فعال‌سازی «ستاد تنظیم بازار» برای کنترل بر بهای کالاهای اساسی است و در کنار آن، احیای شبکه تعاونی توزیع کالا برای رساندن اقلام ضروری به دست خانوارهای کم‌درآمد آن هم با قیمت دولتی.

این فعال کارگری باز هم تأکید می‌کند: «اگر بخواهند به این روند ادامه دهند و «مذاکرات سه‌جانبه مزدی» را در مساله معاش کارگران از محوریت بیندازند، اعتماد ۱۳ میلیون کارگر و خانواده‌هایشان به شورای عالی کار و نظام تعیین دستمزد از بین می‌رود. دولت نباید شان همه مردم را به صدقه‌بگیری تقلیل دهد؛ دولت می‌تواند همین نقدینگی‌ای را که برای بسته‌های حمایتی یا سبد کالا هزینه می‌کند، به عنوان معافیت‌های مختلف برای کارفرمایان هزینه کند و در ازای آن در جلسات مزدی، جانب کارگران یا به عبارتی جانب حق قانونی کارگران را بگیرد و با ترمیم دستمزد موافقت کند.»

دفاع از سیاست‌های حمایتی

اما به‌رغم این انتقادات، دولتی‌ها نظر دیگری دارند؛ آنها معتقدند تنها راه حل ملموس و در دسترس که در شرایط فعلی شدنی است و می‌تواند تا حدودی از فقر غذایی طبقات فرودست جلوگیری کند، ارائه بسته‌های حمایتی است؛ لایا توحیدنیا، معاون دفتر آسیب‌های اجتماعی وزارت کار، در این

رابطه به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «این نوع سیاست‌های حمایتی در همه کشورهای دنیا در بدنه سیاست‌های حمایت اجتماعی جای دارد، بخصوص برای اقشار فقیر یا بسیار فقیری که در مرز خط فقر هستند، این سیاست‌ها می‌تواند موثر باشد.»

از دیدگاه توحیدنیا این تأثیر مربوط به نجات خانواده‌های فرودست از فقر مطلق غذایی است. او مکانیسم ارائه بسته‌های حمایتی را نیز مفید می‌داند و می‌گوید: «اینکه باید حتما خرید از یکسری فروشگاه‌های خاص انجام شود و سرپرست خانوار نمی‌تواند پول را جای دیگری هزینه کند، یک مزیت است. علاوه بر این، الکترونیک بودن و غیر کاغذی بودن این یارانه‌ها نیز یک مزیت دیگر است که از فساد تبادلی جلوگیری می‌کند.»

این کارشناس وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در عین حال که نظر کارگران را محترم می‌داند بر این باور است که در شرایط اقتصادی فعلی، این بسته‌ها برای دهک‌های پایین درآمدی بسیار مفید هستند و تأکید می‌کند: «بسته‌های حمایتی قادر به ترمیم شکاف‌های معیشتی مردم فرودست نیستند اما کمک می‌کنند که اوضاع از این بدتر نشود.»

ناتوانی کارفرمایان در پرداخت بیشتر

غیر از دولتی‌ها، کارفرمایان نیز با استدلال‌های کارگران موافق نیستند. آنها با رجحیت «دستمزد» بر «بسته حمایتی» به شدت مخالف و معتقدند «در شرایط فعلی» به هیچ وجه امکان افزایش دستمزد وجود ندارد. کارفرمایان در این میان، تأمین معیشت مردم را وظیفه دولت می‌دانند و برای استدلال خود به وظایف غیر قابل تقلیل دولت در قانون اساسی اشاره می‌کنند.

اصغر آهنی‌ها، نماینده کارفرمایان در شورای عالی کار و عضو هیات‌مدیره کانون عالی کارفرمایان کشور، به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «نظر کارفرمایان بر ارائه بسته حمایتی است. در جلسات سه‌جانبه شورای عالی کار نیز بارها این مساله را عنوان و تذکر دادیم که در شرایط فعلی، امکان افزایش دستمزد وجود ندارد و بایستی از «راهکارهای جایگزین» برای ترمیم شکاف مزد-معیشت استفاده شود.»

وی راهکار جایگزین مناسب را ارائه بسته حمایتی می‌داند و می‌گوید: «به دو دلیل، حمایت از اقشار ضعیف و از جمله کارگران و بازنشستگان بر عهده دولت است؛ اول اینکه دولت در به وجود آمدن اوضاع کنونی مقصر بوده نه کارفرمایان، زیرا تغییراتی که در معادلات کلان اقتصاد رخ داده، خارج از حیطه مسئولیت و توانمندی کارفرمایان است و نباید بار آن بر دوش کارفرمایان بیفتد. دوم اینکه، بر اساس قانون اساسی از جمله اصول ۲۹، ۴۳ و ۳۰ این متن قانونی، دولت در قبال شهروندان مسئولیت‌هایی دارد. دولت نباید از «مسئولیت‌های رفاهی» خود طفره ببرد؛ تأمین مسکن، آموزش، بهداشت، بیمه و خدمات رفاهی، بر اساس اصول لازم‌الاجرای قانون اساسی بر عهده دولت است و لاغیر.»

این فعال کارفرمایی، جدای مساله دولت و وظایف حاکمیتی آن، در مورد توانمندی‌های کارفرمایان کشور در شرایط فعلی اقتصاد می‌گوید: «کارفرمایان در شرایط فعلی به دو دلیل با افزایش دستمزد در میانه سال مخالف هستند و این مخالفت هم قطعی است. مهمترین دلیل برای این مخالفت، این است که کارفرمایان بخصوص کارفرمایان در کارگاه‌های کوچک و متوسط، تاب‌آوری هزینه تولید بیشتر را ندارند و هر نوع تحمیل هزینه بیشتر به



شقاقي شهري،
اقتصاددان:
در اين برهه
زمانی، تنها راهکار
مفيد «بازتوزيع
ثروت» میان
دهک‌های پايين
درآمدی است.
سه دهک پايين
درآمدی جامعه،
دچار فقر و يا فقر
مطلق هستند.
دولت وظیفه
دارد از اينها
حمایت کند،
حتی در آمريکا
با آن اقتصاد باز
و نئولیبرال به
حدود ۵۰ ميليون
نفر، «يارانه غذا»
پرداخت می شود

راهکار اين کارشناس اقتصادي، ارائه کارت‌های هوشمند به خانوارهای مزدبگیر است. او می گوید: «دولت باید اقدام به تهیه و توزيع اقلام ضروري خانوار با ارز دولتی ۴ هزار و ۲۰۰ تومانی کند. خانوارها باید کارت‌های هوشمندی را که هر ماه شارژ می شود به فروشگاه‌های توزيع دولتی ببرند و کالاهای اساسی را به قیمت مناسب خریداری کنند. اگر دولت بگوید که منابع مالی این طرح قابل تامین نیست، یک راهکار برای آن جلوگیری از میزان انبوه «فرارهای مالیاتی» است. چرا باید دو دهک ثروتمند بالای جامعه از زیر بار مالیات فرار کنند. اگر از ثروتمندان مالیات کافی گرفته شود، منابع لازم برای حمایت شایسته از فرودستان فراهم می شود. متأسفانه امروزه فقط مزدبگیران و تولیدکنندگان مالیات می پردازند و بسیاری از ثروتمندان دارای فرار مالیاتی هستند.» شقاقي ادامه می دهد: «فایده حداقلی این کار این است که از «فقر غذایی» جلوگیری می شود، منتها اگر قرار باشد ۱۰۰ هزار تومان یا ۲۰۰ هزار تومان، آن هم هر چند ماه یکبار به حساب خانوارها واریز شود، تنها تهنه مشکلی حل نخواهد شد بلکه برای خانوارهای فرودست این تصور به وجود می آید که دولت دارد با دادن صدقه به آنها توهین می کند.»

شقاقي می افزاید: «در این برهه زمانی، تنها راهکار مفید «بازتوزيع ثروت» میان دهک‌های پايين درآمدی است. سه دهک پايين درآمدی جامعه، دچار فقر و يا فقر مطلق هستند. دولت وظیفه دارد از اينها حمایت کند، حتی در آمريکا با آن اقتصاد باز و نئولیبرال به حدود ۵۰ ميليون نفر، «يارانه غذا» پرداخت می شود.»

شقاقي تأکید می کند: «پرداخت يارانه‌های مستقیم که بدون تردید میزان آن باید برای تامین هزینه‌های سبد غذایی خانوار کافی باشد، آخر ماجرا نیست و مسئولیت‌های دولت به همین جا ختم نمی شود. دولت علاوه بر تامین مایحتاج غذایی مردم، باید به وظایف اجتماعی دیگر خود نیز عمل کند. مهمترین این وظایف اجتماعی نیز ارائه خدمات درمانی و آموزشی رایگان به آحاد مردم است و علاوه بر آن، تامین مسکن شایسته و ارزان نیز از وظایف دولت است که دهه‌هاست از این وظیفه غفلت شده یا با طرح‌های نارسایی مانند «مسکن مهر» دچار دگردیسی منفی گردیده اما امروز، زمان آن فرا رسیده که دولت «تامین مسکن» را هم جدی بگیرد.»

این اقتصاددان در پایان می گوید: «اگر دولت بپذیرد که همه این پیش شرط‌ها را برآورده کند و یک برنامه ریزی مدون و کارا برای آن ارائه دهد، آن وقت می شود از الزام افزایش دستمزد در مقطع کنونی عقب کشید و منتظر مذاکرات دستمزد در پایان سال ماند.» با این وجود، پرسش همچنان به قوت خود باقیست. در این شرایط، هدف دولت از ارائه بسته‌های حمایتی ۱۰۰ هزار تومانی و ۲۰۰ هزار تومانی چیست؟ بدون تردید خود دولتی‌ها هم می دانند که با این مبالغ اندک، مشکل معاش مردم فرودست حل نمی شود، شاید هدف‌شان در کنار حمایت‌های مقطعی تزریق این امید به جامعه است که در سایه تحریم‌ها و مشکلات اقتصادی، دولت در فکر تامین نیازهای غذایی مردم و حل گوشه‌ای از مشکلات معیشتی مردم است، اما آیا با این میزان از کمک‌های دولتی می توان کمبودهای معیشتی یک خانواده چهار نفری را جبران کرد؟

«بازتوزيع ثروت» میان دهک‌های پايين درآمدی

تعدیل گروهی و بیکاری کارگران خواهد انجامید. در شرایط کنونی، حفظ اشتغال موجود مهمتر از افزایش دستمزد است، به همین دلیل است که حامی بسته‌های حمایتی دولت هستیم و معتقدیم که افزایش مزد به هیچ وجه به صلاح تولید و اقتصاد نیست.»

این فعال صنفی کارفرمایی دلیل دوم خود برای مخالفت با «ترمیم دستمزد» را محتوای قانون کار می داند و می گوید: «ماده ۴۱ قانون کار، به صراحت تأکید کرده که دستمزد باید «هر ساله» بر اساس یکسری ضوابط و اصول و در طی مذاکرات سه جانبه افزایش یابد. این پیشفرض قانونی مشخص کرده که مزد باید هر ساله یعنی فقط سالی یکبار زیاد شود، لذا اینکه در میانه سال بخواهیم مزد را زیاد کنیم، هیچ مبنای حقوقی و قانونی ندارد؛ چرا که واحد مبنای «سال» است نه کمتر از آن.» وی در جمع‌بندی خود می گوید: «به نظر کارفرمایان تنها راهکار حل بحران معیشت کارگران در شرایط فعلی، همان بسته حمایتی با دادن يارانه‌های دولتی است؛ حال میزان مکفی این يارانه‌ها و مکانیسم عادلانه پرداخت آنها را بایستی اقتصاددانان و آگاهان این حوزه تعیین کنند.»

اما اگر نگاه يارانه‌ای کارفرمایان را مبنای قرار دهیم و ماهیت بسته حمایتی دولت را به عنوان تنها راهکار ممکن در «شرایط فعلی» اقتصاد بپذیریم و پیش شرط‌هایی که دولت را به ارائه این بسته‌ها رهنمون شده، کنار بگذاریم، برخی اقتصاددان نیز انتقاداتی به رویکردهای يارانه‌ای دولت وارد می دانند.

وحید شقاقي شهري، با بیان اینکه میانگین تورم امسال ۲۵ درصد خواهد بود و موج تورمی فعلی برای حداقل دو سال آینده ادامه خواهد داشت، به «قلمرو رفاه» می گوید: «ابتدای دهه ۹۰، کشور با دو بحران ارزی روبه‌رو بود. یکی در دوران احمدی‌نژاد و دیگری بحران اخیر که در ماه‌های سال جاری به وقوع پیوست. در طی این دو بحران، ارزش ریال حداقل ۵۰۰ درصد کاهش یافت و این امر، تبعات بسیاری در اقتصاد خواهد داشت. حال در ارزیابی این تبعات و برانگیز که در حوزه‌های مختلف با ابعاد مختلف ظهور می کند، یک نکته قابل تعمق است: «معیشت مردم.»

به گفته این اقتصاددان، وظیفه دولت تامین معیشت مردم بخصوص مزدبگیران است و برای این منظور دو راه وجود دارد: «بالا بردن حقوق و دستمزد و اعطای يارانه.»

حمایت يارانه‌ای

شقاقي ادامه می دهد: «از آنجا که در شرایط فعلی کارفرمایان به سادگی زیر بار افزایش دستمزدهای نامتعارف (بیش از ۲۰ درصد) نمی‌روند و با نهایت ۲۰ درصد افزایش دستمزد نیز مشکلات معیشتی مزدبگیران حل نمی شود، حمایت يارانه‌ای از فرودستان لازم و ضروری است و باید در دستور کار قرار گیرد، منتها این حمایت شرایطی دارد که اگر در نظر گرفته نشود، دادن يارانه به کارگران، مغایر کرامت آنها خواهد بود و تصویر «خیریه‌سازی بقا» در افکار عمومی جامعه شکل می گیرد.»

اما این شرایط چیست؟ شقاقي شهري، اولین شرط را کفایت يارانه و یا بسته حمایتی برای تامین سبد ضروری خانوار می داند و می گوید: «مهمترین شرط این است که يارانه دولت بتواند هزینه‌های خانوار را جبران کند و حداقل سبد غذایی را پوشش دهد، و گرنه پرداخت نامرتب و گاه گاه ۱۰۰ هزار تومان نقدی یا غیرنقدی دردی را دوا نمی کند.»

قلمرو فاه

مقالات

پذیرا هه‌ای که ط



حسین راغفر



اقتصاددان

در حوزه نظری و عملی در دنیای غرب ما شاهد این هستیم که در دهه ۱۹۳۰ یک نوع واکنش نسبت به بازار آزاد و اقتصاد «لسه فر» که همه چیز را به بازار واگذار می کند، دیده شد. در واکنش به این نوع تفکر اقتصادی، شاهد ترویج اندیشه های چپ به معنای عام و نیز ظهور بحران های اقتصادی بودیم و حتی در سیاست های اقتصادی آمریکا، «فرانکلین روزولت» سیاست های «تیودیل» یا قرارداد جدید را منعقد می کند که به معنای قرارداد جدیدی میان دولت و مردم است و اینجاست که سیاست های حمایت از بخش عمومی بخصوص برای حمایت از قشر آسیب پذیر جامعه را مطرح می کند که در همان دوره هم مورد مخالفت بسیاری در آمریکا قرار می گیرد که طیف نئولیبرالی بودند که تحت تاثیر آرا و اندیشه های «هایک» و «فردینمن» قرار داشتند. این عده مخالف طرح روزولت برای ایجاد یک طرح حمایت اجتماعی بودند.

این جریانات سبب شد در دهه های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰، شاهد سرمایه داری مدیریت شده باشیم. در اواسط دهه ۷۰ یک رکود گسترده در غرب روی داد. این رکود سبب شد تغییر جهتی در سیاست های اقتصادی صورت گیرد. بخش قابل توجهی از این تغییر جهت ناشی از نزول نرخ های بازدهی در صنعت بود و به همین دلیل سرمایه به دنبال دستیابی به سودهای بالاتر وارد بازارهای مالی شد و از اینجاست که بازارهای مالی، بازار سهام و به تعبیر دیگر قماربازی در عرصه سرمایه مالی، آغاز شد. از دهه ۸۰ به این سو مجددا شاهد یک تغییر جهت اساسی در مدیریت اقتصاد کلان در کشورهای جهان هستیم و اینکه در این رهیافت اقتصادی، مدیریت دولت به مدیریت بازار تبدیل شد. این رویکردی است که در ابتدا تحت عنوان سیاست های تعدیل ساختاری و بعد تحت عنوان سیاست های نئولیبرال مطرح شد و شامل سیاست هایی است که عملا همه چیز را به بازار واگذار می کند.

بحران جهانی سال ۲۰۰۸، نقطه عطفی در نوع نگاه به مساله نظری و آموزه های دانشگاهی اقتصاد است و اینکه ما نیازمند یک بازنگری جدی در مفاهیم ساده شده اقتصاد هستیم؛ آنچه که عمدتاً سلطه مدلسازی و ریاضیات در اقتصاد است و طی دهه ۱۹۷۰ به این طرف، رشد و توسعه یافته است. برای چنین مدلسازی های اقتصادی، ناگزیر از ساده سازی مفاهیم و حذف یکسری از متغیرها هستیم؛ از جمله کاستی های این رویکردها، مساله انسان اقتصادی است و اینکه انسان اقتصادی کیست؟ انسانی که در این رهیافت تعریف می شود مبتنی بر این مدلسازی ها است و دو ویژگی بارز دارد: انسان خودخواهی است و به دنبال منافع شخصی خود است. دوم اینکه پیشینه خواه است و می کوشد منافع خود را حداکثر کند؛ بنابراین برای او هیچ اهمیتی ندارد که وضعیت زندگی دیگری، چگونه است و فقط به دنبال منافع شخصی و تعلقات خود است. این نوع نگاه، نگاهی فایده گرانه است که جامعه را متمیزه می کند.

در چنین رهیافتی نسبت به اقتصاد، رشد اقتصادی معیار درست و غلط بودن سیاست های اقتصادی است. رشد را در رشد تولید ناخالص داخلی تعریف می کنند و انواع خدمات و تولید کالاها را شامل می شود، در بخش خدمات، واسطه گری و دلالتی نقش پررنگی دارد بخصوص وقتی که اقتصاد وجه مالی پیدا می کند و بنگاه ها و نهادهای مالی نقش پررنگی در آن ایفا می کنند.

پیش از دوره دوم انتخابات در خرداد ماه، دولت اعلام کرد که نرخ رشد اقتصادی هفت و نیم درصد است و این به عنوان یک دستاورد جهانی اعلام شد. لازم به ذکر است یکی از اقلام این رشد نشر ۴۵ هزار میلیارد تومان اوراق قرضه است. یعنی بدهی دولت را به عنوان ارزش افزوده بخش مالی در نظر گرفتند. در چنین اقتصادی

ریشه های بحران کنونی اقتصاد ایران را در سه علت عمده می توان جست و جو کرد: ریشه های نظری، سیاسی و سیاستی (مربوط به سیاست و اقتصاد کلان). لازم به ذکر است این بحران نظری فقط مربوط به کشور ما نیست و در سطح جهانی نیز وجود دارد. این ریشه های نظری و نوع نگاهی که در نظریه های اقتصادی وجود دارد، ارتباط تنگاتنگی با تعلقات سیاسی گروه های حاکم دارد و به تبع سیاست های اقتصاد کلان به تناسب آنها شکل گرفته است.

سیاستی شد

مخالفت نئولیبرال ها با سیاست حمایت اجتماعی در آمریکا

آمریکا، «فرانکلین روزولت» سیاست های «تیودیل» یا قرارداد جدید را منعقد می کند که به معنای قرارداد جدیدی میان دولت و مردم است و اینجاست که سیاست های حمایت از بخش عمومی بخصوص برای حمایت از قشر آسیب پذیر جامعه مطرح می شود که در همان دوره هم مورد مخالفت طیف نئولیبرالی قرار می گیرد که تحت تاثیر آرا و اندیشه های «هایک» و «فردینمن» قرار داشتند. این عده مخالف طرح روزولت برای ایجاد یک طرح حمایت اجتماعی بودند.



فرید فون هایک

که دلایلی، واسطه‌گری و خرید و فروش ارز می‌تواند بخشی از خدمات باشد، بدیهی است که رشد اقتصادی می‌تواند خیلی بالا باشد و اینکه این رشد از طریق چه فعالیت‌هایی حاصل شده چندان مطرح نبوده است. از این رویکرد عمدتاً به عنوان یک سرمایه‌داری ابرازی نام برده می‌شود که نگاه ابرازی حتی به مفاهیم کلیدی همچون رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی دارند.

این حکمت متعارف در اقتصاد یا این جریان اصلی اقتصادی که بخصوص در ایران بعد از جنگ چهره شفاف و روشنی به خود گرفت، چند مولفه اصلی دارد: یکی رشد سریع موفقیت را در تولید ناخالص داخلی سرانه جست‌وجوی کند. بدین معنا که تولید ناخالص داخلی سرانه هر چقدر بالاتر باشد نشان‌دهنده موفقیت سیاست‌های اقتصادی است و بازارهای آزاد را ابزار اصلی دستیابی به این رشد می‌داند. استفاده از لفظ آزاد پس از کلمه بازار نشان‌دهنده آن است که چگونه از این کلمه آزادی و آزادسازی، سوءاستفاده می‌شود. یکی از مصادیق سوءاستفاده از کلمه آزادی در رابطه با آزادی زنان است. در دهه ۱۹۲۰ میلادی و بعد از جنگ جهانی اول که آمریکا به عنوان کمک‌کننده به آزادی کشورها بعد از جنگ مطرح شد، کلیدواژه اصلی که به آن پرداخته می‌شود، کلمه «آزادی» است. به عنوان مثال، یکی از کمپانی‌های فروش سیگار برای جذب بازار بیشتر برای فروش بر زنان متمرکز شد و در همین راستا در جشن ملی آمریکا چند نفر از خانم‌های بازیگر را دعوت کرد تا در مراسم رژه، سیگار بکشند و عکس‌های سیگار کشیدن این زنان که با هدف کاملاً تجاری دنبال می‌شد را در سراسر جهان تحت عنوان «آزادی زنان از مردان» و نشانه استقلال زنان از مردان مطرح کرد. از این سیگارها به عنوان مشعل آزادی نام برده می‌شود و در مشعل آزادی آمریکا را می‌توان در آن دید. دقیقاً مشابه همین رویکرد در رابطه با آزادی زنان در حوزه اقتصاد تحت عنوان، آزادی اقتصادی در دنیا در دنیامطرح شد.

آزادی اقتصادی در اینجا به معنای کاهش مالیات سرمایه‌داران، آزادسازی مالی و واگذاری بخش‌های مختلف اقتصادی دولتی به بخش خصوصی است. در ایران این پروسه با تاسیس بانک‌های قرض‌الحسنه و بانک‌های خصوصی دنبال شد و اینکه اجازه داده شود که هر گونه می‌خواهند عمل کنند و کلاهبرداری‌های این موسسات همگی با حمایت برخی اصحاب قدرت امکان پذیر شد. این فرصت‌های بزرگ اقتصادی را از طریق عرضه و تقاضا در اختیار افراد قرار ندادند بلکه از کسانی که در سیاستگذاری‌های عمومی و در قدرت هستند، اخذ کردند. در سال ۱۳۷۸ قانون بانک‌های خصوصی تصویب می‌شود که در بند اول آن آمده است برای ایجاد رقابت بین بانک‌ها، اجازه داده می‌شود فعالیت‌های بانک‌های خصوصی شکل گیرد. در سال ۱۳۷۹ در برنامه سوم ذکر شد که بانک‌های خصوصی اجازه دارند بین دو تا سه درصد، نرخ بهره بیش از بانک‌های دولتی بپردازند. اینجاست که نقش قدرت و سیاستگذاری‌ها به نفع گروه خاصی از افراد دیده می‌شود و علت شکل‌گیری بانک‌های خصوصی که رقابت بوده را به نفع بانک‌های خصوصی و به زیان بانک‌های دولتی نقض می‌کند و سپس در همین قانون اجازه داده می‌شود که بانک‌های دولتی می‌توانند به بانک‌های خصوصی وام دهند.

در برنامه چهارم اجازه داده شد موسسات بخش عمومی که تا پیش از این از طریق بانک‌های دولتی عمل می‌کردند منابع خود را از طریق بانک‌های عاملی که انتخاب می‌کنند به گردش در آورند. به همین دلیل بخش قابل توجهی از منابع بخش عمومی وارد بانک‌های خصوصی شد که این خود یکی از ریشه‌های تورم و رشد نقدینگی در کشور محسوب می‌شود؛ منابع بخش‌های عمومی که تاکنون در

بانک‌های دولتی به عنوان بخش خنثی مالی محسوب می‌شد. بدین معنا که بانک‌ها حق نداشتند آن را وام بدهند یا از آن بهره‌ای بگیرند. تنها برای فعالیت‌های خاصی که وزارتخانه متبوع می‌توانسته از این منابع برداشت کند و هیچ فعالیت دیگری بانک‌ها نمی‌توانستند با این منابع انجام دهند؛ اما این منابع وارد چرخه بانک‌های خصوصی شد و از این منابع برای وام دادن به افراد استفاده کردند که سبب شد بانک‌های خصوصی درآمدهای کلانی کسب کنند و همین منشاء خلق نقدینگی شد و همه این کلاهبرداری‌ها تحت عنوان آزادی و آزادسازی صورت گرفت. نام بانک‌های خصوصی را هم به بنگاه‌های خصوصی تغییر دادند اما بانک، بنگاه نیست و این یکی از فریب‌هایی است که در کشور ما صورت گرفت و به بانک‌ها به عنوان بنگاه نگاه شد، لذا هدف بنگاه حداکثر کردن سود است و بانک نیز می‌تواند منابع خود را هر آنگونه که می‌خواهد مورد استفاده قرار دهد، در حالی که تا پیش از این آنگونه نبود و منابع بانک‌های دولتی که توسط مردم تجهیز می‌شد توسط دولت‌ها سهمیه‌بندی می‌شد و مشخص می‌شد که چه بخشی از اعتبارات را در اختیار کشاورزی، صنعت و غیره قرار داده شود، با این توجیه که چنین فعالیت‌هایی برای کشور سودآور است. به همین دلیل فعالیت‌هایی که با ریسک زیادی همراه بود مانند بخش کشاورزی که ممکن است در شرایط خشکسالی، آفت، سیل و غیره دچار مشکلات زیادی شود تولیدکننده انگیزه کافی برای ورود به بخش کشاورزی را نداشته باشد و تسهیلاتی که به بخش کشاورزی داده می‌شد بسیار نازل‌تر از بخش‌های دیگر مانند تجارت بود. به این دلیل که در بخش تجارت، فعالیت مالی چندین بار چرخش دارد.

چنین سهمیه‌بندی‌هایی از دوش بانک‌های خصوصی برداشته شد و اگر تسهیلاتی به این بخش‌ها از سوی بانک‌های خصوصی پرداخت می‌شود دولت موظف است مابه‌التفاوت آن را به بانک‌ها پرداخت کند؛ اما دولت بدهکار قادر به چنین پرداخت‌هایی نبود و به همین دلیل این احکام را به دوش بانک‌های دولتی تحمیل کرد و هنگامی که دولت‌های نهم و دهم روی کار آمد به منظور اهداف سیاسی و حامی‌پروری، مبالغ زیادی را به گروه‌های مختلف جامعه تحت عنوان وام پرداخت کرد و فقط ۲۴ هزار میلیارد تومان در وهله اول تصویب شد که به وام‌های خوداشتغالی ۳ میلیونی به افراد روستایی بدهند و همه می‌دانستند که قرار نیست این پول باز گردد. همه، این وام‌ها را دریافت کردند اما هیچکدام از اهدافی که از پرداخت این وام‌ها وجود داشت حاصل نشد.

نکته قابل توجهی که این حکمت متعارف غالب در اقتصاد، در همه جای دنیا دنبال می‌کند این بود به رغم اینکه می‌دانستند این سیاست‌ها به نابرابری منجر می‌شود، می‌گفتند حسن این نابرابری‌ها این است که رشد را سریع‌تر می‌کند، بنابراین مجوز برای رشد نابرابری صادر شد و به همین دلیل مثلاً در آمریکا، بالغ بر ۵۰ میلیون نفر، به دلیل فقر دسترسی به خدمات حوزه سلامت ندارند و همین سیاست‌ها عیناً در کشور ما ترجمه و موجب شد امروز بخش قابل توجهی از مردم دسترسی به خدمات حوزه سلامت نداشته باشند.

نکته قابل توجه این است که بعد از بحران جهانی سال ۲۰۰۸، یک تغییر نگاه نسبت به مباحث نظری در علم اقتصاد صورت گرفت و آنچه اقتصاددانان به مردم وعده می‌دادند هیچکدام تحقق پیدا نکرد. در ایران سیاست‌های تعدیل ساختاری از اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و تغییر جهتی در رویکرد مدیریت اقتصادی کشور از دولت به بخش خصوصی و بازارها و واگذاری همه پدیده‌ها به بازار صورت گرفت. در همین چند روز اخیر، یکی از مقامات گفتند نرخ ارز را دولت تعیین نمی‌کند بلکه بازار تعیین می‌کند. همه این اقدامات در چارچوب



ما مدافع آزادی
اقتصادی هستیم، اما آزادی
اقتصادی که
برای همه مردم
باشد. رهایی از
فقر، آزادی به
حساب می آید
ما باید مدافع
آزادی اقتصادی
باشیم که برای
همه مردم باشد
نه فقط برای
نزدیکان صاحبان
قدرت

۱۱

اقدامات مجلس همچون تصویب بازار ثانویه ارز که ظرف سه روز تصویب و ابلاغ شد حاکی از آن است که مردم و دولت با همکاری هم، چنین اقداماتی را ترتیب داده‌اند. بازار آزاد ارز را به رسمیت شناختند که به تعبیر خود رییس بانک مرکزی فقط ۳ درصد از کل فعالیت‌ها و معاملات ارزی کشور در آن عرضه می‌شود و با این ۳ درصد قیمت بازار را کشف می‌کنند و بارها تاکید کردند که امروز برای خرید یورو هیچ تقاضایی وجود ندارد. علت نیز واضح است؛ چون بازار انحصاری است و قیمت چنان بالا است که هیچ تقاضایی به وجود نمی‌آید و گرنه وقتی تقاضا نیست، قیمت باید پایین بیاید تا عرضه صورت گیرد. امروزه متأسفانه علاوه بر کسری بودجه خود دولت که تا قبل از بحران کنونی ارزیابی‌ها نشان می‌داد، بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد دلار، بدهی‌های دولت بوده که طی چند ماه اخیر به شدت افزایش یافته است. افتخار دولت را این می‌دانند که از بانک مرکزی وام نگرفته در حالی که بانک‌ها را جهت وام گرفتن به سوی بانک مرکزی هدایت کرده‌اند.

امروز ایران از لحاظ میزان درآمد سرانه در حد تانزانیا و کشورهای فقیر آفریقایی است و این محصول سیاست‌های اقتصادی غلط است که منجر به آن شده است که نابرابری را به شدت افزایش داده و ما شاهد افزایش سه برابری قیمت‌ها باشیم و هیچ نظارت موثری هم بر چنین اقتصادی وجود ندارد. اقتصاد کاملاً انحصاری است. دولت و نهادهای در این اقتصاد نقش بسیار تعیین‌کننده و کلیدی دارد. شعارهایی مثل بازار آزاد و آزادی اقتصادی کاملاً به زیان مردم است. بعد از بحران کلی سال ۲۰۰۸، کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شد؛ از جمله کتاب «فریب طعمه‌ها» که توسط دو تن از برندگان نوبل اقتصاد یعنی «روبرت شیلر» و «جرج اکرلوف» نوشته شد و به صراحت گفتند که ما از ستایشگران بازار آزاد هستیم اما بازار فرصت‌های فریب هم فراهم می‌کند و در جامعه‌ای که نهادهای مدنی نقش و حضور جدی ندارند و احزاب دولتی، حکومتی و دولتی هستند و افراد و اعضای شان وابسته به حکومت هستند، بنابراین در بسیاری از عرصه‌ها که باید حضور داشته باشند و نقد کنند، سکوت پیشه می‌کنند و به همین دلیل در برابر این فشار سنگینی که به اسم افزایش قیمت ارز از جیب مردم صورت می‌گیرد، همه سکوت کرده‌اند. هیچکس حاضر به نقد کردن نیست؛ چرا که همه در خدمت صاحبان سرمایه هستند، به این دلیل که همه افراد از این وضعیت منتفع می‌شوند. نویسندگان این کتاب می‌گویند ما می‌کشیم به این سؤال پاسخ دهیم که چگونه می‌توان به اسم آزادی و بازار آزاد، سر مردم کلاه گذاشت و چگونه می‌توان به مصرف‌کننده آنچه را که نیاز ندارد، تحمیل کرد. این بخشی از فرایند کلاه بر سر مردم نهادن است اما فقط فریبکاری پشت این جریانات قرار ندارد بلکه قدرت نیز هست و از قدرت بهره می‌گیرند برای اینکه مردم را در راستای تامین منافع سرمایه‌داران هدایت به شیوه‌ای آنان را کنترل کنند که نیازی به اعمال زور عریان نباشد و راه چنین کنترلی از مسیر نظام‌های تبلیغاتی و نظام‌های آموزشی می‌گذرد. به همین دلیل در همه جای دنیا نهادهای آموزش و پرورش، سیاسی است و هدف از آموزش و رسانه‌ها ضرورتاً رشد آگاهی نیست بلکه کنترل مردم است و بدین شکل در دستگاه معرفتی آدم‌ها دستکاری صورت می‌گیرد. دستکاری نرخ ارز یکی از این راه‌ها است که تبعات زیادی به دنبال دارد و از جمله نتایج آن ورشکستگی بسیاری از کارگاه‌های اقتصادی بوده که خبرهای آن کمتر منعکس می‌شود. همچنین نتیجه مهم دیگر چنین سیاست‌هایی، شکاف‌های عظیم طبقاتی و اجتماعی است که روز به روز نابرابری را بیشتر در جامعه تشدید می‌کند.

اقتصاد بازار گرایی صورت می‌گیرد که برای پیش‌بینی رفتار اقتصادی مصرف‌کننده، از نگاه‌های کمی و ریاضیاتی و مدلسازی‌ها استفاده و عمدتاً بسیار تقلیل‌گرایانه و تنها به چند عامل توجه می‌کند و به همین دلیل بسیاری از عوامل مغفول می‌ماند.

یکی از مباحثی که بعد از سال ۱۹۸۰، بسیار جدی مطرح شد، سیاست‌های تعدیل ساختاری بود. مصادف با سال ۱۳۶۱ در ایران که مادر میانه جنگ بودیم، شعارهای اصلی انقلاب ۵۷ مانند عدالت اجتماعی در گفتمان غالب تا پایان جنگ حاکم بود. در سال ۱۹۸۲ میلادی بر نامه توسعه اقتصادی-اجتماعی صفر جمهوری اسلامی مطرح و مجلس آن زمان این برنامه را رد کرد اما بعد از جنگ بلافاصله تمام مشکلات اقتصاد کشور که ناشی از عوامل بسیار گسترده‌ای از جمله جنگ، انقلاب و تحریم‌ها بود را رها و تنها بر یک عامل تاکید کردند و آن هم اقتصاد دولتی بود. یکسری آمار و ارقام غیر واقعی منتشر کردند که مشکلات اقتصادی به خاطر دولتی بودن آن است، مثل آماري که الان گفته می‌شود مردم ایران بالاترین میزان مصرف بنزین در جهان را دارند که یک دروغ محض است؛ چرا که آمارهای جهانی نشان می‌دهد ما هفدهمین اقتصاد جهان و سی‌امین مصرف‌کننده بنزین در جهان هستیم اما وقتی قرار است که قیمت بنزین بالا برود، موجی از اطلاعات نادرست به جامعه تریق می‌شود. در پدیده‌های اقتصادی فرض بر این است که قانون بر همه چیز حاکم است. به همین دلیل این تئوری‌ها می‌تواند به نتیجه برسد اما در جامعه‌ای که قانون حاکم نیست، دادن اطلاعات غلط به مردم رواج دارد و نشر اطلاعات به دست صاحبان قدرت است. بحث از آزادی اقتصادی به معنای فشار بیشتر بر معیشت مردم است؛ چرا که مردم آسیب‌پذیر صدایی ندارند و هیچکس صدای فقر در حاشیه‌ها را نمی‌شنود. این فقر و نابرابری محصول سیاست‌های آزادی اقتصادی است که سه دهه است بر کشور حاکم شده است.

ما مدافع آزادی اقتصادی هستیم، اما آزادی اقتصادی که برای همه مردم باشد. رهایی از فقر، آزادی به حساب می‌آید. ما باید مدافع آزادی اقتصادی باشیم که برای همه مردم باشد نه فقط برای نزدیکان صاحبان قدرت. تحت عنوان خصوصی‌سازی فسادهای زیادی در سراسر جهان حاکم شده و منابع عمومی در اختیار افراد مختلفی قرار گرفته است.

یکی از مصیبت‌های تاریخی در ایران، حضور سرمایه‌های تجاری در کشور است. آنچه امروز هم در ایران حاکم است، سلطه سرمایه‌های تجاری و مالی در کشور است و عمده‌صدایی که در تصمیم‌گیری‌های عمومی شنیده می‌شود، صدای بانک‌ها و سرمایه‌داران است. اقتصاد ایران همواره تحت سلطه منافع اینها بوده است.

از سال‌های ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳، شاهد اولین شوک ارزی به اقتصاد کشور هستیم که خود دولت‌ها برای تامین کسری بودجه خود، چنین شوک‌های اقتصادی را ایجاد کردند. دومین شوک ارزی طی سال‌های ۷۶ و ۷۷ صورت گرفت، شوک سوم طی سال‌های ۹۰-۹۱ وارد شد و شوک چهارم همین شوکی است که اکنون در آن حضور داریم. ریشه اصلی تمام این شوک‌ها، کسری بودجه و بی‌انضباطی خود دولت‌ها است. در حالی که تاکید ما مبنی بر این شوک‌درمانی را برخی سیاه‌نمایی می‌دانستند، خود آقای رییس‌جمهور در سمنان بر این نکته تاکید کرد که ما برای جبران خسارات صندوق‌های ورشکسته و برای پرداخت پول مردم، ۳۵ هزار میلیارد تومان از اعتبارات بانک مرکزی پرداخت کردیم. رییس‌جمهور صراحتاً به این مسأله اشاره کرد که خود دولت به توصیه اقتصاددانان نرخ ارز را بالا برد و البته این مطلب را اینگونه تکمیل کردند که این اقدامات‌شان با شکست مواجه شده است.

چرخه‌های شوم تاریخ

مشکلات اجتماعی و اقتصادی تا چه حد تاریخی و ناشی از عدم درک مناسب تاریخ است؟



علی رضاقلی



جامعه‌شناس

آسیب‌های موجود در کشور در حوزه‌های مختلف تا چه حد ریشه تاریخی دارند؟ برای پاسخ به سوالات موجود در موضوعات مرتبط با توسعه، مطالعه تاریخی چقدر می‌تواند راهگشا باشد؟ مطلب حاضر توضیح می‌دهد که مطالعه تحولات اجتماعی نیازمند درک عمیق تاریخی از آن‌ها است و برای رسیدن به این درک، مطالعه تاریخ، به سطح تحلیل، تبیین و پیدا کردن بهترین پاسخ‌ها کمک می‌کند.

نیفتاده‌اند.

به همین دلیل است که «عجم اوغلو» و «رابینسون» در کتاب «چرا ملت‌ها شکست خوردند» ضمن مطالعه دقیق و توجه به آمارهای جزئی کشورها، اما توجهی به جامعه ایران ندارند، چون درک تحولات ایران نیازمند اطلاعات تاریخی ویژه‌ای است که آن‌ها این درک را نداشته‌اند. دستگاه نظری اقتصاد نئو کلاسیک برای اقتصاد ایران تعریف نشده بلکه باید به تاریخ و تحولات درونی هر کشور توجه ویژه و مختص به خودش را داشت. ایران دارای یک سابقه تاریخی مخصوص به خود است که فقط با اقتصاد نئو کلاسیکی مفاهیمی مانند شوک ارزی و بازارها قابل توضیح نیست. بنابراین مطالعات تاریخی عرصه شروع هر نوع مطالعه دیگری است و این درس را می‌دهد که انسان نباید ناامید شود. عمر کوتاه انسان و بلند بودن تاریخ نشان می‌دهد انسان از روز اول مشغول ساختن چیزی بوده است. ناامیدی به عنوان امری کشنده به مراتب زیادی ریشه در عدم توجه مناسب به تاریخ و مطالعات تاریخی دارد. برای مثال در علم اقتصاد هر قسمت از آن به مثابه شروع جدیدی به شمار می‌شود که با قبل و بعد از خودش مرتبط است. نگاه به تاریخ ایران نیز چیزی جز این نشان نمی‌دهد. اگر به تحولات تاریخی دوران متفاوت و راه‌حل‌های افراد در دوران گوناگون برای پاسخ به سوالات توجه نشود، در مورد مسائل کنونی و پاسخ به آن‌ها نیز نمی‌توان به درک جامع و مناسبی رسید. از این رو است که مطالعه تاریخ هم از حیث درس‌آموزی از تجربه‌های گذشته و هم از حیث نگاه به گستره طولانی از تاریخ بشر به شدت امیدوار کننده است. توجه به وقایع مختلف تاریخ ایران نشان می‌دهد، مشکلات کشور ما با تفاوت‌های بسیار کمی در دوران تاریخی متفاوت حال تکرار است.

برای مثال «محمد یگانه» بنیانگذار بانک مرکزی توضیح می‌دهد که «هژبر یزدانی»، ثروتمند معروف زمان قبل از انقلاب، زمانی می‌خواست از بانک ملی وام بگیرد و بانک صنعت و معدن را بخرد و از طریق بانک صنعت و معدن، اقساط وام گرفته شده را بپردازد. یگانه نتوانسته بود مانع از این کار شود و طی دیداری خصوصی به شاه توضیح داده بود که اگر این بدعت گذاشته شود معنایش سپردن ثروت مردم به دست بخش خصوصی و سوءاستفاده از سپرده‌های مردم به سود ثروتمندان است. این امر ناقض حقوق مالکیت و معنایش این است که فرد ثروتمندی بدون پرداخت یک ریال، بر اساس ارتباط و نفوذی که دارد مالکیت یک بانک دولتی را عهده‌دار

افراد با انگیزه‌های متفاوتی وارد دانشگاه می‌شوند، اما من برای پاسخ خود به سوالات خود وارد دانشگاه شدم و جست‌وجو برای پاسخ به این سوالات را تا اکنون ادامه داده‌ام. در زمان دانشجویی من، کتاب «پل ساموئلسون» در اقتصاد تدریس می‌شد و طبیعتاً نوعی از اقتصاد آمریکایی تدریس می‌شد که پاسخی برای مسائل داخلی ایران نبود. متأسفانه بسیاری از کسانی که در یک رشته دانشگاهی تحصیل می‌کنند درک درستی از مسائل و مشکلات مختص به جغرافیا و تاریخ کشور خودمان ندارند. به طور مثال وقتی در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران تحصیل می‌کردم انواعی از نظریات مختلف تدریس می‌شد اما گفته نمی‌شد که شاهان و سلسله‌های تاریخی در ایران چه وضعیتی داشته و کشور ما چه سیر تاریخی را طی کرده است. کسانی که در رشته اقتصاد تحصیل می‌کنند و حتی به درجات بالایی علمی هم می‌رسند ممکن است بر مدل‌های آماری و ریاضی اقتصاد به خوبی اشراف داشته باشند اما همه این مسائل برای درک اقتصاد کافی نیست. از همین رو، شخصاً برای پاسخ به سوالاتی که به خاطر آن‌ها به دانشگاه رفته بودم مجبور شدم مطالعات خود را به سمت جامعه‌شناسی و علوم سیاسی تغییر دهم، چون پاسخ سوالاتم درون یک رشته خاص نبود بلکه مجموعه‌ای از رشته‌های مرتبط به هم بودند که می‌توانستند این سوالات را پاسخ دهند. برای مثال برای درک قوه قضاییه باید بر مجموعه‌ای از اطلاعات تاریخی، سیاسی، جامعه‌شناسی و اقتصادی اشراف داشت تا بتوان شکل‌گیری این نهاد و کارکرد آن را توضیح داد. یا برای درک بنگاه اقتصادی باید مفاهیم هزینه مبادله (اقتصاد)، ایدئولوژی (جامعه‌شناسی) و مطالعات جمعیتی (آمار) را به خوبی درک کرد. کسی می‌تواند اینگونه مفاهیم را درک کند که خود را محدود به یک رشته نکند. از این رو است که عقیده دارم اقتصاددانان نئو کلاسیک، اگر بخواهند از دریچه نگاه نئو کلاسیکی به اقتصاد ایران نگاه کنند، قادر به شناخت درست اقتصاد و جامعه ایران نخواهند بود. اگر نگاه دقیقی به بزرگان اندیشه در هر رشته اعم از جامعه‌شناسی یا اقتصاد یا علوم سیاسی داشته باشیم، متوجه می‌شویم همه آن‌ها اتفاقاً کسانی بودند که به جز رشته تخصصی که داشته‌اند، از نگاه تاریخی نیز بی‌بهره نبوده و پدیده‌ها را با بهره‌گیری از مطالعه تاریخی بررسی کرده‌اند. افرادی چون «مارکس»، «ویر» و «دور کیم» و بزرگان جامعه‌شناسی، همه کسانی هستند که اتفاقاً نگاه تاریخی‌شان را حفظ کرده و در دام تخصصی‌گرایی و آمار و نمودارهای بعضاً گمراه کننده هر علم

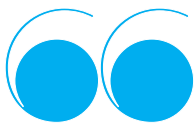
✓

بدعت هژبر

«محمد یگانه» بنیانگذار بانک مرکزی توضیح می‌دهد که «هژبر یزدانی»، ثروتمند معروف زمان قبل از انقلاب، زمانی می‌خواست از بانک ملی وام بگیرد و بانک صنعت و معدن را بخرد و از طریق بانک صنعت و معدن، اقساط وام گرفته شده را بپردازد. یگانه نتوانسته بود مانع از این کار شود و طی دیداری خصوصی به شاه توضیح داده بود که اگر این بدعت گذاشته شود معنایش سپردن ثروت مردم به دست بخش خصوصی و سوءاستفاده از سپرده‌های مردم به سود ثروتمندان است.



هژبر یزدانی



دستگاه نظری اقتصاد نئوکلاسیک برای اقتصاد ایران تعریف نشده بلکه باید به تاریخ و تحولات درونی هر کشور توجه ویژه و مختص به خودش را داشت

۱۱

تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن نمی‌پردازند. همین وضعیت در مورد کتاب گلستان سعدی نیز دیده می‌شود. در باب اول کتاب گلستان که در مورد سیرت پادشاهان است، ۴۴ حکایت وجود دارد که ۳۷ حکایت از آن‌ها در مورد نقد نظام سیاسی است اما سعدی چون مهارت فوق‌العاده‌ای در نثر مسجع داشت، همگان گلستان را به مثابه یک اثر ادبی ارزیابی می‌کنند.

بررسی مفاهیم تاریخی و سیاسی شاهنامه با توجه به حجم بالای این کتاب یک مطالعه دقیق و زمانبر را می‌طلبد، اما در این مجال اندک صرفا به چند بیت از این اثر حماسی و تاریخی بزرگ اشاره می‌کنم تا نشان دهم فردوسی با چه درایتی به همان مفاهیمی آگاه بود که امروز در تاریخ و اقتصاد سیاسی بر آن‌ها تاکید می‌شود. فردوسی در قسمتی از کتاب شاهنامه از قول اردشیر ساسانی می‌نویسد:

سر تخت شاهی بپیچید سه کار
نخستین ز بیدادگر شهریار
دگر آنک بی‌مایه را برکشد
ز مرد همنرد سر در کشد
سه دیگر که با گنج خویشی کند
به دینار کوشد که بیشی کند

فردوسی در این شعر بحث استبداد و خودرایی پادشاه، نبود یک نظام دیوانسالار و اداری شایسته‌سالار و گماردن افراد نامناسب به مسئولیت‌های مهم و تهدید حقوق مالکیت را ریشه‌های بحران مشروعیت پادشاه و نظام سیاسی ارزیابی می‌کند. نهادگرایان بحثی را تحت عنوان دوبارگی حقوق مالکیت مطرح می‌کند. غازان خان نیز این مساله را به خوبی درک کرده بود. من نام مدل غازان خان را «پارادوکس غازان خان» گذاشته‌ام که در کتاب جامع التواریخ و در بخش سوم بخش تاریخ مبارک غازانی توضیح داده شده است. دوبارگی مالکیت به این معناست که حاکمان، منافعی دارند که تلاش می‌کنند حقوق مالکیت و هزینه اجرا را به سود خودشان و به ضرر رعیت تعریف کنند. وقتی حقوق مالکیت به زیان رعیت تعریف شود، هزینه این حقوق برای رعیت زیاد و در نتیجه ناکارآمد می‌شود. برای نیل به توسعه و رفاه حقوق مالکیت باید به گونه‌ای تعریف شود که به سود مردم باشد. یعنی مالکیت بسط داده شود و از مالیاتی که از محل این بسط از مردم گرفته می‌شود، کشور اداره شود. در غیر این صورت حقوق به سود حاکمان تعریف می‌شود و چون مردم بهره‌ای نمی‌برند، کارشکنی می‌کنند. مغولان از راه غارت زندگی می‌کردند و وقتی به دوران آخر حکومت خود رسیدند، رعیت امنیت نداشت و تولید را رها کرده بود، در نتیجه منابعی هم در اختیار لشکر یان مغول نبود و تنها راهی که برایشان باقی مانده بود، غارت یکدیگر و غارت دارایی‌های یکدیگر بود. در این حین، غازان خان سران مغول را دعوت کرد و به آن‌ها اعلام کرد که من از همه شما غارتگرتر هستم اما این شرایط، شرایط با دوامی نیست؛ چرا که رعیتی که حقوق مالکیتی ندارد از کارکن تبدیل به کارشکن می‌شود و به مرور زمان هیچ منبعی هم برای غارت وجود ندارد. غازان خان در سال ۶۹۶ شمسی به خوبی متوجه شده بود که حتی برای تداوم نظام غارت لازم است حقوق مالکیت به گونه‌ای تعریف شود که به سود رعیت باشد. مشابه با غازان خان، ناصرالدین شاه و میرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز متوجه شده بودند. مشکلاتی که فردوسی در شاهنامه، سعدی در گلستان و یا غازان خان توضیح می‌دهند، دقیقا همان مشکلاتی است که در دوره‌های تاریخی بعد این کشور هم عینا تکرار شده است. بنابراین مطالعه تاریخ، درک درست آن، عبرت‌آموزی از آن و رسیدن به یک درک بایسته و عمیق از آن می‌تواند بسیاری از مشکلات ما را که اتفاقا ریشه تاریخ نیز دارند پاسخ دهد.

می‌شود. این اتفاق دقیقا همان اتفاقی است که حوزه‌های دیگر نیز کم‌وبیش شاهد آن هستیم؛ واحدی دولتی و عمومی که با استفاده از شبکه‌ای از رانت و نفوذ به مالکیت خصوصی فردی درمی‌آید و پس از آن هزینه‌هایی که از سپرده‌ها یا منابع عمومی پرداخت و مشکلاتی که به دولت تحمیل می‌شود. «داگلاس نورث»، اقتصاددان نهادگرا در کتاب «خشونت و نظم‌های اجتماعی» با مطالعه چند کشور نشان می‌دهد خصوصی‌سازی در برخی کشورها ابتدا با استدلال کم کردن مسئولیت‌ها و وظایف دولتی انجام می‌شود. در این کشورها در ابتدای امر، امتیازهایی به افراد خاصی که عمدتا وابستگان به دولت هستند داده می‌شود و این افراد در واحد خصوصی شده با آزادی کامل مدیریت ناکارآمدی را بر تولید و نیروی کار اعمال می‌کنند و وقتی با بحران روبه‌رو شدند، باز مجددا دولت به میدان می‌آید تا به آن‌ها و واحد خصوصی‌شده کمک کند. یعنی از جیب مردم، واحد خصوصی‌شده که با بحران روبه‌رو شده، بازسازی می‌شود تا مجددا خصوصی شود. اگر بخش خصوصی فعال و رقابتی باشد و دولت کوچک شود، اقتصاد کارآمدتر می‌شود اما از سوی دیگر یک اقتصاددان باید از این مسائل جزئی در روند خصوصی‌سازی و مشابهت‌های تاریخی در کشورهای دیگر اطلاع داشته باشد تا بتواند درک درستی از موضوع داشته باشد و گرنه برای مثال فقط گفتن این جمله که «بانک خوب است» بدون توجه به زمینه‌های تاریخی، ساختاری و کارکردی که باید داشته باشد، درد را دوانمی‌کند. در تجربه دیگری در زمینه خصوصی‌سازی، بعد از فروپاشی بلوک شرق و اتحاد دو آلمان غربی و شرقی، کارخانجات آلمان شرقی که پیش‌تر توسط دولت اداره می‌شد، به طور رایگان در اختیار بخش خصوصی قرار گرفت اما چنان کنترل و نظارت شدیدی از سوی دولت اعمال شد که هیچ مالک خصوصی به خود این اختیار را نمی‌داد امنیت شغلی نیروی کار را تهدید کند و یا اموال و اراضی کارخانه را بفروشد. اقتصاددانانی که مدام خصوصی‌سازی را تبلیغ می‌کنند، مشابه همان مثال بانک که پیش‌تر ذکر شد، باید درک تاریخی، ساختاری از مساله داشته باشند تا بتوانند نشان دهند که با توجه به زمینه‌های موجود در کشور ما، خصوصی‌سازی می‌تواند کارآمدی مورد انتظار را محقق کند یا به بازتولید شبکه‌ای از رانت، فساد و سوءاستفاده می‌انجامد.

نقشی به عمق تاریخ

تاریخ ایران تاکنون چهار نوع اندیشه سیاسی را تجربه کرده است: قبل از ورود اسلام به ایران، از اوایل دوره ورود اسلام تا دوره سلجوقیان، از دوره سلجوقیان تا دوران مشروطه و دوران مشروطه. تا قبل از دوران مشروطه حاکمیت متعلق به نظام شاهنشاهی بود و از دوران مشروط تاکنون تلاش می‌شود که حاکمیت به مردم منتقل شود. این تلاش‌های ادامه دارد و ادامه‌دار بودن این تلاش‌ها به این دلیل است که نهادها به راحتی و سادگی تغییر نمی‌کنند. کسانی که قصد دارند یک شبه با یک شوک ارزی همه مشکلات اقتصادی کشور را حل کنند یا فکر می‌کنند با وقوع یک انقلاب همه مشکلات سیاسی کشور رفع می‌شود، در اشتباه هستند و تجربه تاریخی اشتباه بودن نظر آن‌ها را ثابت می‌کند. شاهنامه یک اثر حماسی مهم است اما در عین حال تاریخ اقتصاد سیاسی ایران پیش از اسلام است که هزار سال تجربه را به نسل‌های بعد از خود منتقل می‌کند. شاهنامه پاسخ به این سوال است که حکومت‌ها چگونه به اقتدار می‌رسند و چگونه از اقتدار می‌افتند. اما فردوسی آنچه‌ای که مهارتی در حماسه‌سرایی دارد که اکثر ادیبان این کتاب را صرفا به عنوان یک کتاب حماسی معرفی می‌کنند و به ابعاد

نقدی بر سیاست‌های

اگر بخواهیم این جمله یک فیلسوف قرن نوزدهم به این مضمون که «اصلاح آگاهی مختصرا در این جمله خلاصه می‌شود: بیدار کردن جهان از خوابی که در مورد خویش می‌بیند» را به شکل همزمانی و در رابطه خاص با وضعیت امروز ایران از منظر زیست‌محیطی، به‌ویژه بحران آب با پیامدهای عمیق و گسترده‌اش بر محیط‌زیست طبیعی و جامعه در نظر بگیریم، از کجا باید آغاز کنیم؟ ما در نسبت خود با جهان محسوسات و جهان طبیعی کدام خواب اشتباه را دیده‌ایم یا به تعبیر نادرست آن برآمده‌ایم؟

لزوما پیش‌پیشانی‌هایی مهم‌تر از مصرف‌فرانه در بخش شهری دارد؛ آمارها و سهم ۶-۷ درصدی شهرها در تخصیص آب، گویای این واقعیت است.

خشکسالی و تغییر الگوی بارش‌ها نه امری جدید و بی‌سابقه است و نه غیر قابل پیش‌بینی. ابوطالب مهندس در کتاب «منابع آب‌های ایران از نظر توسعه اقتصادی» در سال ۱۳۴۴ و پرویز کردوانی در کتاب «منابع و مسائل آب در ایران» در سال ۱۳۶۳، سند سیاست‌های توسعه و تکامل جمهوری اسلامی ایران در اربعه‌هشت سال ۱۳۵۹ در دولت موقت و مطالعات بین‌المللی از دهه ۷۰ بر وضعیت ناپایدار و تنش‌خیز منابع آبی هشدار داده بودند. مساله آنجاست که در کنار خشکسالی‌های متناوب و مداوم در فلات ایران، مبنای محاسبه‌های آب قابل استحصال و برنامه‌ریزی، نه میزان متوسط که می‌بایست حداقل میزان موجودی آب در دوره‌های زمانی مشخص باشد، عدول از این اصل به همراه قصور از میزان مجاز برداشت، استاندارد ۴۰ تا ۶۰ درصدی، گویای سازوکارهایی است که در نتیجه منطقی عملکرد خود، مساله آب به بحران تبدیل شده؛ بی‌آنکه مجموعه مدیریتی توان ساختاری و امکان ذهنی جلوگیری از آن را داشته باشد. ریشه‌ها و زمینه‌های تاریخی و ساختاری این مساله باید مرور شود.

ایران کشوری همواره خشک و در معرض کم‌آبی بوده با بارندگی یک‌چهارم متوسط جهانی و تباخیری حدوداً سه برابری. ۶۵ درصد مناطق خشک و فراخشک و ۲۰ درصد نیمه‌خشک است با تنها ۱۵ درصد مرطوب و نیمه‌مرطوب. بارش‌هایی با توزیع نامتوازن مکانی: حوضه آبریز خزر با ۱۰۸ درصد مساحت کشور از ۱۸۰۲ درصد بارش‌ها برخوردار بوده و حوضه آبریز مرکزی با ۵۰۷ درصد مساحت از تنها ۳۳۵ درصد بارش و غیرهمزمان با فصول زراعی: تنها ۲۵ درصد.

حیات شهری و اجتماعی ایران با نگاه به این مساله و با درک محدودیت‌های اقلیمی شکل گرفته و تاریخ در حکم سازگاری با ابزار قلیل تولید و منابع کم در دسترس، مسیر بی‌چرخش و ممتد خود را در فلات ایران طی کرده است. این تأثیرپذیری و سازگاری با اقلیم و محدودیت‌های ابزار تولید به صورتی است که مکان‌یابی و تمرکز شهرها و نوع پراکندگی جمعیتی، ساختار

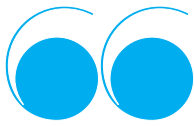
در وجود بحران آب و محیط‌زیست حتی در گفتار رسمی مقامات نیز تردیدی وجود ندارد و تبعات ناخواسته اما پیش‌بینی شده آن، گاه به تدریج و گاه به شکل حوادث برجسته، در سرتاسر کشور قابل مشاهده است.

اعتراضات دامنه‌دار کشاورزان شرق استان اصفهان، همگامی شهرهایی با تنش آبی و کمبود آب کشاورزی در اعتراضات دی‌ماه سال ۹۶، مهاجرت‌های گسترده از مناطق خشک شده که در کلام وزیر کشور بازتاب یافت، اعتراض کشاورزان خوزستانی به ممنوعیت کشت، اعتراضات مداوم مردم چهارمحال و بختیاری و خوزستان به انتقال بین‌حوضه‌ای از کارون به فلات مرکزی، نمونه‌هایی آشکار از وضعیتی است که ادامه آن امکان پایداری اجتماعی را ناممکن و زیست‌انسانی را به خطر خواهد انداخت. این تنها وجه انسانی ماجراست. در آن سوی مرزهای انسانی، محیط طبیعی، خود با خطر روبه‌رو است؛ از بین رفتن تنوع گونه‌های زیستی، گیاهی و جانوری و از بین رفتن بسیاری از زیستگاه‌های طبیعی و جنگل‌ها، آلودگی آب‌ها و ذوب یخچال‌های طبیعی. این گستره و عمق تغییرات به ناچار نمی‌تواند تک‌عاملی و تک‌ساحتی و کوتاه‌مدت باشد.

واکنش برخی مقامات به این بحران‌ها عمدتاً دارای دو رویه به هم پیوسته است. یکی وجه آشکارتر واکنش‌ها در فضای عمومی است مبنی بر نقش اصلی تغییر اقلیم، خشکسالی و سوءمصرف آب توسط مردم و رویه دیگر در محافل کارشناسی و نشست‌ها مبنی بر نقش انسانی و دستکاری بی‌ضابطه در طبیعت و سوءمدیریت در ساحتی کلان؛ البته به شکل فرار رو به جلو و متهم کردن دیگران در نقش اپوزیسیون. اما روشن شده که نقش عوامل مدیریتی و به‌شکلی پیشینی ساختار شکل گرفته در حوزه حکمرانی و سازه‌های ذهنی قاعده‌گذاران در ایجاد شرایط بحرانی کنونی از هر امر دیگری اصولی‌تر است، به صورتی که مولفه‌های دیگر بروز بحران تنها در نقش تشدیدکننده یا پیش‌اندازی بحران ظاهر شده‌اند. پیشی گرفتن تقاضای آب از مقدار آب قابل استحصال در بخش‌های عمدتاً غیرشهری که فشار خود را بر منابع تأمین آب آشامیدنی و مصرفی شهرها تحمیل کرده و خشک شدن رودخانه‌ها و کاهش شدید سفره‌های زیرزمینی، نابودی جنگل‌ها و فرسایش خاک،

بحران آب در کشور به مرز نگرانی خود رسیده اما این بحران در بستر تاریخی، نه جدید و بی سابقه است و نه غیر قابل پیش بینی

راهبردی محیط زیست



خشکسالی و
تغییر الگوی
بارش ها نه امری
جدید و بی سابقه
است و نه غیر قابل
پیش بینی.
ابوطالب مهندس
در کتاب «منابع
آب های ایران
از نظر توسعه
اقتصادی» در
سال ۱۳۴۴ و
پرویز کردوانی
در کتاب «منابع
و مسائل آب در
ایران» در سال
۱۳۶۳، سند
سیاست های
توسعه و تکامل
جمهوری
اسلامی ایران در
اردیبهشت سال
۱۳۵۹ در دولت
موقت و مطالعات
بین المللی از دهه
۷۰ بر وضعیت
ناپایدار و
تنش خیز منابع
آبی هشدار داده
بودند

شگفت زده و غافلگیر کننده با سطح بالای تکنیک و تکنولوژی، به ناگهان در معرض وسوسه پیشرفت و توسعه گریته برداری شده ای قرار گرفت که بنیان سازمان اجتماعی و نقش دولت را دگرگون و بهره برداری حداکثری و تغییر در ساخت و به نظم در آوردن طبیعت به مثابه یک هدف و عبارتی هجوم به طبیعت را هموار کرد.

به این ترتیب، جامعه ایرانی پس افتاده از شکل پیشرفت غرب و با احساس تحقیر شدگی، متکی به ابزارهایی وارداتی موجد مناسبات جدید اقتصادی در پیکره دولت - ملتی نوین، سرزمین بکر و بیگرانی می دید آماده فتح. این صورت بندی جدید، در فرایندی دیالکتیکی، الزامات خود را بر جامعه و بر شرایط تولید به شکل توسعه ای آمرانه و اقتدار گرایانه تحمیل کرد. رشد نیروهای مولد و مناسبات تولید سازوبرگ دولتی متناسب با رشد خود را ضروری می کرد، در عین حال که این سازوبرگ جدید با توجه به شرایط تاریخی و اجتماعی به شکلی ناپسند و ظاهر گرایانه از پیشرفت و توسعه منجر می شد. توسعه ای وارداتی و فناورانه در فقدان مولفه های انسانی عصر روشنگری؛ عناصری که در جوامع مدرن غربی به صورتی دیگر مضمحل شده بود. حاملان انقلاب مشروطه، دولت رضاشاهی، اصلاحات ارضی و انقلاب سال ۵۷ و در ادامه آن نوعی مواجهه با اندیشه ترقی و فهم خود را مدرنیسم، پاسخ های متنوع و مختص به خویش را ارائه و اجرا کرد.

رد پای بسیاری از طرح های توسعه را می توان در دوران سلطنت پهلوی دنبال کرد. در این دوره است که مدرنیسم و رضاشاهی و تغییرات اجتماعی جامعه ایران، آغاز و برنامه های توسعه پهلوی دوم از سال ۱۳۲۷ با دو برنامه ۷ ساله عمرانی و سه برنامه ۵ ساله، بر اساس رهنمودها و مطالعات مشاورهای آمریکایی و اروپایی بر اساس همان مدل توسعه پیش گفته با قصد بازسازی عظمت ایران باستان و تلقی خاصی از مفهوم پیشرفت اجرا می شود. زمینه های بحران ساز امروز، جدا از عوامل ساختاری و برنامه ریزی های نهادی و نوع خاص اقتصاد سیاسی عصر جمهوری اسلامی، اشتراکات فراوان مفهومی در نظر به توسعه و رابطه انسان، تکنولوژی و طبیعت در عصر پهلوی دارد. آنچه برای ما مهم است، درک این زمینه های بحران ساز و شناخت دقیق مولفه های ساختاری است که در تحلیل نهایی با کالایی سازی طبیعت و ایجاد و تصاحب ارزش اضافه، توسعه ای نامتوازن و محیط زیستی فرو گسیخته را موجب شده است.

بنابه آمارها بر شدت این بحران در سه چهار دهه گذشته افزوده شده و سیاست های راهبردی محیط زیست را به مرحله ای خطر خیز و تنش زا وارد کرده است. باید از این خواب برخاست، در مقابل توفان پیشرفت، به تعبیر «والتر بنیامین»، ایستاد و تلنبار ویرانه ها را به قصد صدادر کردن آنچه در زیر آوار مدفون شده واریسی کرد. این آغاز آگاهی است.

حکومت و شیوه اعمال فرامین حکومتی و وابستگی اجتماعی به قدرت را شکل داده و نوع متفاوتی از سازمان اجتماعی را، آنچه مارکس شیوه تولید آسیایی بر پایه روابط استثمار غیر طبقه ای می خواند، موجب شده است.

در این شیوه و به تاثیر از ابتدایی بودن ابزار تولید، سطح تکامل زندگی به طور مستقیم با سطح تکامل نیروهای تولیدی و شرایط تولید ارتباط داشته و میزان بهره برداری از منابع به کنترل تقاضا یا به بیان بهتر به محدود شدن آن می انجامد. آنچه فناوری های بومی و بومی گرایی در ایران تاریخی نامیده می شود و عمدتاً در قنات نمود دارد، ناشی از همین واقعیت است. این زیربنا، رو بنای فرهنگی قناعت خیز و فروتن را شکل داده بود. با این حال «انگلس» تاکید می کند حاصلخیز کردن مصنوعی زمین و بعد اضمحلال سیستم آبیاری، مناطق درخشان کشت در پالمیرا، هند و ایران را به ویرانی کشاند. اگر ایران باستانی می توانست به یمن تمدن خود شبکه های آبرسانی بر حاشیه رودها دایر کند با افول این تمدن راه های کم بازده و پایدار تر تامین آب یافته شد.

انتقال سینه به سینه تجربه های تاریخی و درک محدودیت ها به شکل گیری یک الگوی کشت متناسب با شرایط تولید انجامیده بود. ایران تاریخی از یک سو به آزمون و خطای شگرد بهره برداری پهنه و بیشینه با توجه به فوری ترین اثرات دستیابی به تلاش خود و شرایط نامناسب اقلیمی را آموخت و زیست، اجتماع و حیات سیاسی اش را سامان داد اما از سوی دیگر، محدودیت های ابزار تولید راه را بر استفاده و بعدها استثمار طبیعت و منابع طبیعی سد کرد. در این وضعیت، الگوی کشت و کشاورزی همسو با شرایط دیم و کم بارشی، متناسب با آورد و سرریز قنات، مناسب برای تزییق روان آب ها در بالادست قنات پا گرفت و از بندها و سدهای کوچک بر حوضه یا درون قنات جهت مدیریت تامین آب در فصول مختلف استفاده شد.

شاخص ایجاد و استفاده از این فناوری دیرینه، مشارکت جمعی در به کارگیری امکانات و تامین و تخصیص آب در محل بر اساس نیازها و درک شرایط محیطی بود. به رغم وجود بازار و دلالتی آب و ستمی که از این ناحیه بر دهقانان و سهم بران خرد رو داشته می شد، شکل گیری میراب و آبدار و آب سالار و شیوه مدیریت آنها به نمایندگی از حکومت یا مالک کلان آب یا قنات در تولید و توزیع آب نه به صورت دستوری که با همیاری جوامع محلی برای هم افزایی منافع فردی و جمعی صورت گرفت. این نکته ای مهم در درک کارایی و تداوم تاریخی این فناوری و مشتقات اجتماعی اش است.

این سازمان اجتماعی، به رغم تغییرات نسبی و تطور کم دامنه اش در شیوه مالکیت و تصرف ارضی در طول تاریخ، در برخورد با فکر مترقی و اندیشه روشنگری و با مواجهه ای یکباره و غیر درونزا با تکامل نیروهای مولده در غرب و با مواجهه ای

قلمرو فاد

پرونده اصلی

تاریخی ک س



که باید خواند سیری که باید اصلاح کرد

خصوصی سازی در ایران عمری به قدمت سه دهه دارد. این روند در نبود زیرساخت های مناسب، عملاً به هدف خود که افزایش کارآمدی و کاهش بار دولت بود، نرسید. پیامد ناخواسته این روند، افزایش فشارهای اقتصادی و اجتماعی بر کارگران و رشد طبقه ای از رانت خواران بود. در این پرونده این تاریخ را بررسی کرده ایم. بررسی تاریخی خصوصی سازی نشان می دهد شفافیت مهم ترین عنصر کلیدی در اصلاح این روند است. امیدواریم این پرونده و بازخوانی اشتباهات گذشته، راه را برای اصلاح مسیر خصوصی سازی هموار سازد.

مداوم اما ناکام

تاریخ مختصر خصوصی سازی در ایران

شیرزاد آزاد



اقتصاددان

خصوصی سازی همواره یکی از موضوعات مورد بحث در داخل و خارج ایران بوده است. جمهوری اسلامی خصوصی سازی ای در مقیاس بزرگ را آغاز کرده و حالا نه تنها با کشورهای خاورمیانه که با کشورهای اروپای غربی در فروش دارایی های دولتی قابل مقایسه است. اما موج خصوصی سازی در ایران چه روندی را طی کرده تا به اینجا رسیده است؟

خصوصی سازی در ایران، پدیده تازه ای نیست. این روند از دهه ۱۳۷۰ آغاز شد، زمانی که این پدیده در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه در حال عمومی شدن بود. این سیاست در اولین دولت هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ آغاز شد. از آن زمان تاکنون، این روند با فراز و نشیب در دولت های هاشمی، محمد خاتمی و محمود احمدی نژاد ادامه داشته است.

به رغم دو دهه خصوصی سازی و پیش گرفتن سیاست آزادسازی اقتصادی، دولت (به همراه نهادهای گوناگون) همچنان نیروی مسلط در اقتصاد کشور باقی مانده اند.

مفهوم سرمایه داری دولتی را برای توضیح تغییرات در سرشت و نقش دولت در ایران معاصر استفاده می کنیم. این مفهوم بخصوص برای توضیح مداخلات و مقررات گذاری این نهاد از دهه ۱۳۴۰ به کار می رود.

مفهوم سرمایه داری دولتی بر نقش دولت در انباشت سرمایه و کنترل اقتصاد تاکید می کند. ویژگی متمایز کننده سرمایه داری دولتی آن است که ابزار اصلی تولید را داراست و آنها را اداره می کند. در حالی که بخش سرمایه داری خصوصی داخلی در حوزه های تجارت، صنعتی و کشاورزی وجود دارند اما کوچک و ضعیف هستند.^۱

جریان درآمدی حاصل از منابع در ایران از اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰، نقش ضروری دولت در انباشت سرمایه و اداره اقتصاد را مستحکم کرد. از دهه ۱۳۴۰، منابع طبیعی [نفت] نقش اصلی را در مسائل داخلی و خارجی بخصوص توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازی کرد.

از ابتدای دهه ۱۳۴۰ درآمد حاصل از منابع طبیعی - بخصوص

ظهور سرمایه داری
دولتی در ایران

* این مقاله ترجمه ای
تلخیص شده از مقاله ای به نام و
نشانه زیر:

THE POLITICS OF
PRIVATIZATION IN
IRAN, Middle East
Review of International
Affairs, Vol. 14, No. 4
(December 2010)

شیرزاد آزاد در زمان نوشتن این
مقاله فارغ التحصیل دکترای
دانشگاه ملی استرالیا بوده است.



پیامد یک سیاست

روند ۳ دهه گذشته
خصوصی سازی به دلیل عدم
شفافیت منجر به فشار
اجتماعی و اقتصادی بر کارگران
و ایجاد طبقه ای از رانت خواران
شد. طرح: سلمان طاهری



۳۷ بانک (که ۱۴ بانک شریک خارجی داشت) و ۱۰ شرکت بیمه‌ای ملی شدند.^۳

همزمان دادگاه‌های انقلاب اموال نزدیکان رژیم قبلی را مصادره کردند و بنیادهایی برای اداره کردن این اموال تأسیس شدند. به علاوه، تجارت خارجی دولتی شد و دولت با سختگیری، خروج ارز و نرخ تسعیر را کنترل کرد. تا انقلاب اولین سالگرد پیروزی‌اش را جشن بگیرد، ملی‌سازی‌ها و مصادره‌ها منتج به آن شده بود که بخش عمومی صاحب حداقل ۷۰ درصد سرمایه کشور شده باشد. مداخله دولت در عملکرد بازار و سیاسی شدن اقتصاد سبب شد تا تعداد افراد استخدام شده در بخش خصوصی کاهش پیدا کند و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی به جای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های داخلی بر دادوستد پرسود و خدمات غیرتولیدی که سود سریعی داشت تمرکز کنند. در سال ۱۳۶۷ سرمایه‌گذاری خصوصی کمتر از یک چهارم سال ۱۳۵۶ بود.^۴ در اواخر دهه ۱۳۶۰، وضعیت بد اقتصادی و کم شدن تجارت خارجی منجر به درصد بالایی از بیکاری، تورم، کسری بودجه و کسری تراز تجاری شد. به طور مثال، در دهه منتهی به سال ۱۳۶۷ درآمد سرانه ملی ۵۰ درصد کاهش پیدا کرد، میانگین تورم سالانه ۱۸ بود و بیکاری شهری از ۴۰ درصد در سال ۱۳۵۶ به ۱۸/۹ درصد در سال ۱۳۶۷ رسیده بود.^۵

تداوم این وضعیت، دولت را مجبور کرد که خبر از برنامه خصوصی‌سازی جامع در سال ۱۳۶۷ دهد. اما چنین برنامه‌ای تا زمانی که هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ به قدرت رسید اجرا نشد.

دولت هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ سیاست اصلاح ساختاری را آغاز کرد؛ سیاستی که هدف آن کاهش نقش دولت در اقتصاد و افزایش نقش بازار بود.

به سوی خصوصی‌سازی

برای اولین بار برنامه اقتصادی جامعی اعلام شد. وعده اولین برنامه پنج‌ساله توسعه (۱۳۷۳-۱۳۶۸) عبور از اقتصاد جنگ‌زده به اقتصادی بازاربنیاد، مبتنی بر سرمایه‌گذاری و کارآمدتر بود. بر اساس این برنامه، رسیدن به این اهداف، از طریق آزادی تجارت، مقررات‌زدایی از بازار کار، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و دیگر اصلاحات اقتصادی میسر می‌شد.

در راستای برنامه دولت برای کاهش نقش دولت در اقتصاد و احیای بخش خصوصی، حدود ۸۰۰ شرکت دولتی خصوصی شدند.^۶

تبصره ۳۲ برنامه اول توسعه زمینه قانونی اجرای سیاست خصوصی‌سازی را فراهم می‌آورد. به علاوه، دولت هاشمی بورس اوراق بهادار تهران را به عنوان یکی از عناصر اصلی آزادسازی اقتصادی احیا کرد تا مگر سرمایه‌گذاری را افزایش دهد و مشارکت بیشتر بخش خصوصی را موجب شود.

با این حال، برنامه اصلاح اقتصادی با واکنش اجتماعی روبه‌رو شد. بنابراین، دولت در برنامه دوم اقتصادی (۱۳۷۸-۱۳۷۳) سیاستی جدید و کاملاً متفاوت از سیاست قبلی‌اش پیگیری کرد. این سیاست، سیاست تثبیت اقتصادی نام گرفت و شامل احیای برخی مقررات و کنترل‌های اقتصادی بود. با این حال، برنامه دوم هم از آزادسازی و خصوصی‌سازی حمایت می‌کرد. دوره ریاست جمهوری هاشمی در سال ۱۳۷۶ به پایان رسید در حالی که برنامه دوم توسعه هنوز تمام نشده بود. در حالی که او

نفت- نقش مسلطی در اقتصاد ایران بازی کرد. با اینکه دولت برای مدتی طولانی نقش اصلی در اقتصاد داشت اما اهمیت فزاینده منابع نفتی که در اختیار دولت بود منجر به افزایش مداخلات دولت شد. بنابراین کنترل فرایند انباشت سرمایه ناگزیر از سرمایه‌داران بخش خصوصی به حاکمان و بوروکرات‌های بخش عمومی محول شد. درآمد حاصل از منابع طبیعی نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد اقتصادی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ داشت. در دوره‌ای بین سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۵۵، نرخ رشد اقتصادی واقعی ایران حدوداً ۹/۶ درصد بود.^۲

یکی از نشانه‌هایی که می‌توان بر اساس آن افزایش نقش دولت در روند توسعه را اندازه‌گیری کرد آن است که بین سال ۱۳۲۸ (که ایران اولین برنامه عمرانی خود را آغاز کرد) و آغاز برنامه پنجم عمرانی (در سال ۱۳۵۱)، سرمایه‌گذاری دولت در توسعه اقتصادی هزار برابر شد و از ۶۸ میلیون دلار (بین سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۴) به ۶۸/۶ میلیارد دلار (بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵) رسید. از آنجایی که دولت حدود ۷۰ درصد کل سرمایه‌گذاری در اقتصاد را تأمین می‌کرد، در سال‌های بین ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۵ متوسط نرخ رشد تولید ناخالص داخلی غیرنفتی، سالانه بیش از ۱۰ درصد بود.

با سقوط رژیم پهلوی در بهمن سال ۱۳۵۷، مداخله دولت در اقتصاد ایران بیشتر هم شد. در اوایل تابستان سال ۱۳۵۸، دولت موقت بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و بسیاری از زیرساخت‌های صنعتی را دولتی کرد. بیشترین ضربه را بخش بانکی خورد. در اوایل تابستان سال ۱۳۵۸،

جمهوری اسلامی و ملی‌سازی گسترده

۸

پهلوی دوم: عصر سرمایه داری دولتی

در زمان محمدرضا پهلوی به اتکای درآمد نفتی کنترل فرایند انباشت سرمایه ناگزیر از سرمایه‌داران بخش خصوصی به حاکمان و بوروکرات‌های بخش عمومی محول شد/عکس: شاه به همراه عالیخانی، وزیر اقتصاد دهه ۴۰ که نقش مهمی در ایجاد سرمایه داری دولتی در ایران داشت

پی‌نوشت

- 1- Karen Pfeifer, "State Capitalism and Development," MERIP Reports, Vol. 9, No. 7 (1979), pp. 3-11
- 2- Jahangir Amuzegar, "The Iranian Economy Before and After the Revolution," The Middle East Journal, Vol. 46, No. 3 (Summer 1992), pp. 413-25
- 3- Economic Intelligence Unit (1979).
- 4- Eliyahu Kanovsky, "Iran's Economic Morass: Mismanagement and Decline under the Islamic Republic," Policy Paper No. 44, Washington Institute for Near East Policy (1997).

5- Sohrab Behdad, "From Populism to Economic Liberalism: The Iranian Predicament," in Parvin Alizadeh (ed.), *The Economy of Iran: The Dilemmas of an Islamic State* (New York: I.B. Tauris, 2000), pp. 100-43
6- Rakel, Power, Islam, and Political Elite in Iran, p. 82
7- Rakel, Power, Islam, and Political Elite in Iran, p. 82
۸- تهران تایمز، ۱۳۷۶/۱۱/۸
9- Djavad Salehi-Isfahani, "Labor and the Challenge of Economic Restructuring in Iran," *Middle East Report*, No. 210 (Spring 1999), pp. 34-37
10- Reza Molavi, *Oil and Gas Privatization in Iran: An Assessment of the Political Will* (Ithaca: Ithaca Press, 2009), p. 119

انقلاب عصر دولتی سازی شرکت های خصوصی

در اوایل تابستان سال ۱۳۵۸، دولت موقت بانکها، شرکت های بیمه و بسیاری از زیرساخت های صنعتی را دولتی کرد.

بود. به رغم این، دولت او سیاست خصوصی سازی را ادامه داد و تعداد شرکت های دولتی در دوره ریاست جمهوری او افزایش یافت. به علاوه او در تبدیل کردن شرکت های دولتی زیانده به سودده شکست خورد. برنامه سوم در رسیدن به اهدافش ناکام ماند و خصوصی سازی در مقایسه با هزینه های جدید دولت بسیار محدود بود. متحدان خاتمی دو دسته بودند: تکنوکرات های اصلاح طلب که خواهان آزادسازی و رشد اقتصادی بودند و پوپولیست هایی که علاقه مند به مداخله دولت در بازار و تداوم یارانه رفاهی بودند. نزدیکی ایدئولوژیک خاتمی به گروه دوم باعث شد که در نهایت در محاصره کسانی قرار گیرد که مدافع مداخلات اقتصادی [در بازار] بودند و همچنین کسانی که می خواستند اقتصاد «لِسه فر» را در عدالت اجتماعی ادغام کنند.^{۵۵}

به این ترتیب بود که هزینه های سالانه دولت در تولید ناخالص داخلی از ۲۴/۵ درصد در سال ۱۳۷۸ به ۲۷/۲ درصد در سال ۱۳۸۳ رسید.^{۵۶}

سیاست های خصوصی سازی دولت خاتمی به دلیل فقدان محیط سیاسی/اقتصادی مناسب -مانند فقدان علاقه سیاستگذاران به آزادسازی اقتصادی، فقدان نظام قضایی مناسب، فقدان نظام بازار و بانکی رقابتی و فقدان چارچوب قانونی کارآمد- تا حد زیادی ناکام ماند.

به علاوه نوع موضعگیری برخی مدیران میانی و بوروکرات های بلندرتبه در شرکت های دولتی در برنامه خصوصی سازی بسیار مهم بود؛ چراکه اجرای این برنامه جایگاه و مزایای آن ها در خطر می انداخت. بنیادهای مهم مانع دیگر بودند؛ چراکه نمی خواستند برتری خود نسبت به بخش خصوصی را از دست دهند.

توانسته بود برخی موانع اقتصادی را برطرف کند اما نتوانست به کمبودهای ساختاری -شامل وابستگی زیاد به درآمدهای نفتی، بخش تولیدی ضعیف، بازار غیر رقابتی، و نظامی بودجه ریزی ناسالم- غلبه کند.

به طور کلی سیاست خصوصی سازی و آزادسازی با موانع سیاسی، اقتصادی، اداری و حقوقی -به طور خاص مفاد اصل ۴۴ قانون اساسی- روبه رو شد.

به طور مثال، سیاست های اقتصادی لیبرال رفسنجانی حمایت اندکی از سوی جناح چپ را با خود داشت. جناحی که تا سال ۱۳۷۱ جناح حاکم بر مجلس بود. تقریباً ۴۰ درصد اعضای مجلس کاملاً با سیاست های جدید اقتصادی او مخالف بودند.^{۵۷}

آزادسازی اقتصادی در زمانه توسعه سیاسی

زمانی که سید محمد خاتمی در شهریور سال ۱۳۷۶ قدرت را به دست گرفت، سیاست آزادسازی و خصوصی سازی کنار گذاشته شد. این کنار گذاشتن نتیجه این واقعیت و برداشت عمومی بود که چنین سیاست هایی فقط به سود بخش های خاصی از جامعه بود. به طور مثال روزنامه تهران تایمز نوشت: «به نام خصوصی سازی تعدادی از شرکت ها و کارخانه های دولتی سالم [و سودده] به ثمن بخش به دست تعدادی افراد دستچین شده افتاد... این کار خصوصی سازی نبود، حراج اموال ملی بود.»^{۵۸}

به علاوه به رغم آنکه از سال ۱۳۶۸، خصوصی سازی سیاست رسمی دولت شد اما تعداد شرکت های دولتی از کمتر از ۲۷۰ به بیش از ۵۶۰ شرکت رسید که کمتر از ۳۰۰ شرکت سودده بودند. در پایان برنامه دوم توسعه، اقتصاد ایران درگیر رکود، تورم بالا، بیکاری فزاینده، کاهش ارزش پول ملی و مشکلات اقتصادی -اجتماعی بود. در سال ۱۳۷۵، سرانه تولید ناخالص ملی (GNP) به ۷۳ درصد میزان مشابه در سال ۱۳۵۶ رسید. در سال ۱۳۷۵، بودجه ۴۰۴ شرکت از بزرگترین شرکت های دولتی جمعاً ۳۸.۳ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) را تشکیل می داد. سهم این شرکت ها از بودجه کلی کشور از ۵۳ درصد در سال ۱۳۶۸ به ۶۷ درصد در سال ۱۳۷۵ رسیده بود. تازه در همین دوره، بدهی های آن ها به بانک ها از ۸ درصد کلی طلب های بانک ها به ۳۰ درصد رسید.^{۵۹}

در سال ۱۳۷۸، دولت خاتمی اعلام کرد برنامه ای بلندپروازانه برای خصوصی سازی بخش های مهم صنعتی دارد. این بخش ها شامل مخابرات، بانک و بیمه، نیروگاه ها، و حتی بخش های بالادستی نفت و گاز طبیعی می شد. این برنامه ذیل برنامه پنج ساله سوم توسعه (۱۳۷۸-۱۳۸۳) انجام شد.

در بخشی از برنامه سوم توسعه قرار بود بیش از ۵۰۰ شرکت دولتی خصوصی شوند. این برنامه به بخش خصوصی داخلی و خارجی اجازه می داد در برنامه خصوصی سازی مشارکت کنند.

دولت همچنین به منظور هدایت اجرای این برنامه در خرداد سال ۱۳۸۰ سازمان خصوصی سازی ایران را تأسیس کرد. در همان سال، یکی از محدود اقدامات اقتصادی دولت خاتمی آن بود که برای اولین بار پس از سال ۱۳۵۷، مجوز تأسیس بانک خصوصی داد و به بانک های خصوصی خارجی هم اجازه داد که مناطق آزاد تجاری فعالیت داشته باشند.^{۶۰}

با این حال، خاتمی توجه کمی به برنامه آزادسازی اقتصادی داشت و روی مسائل فرهنگی و آزادی های اجتماعی تمرکز کرده





اراده سیاسی برای خصوصی سازی

۸

هاشمی: عصر خصوصی سازی سریع

به رغم آنکه از سال ۱۳۶۸ خصوصی سازی سیاست رسمی دولت شده بود اما تعداد شرکت های دولتی از کمتر از ۲۷۰ به بیش از ۵۶۰ شرکت رسید که کمتر از ۳۰۰ شرکت سودده بودند.

* به نظر می رسد نویسنده در اینجا دچار نوعی خلط تاریخی شده است. واژه «پوپولیسم» در ادبیات سیاسی ایران به سیاست های دولت های نهم و دهم اطلاق می شود و توصیفی هم که نویسنده از سیاست های پوپولیستی کرده بیشتر به سیاست های دولت احمدی نژاد شبیه است تا سیاست های دولت خاتمی. م.

11- Nancy Brune, Geoffrey Garret, and Bruce Kogut, 'The International Monetary Fund and the Global Spread of Privatization', IMF Staff Papers, Vol. 51, No. 2 (2004), pp. 195-219

۱۲- روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۵/۴/۱۴
13- The Daily Star, July 5, 2006

14- Radio Farda, April 20, 2007

15- New York Times, December 30, 2008

۱۶- تایپانک، ۱۳۸۸/۹/۸

۱۷- بورس نیوز، ۱۳۸۸/۶/۳

از سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴، سهم دولت در اقتصاد ایران به مرور بیشتر و بیشتر شد به طوری که برخی لقب «کمونیستی ترین کشور در میان کشورهای غیر کمونیستی» را به آن دادند.

مهمترین موانع روند خصوصی سازی در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی عبارت بود از: برداشت نادرست از خصوصی سازی، فقدان نگاه مشترک در میان مقامات عالی کشور، رقابت میان شرکت های دولتی و همین طور رقابت میان بنیادهای انقلابی و بخش خصوصی، عدم ثبات نرخ ارز، نوسانات قیمت سهام، و عدم کفایت سرمایه گذاری داخلی.^{۱۲}

یکی از مهمترین موانع، عدم اجماع میان بازیگران کلیدی سیاسی درباره سیاست اصلاح اقتصادی بود؛ امری که از اعتقادات ایدئولوژیک و نگاه اقتصادی آن ها ناشی می شد.

از زمان تاسیس جمهوری اسلامی، شکاف های داخلی بر سر سیاست اقتصادی این نظام وجود داشت. بعد از سال ۱۳۶۸، شکاف اصلی بین مخالفان سیاست آزادسازی - که از سیاست های توده گرایانه، پارانها، و مداخله گری دولت حمایت می کردند - و مدافعان رویکرد «لسه فر» به اقتصاد بود. بنابراین اقدامات در جهت آزادسازی اقتصادی - به طور خاص، خصوصی سازی - به واسطه عدم اجماع سیاسی داخلی و موانع دیگر مانند قانون اساسی یا با شکست مواجه یا با تاخیر اجرا می شد.

از آنجا که هرگونه تلاش به منظور خصوصی سازی منجر به ایجاد افراد ثروتمند، رشد سریع ثروت [در دست افراد معدود]، شکاف عظیم در آمد و اخراج گسترده نیروی کار می شد، [برنامه خصوصی سازی] بحثی جدی میان نیروهای سیاسی به راه انداخت که آیا نظام سیاسی برای پرداخت هزینه های سیاسی و اجتماعی چنین تغییراتی آماده است یا نه. گروه های ایدئولوژیک که مخالف خصوصی سازی بودند تمام تلاش خود را کردند که این فرایند را به بن بست برسانند. همچنین آن مقاماتی که از کنترل دولتی بر شرکت ها سود می بردند هم مقاومت می کردند.

در سال ۱۳۸۳، مجمع تشخیص مصلحت به ریاست رئیس جمهور سابق، هاشمی رفسنجانی، اصل ۴۴ قانون اساسی را مورد بازبینی قرار داد و به این ترتیب مهمترین مانع قانونی در برابر

خصوصی سازی را از میان برداشت. اصل ۴۴ به صراحت بخش های اصلی اقتصاد را در اختیار بخش عمومی قرار داده بود.

تفسیر جدید مجمع تشخیص مصلحت راه را برای خصوصی سازی گسترده و همه جانبه شرکت های دولتی باز کرد و اجازه داد که همه بخش های صنعتی، تولیدی و خدماتی به بخش خصوصی ملحق شوند. بازنگری در اصل ۴۴ نوید دوران تازه ای از آزادسازی اقتصادی و اصلاحات بازار محور در ایران را می داد. این تبصره اجازه خصوصی سازی ۸۰ درصد دارایی های دولت را می داد؛ چرا که در این تفسیر مالکیت عمومی جای خود را به نظارت دولتی می داد.

در راستای شکل گیری اراده سیاسی برای اصلاحات اقتصادی، رهبر انقلاب در یک نطق عمومی در اول خرداد سال ۱۳۸۴ خواستار خصوصی شدن شرکت های دولتی شدند. در این سخنرانی ایشان سیاست های اقتصادی پیشنهادی مجمع را تایید کردند.

به رغم این اجماع، مسیر و میزان اجرای سیاست خصوصی سازی تا حدی تحت تاثیر تغییرات مهم در شاخه اجرایی نظام سیاسی شکل گرفت. این تغییرات در خرداد سال ۱۳۸۴ با انتخاب محمود احمدی نژاد اتفاق افتاد.

خصوصی سازی به عنوان اولویت ملی

در اواخر اردیبهشت سال ۱۳۸۵، احمدی نژاد گفت «آرزو دارد روند خصوصی سازی که در دوران قبل صورت گرفته را برعکس کند. با راجع به دولت خاتمی، او اعلام کرد «در قالب خصوصی سازی، اموال دولتی و

کارخانه هایی که میلیارد ها ریال می ارزید را به قیمت ارزانی به برخی گروه ها فروختند.»^{۱۳}

دوره اول احمدی نژاد همزمان بود با آغاز برنامه پنج ساله چهارم توسعه (۱۳۸۹-۱۳۸۴)، برنامه ای که بر اساس آن، خصوصی سازی می توانست منجر به تغییرات اقتصادی و اجتماعی شود.

به رغم تعهد احمدی نژاد به برنامه خصوصی سازی، در اولین سال های نخستین دوره او، حرکت خصوصی سازی کند بود. به طور مثال در سال ۱۳۸۵، دولت حدود ۶۴۰ میلیون دلار از دارایی های خود را فروخت که تنها برابر ۹ درصد برنامه خصوصی سازی دولت بود. این در حالی بود که از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴، میانگین سالانه فروش اموال دولتی ۱.۸ میلیارد دلار بود.^{۱۴}

تا خرداد ۱۳۸۷، تنها ۳۰ درصد شرکت های دولتی خصوصی شد.



۱۱

۸ احمدی نژاد: عصر طلایی خصوصی سازی

سازمان خصوصی سازی سال ۱۳۸۸ را «سال طلایی خصوصی سازی» نامید، سالی که در آن خصوصی سازی شامل بخش های استراتژیکی مانند مخابرات، حمل و نقل، برق، فولاد و بانکداری شد

۸۸

خاتمی: عدم اجماع بر سر خصوصی سازی

سیاست های خصوصی سازی دولت خاتمی به دلیل فقدان محیط سیاسی-اقتصادی مناسب -مانند فقدان علاقه سیاستمداران به آزادسازی اقتصادی، فقدان نظام قضایی مناسب، فقدان نظام بازار و بانکی رقابتی و فقدان چارچوب قانونی کارآمد- تا حد زیادی ناکام ماند

به طور مثال، در ۵ مهر سال ۱۳۸۸، در بزرگترین واگذاری تاریخ بورس تهران، ۵۱ درصد از سهام شرکت مخابرات ایران به ارزش ۷/۹ میلیارد دلار توسط کنسرسیوم اعتماد مبین در عرض ۳۰ دقیقه خریداری شد. در طول واگذاری سهام شرکت مخابرات دیگر رقبای این کنسرسیوم به بهانه [عدم صلاحیت] یا نداشتن سرمایه کافی رد صلاحیت شدند. این اتفاقات موجی از انتقادات از سوی سیاستگذاران، تحلیلگران و سازمان های جامعه مدنی را در پی داشت.

واگذاری شرکت مخابرات نشانگر ملاحظات سیاسی بود. عملکرد نهاد ناظر دولتی (سازمان خصوصی سازی) در خصوصی سازی شرکت مخابرات اصلا منطبق بر اصول رقابت و بهبود وضعیت بخش مخابرات نداشت بلکه بیشتر متمرکز بر روابط سیاسی و ... شرکت های دخیل در واگذاری بود.

در آذر سال ۱۳۸۹، غلامرضا کر دزنگنه، رییس سازمان خصوصی سازی گفت که «از سال ۱۳۸۴، دارایی های ۲۷۵ شرکت به ارزش حدودی ۶۳۰ میلیارد دلار واگذار شده که از این مقدار، حدود ۲۱۰ میلیارد دلار به بخش خصوصی فروخته شده، ۸۰ میلیارد دلار به بخش های غیردولتی و ۳۴۰ میلیارد دلار هم به بخش تعاونی واگذار شده است.»^{۱۹}

بنابراین به گفته او، در دولت احمدی نژاد تنها یک سوم اموال خصوصی شده به بخش خصوصی واگذار شده است.

این آمار البته با بخش های دیگر حرف های او در تناقض است که گفت «از سال ۱۳۸۴، سهم دولت در اقتصاد از ۶۵ درصد به چیزی بین ۴۰ تا ۴۵ درصد کاهش یافته و سهم آن در تولید ناخالص داخلی ۱۵ درصد کم شده است.»^{۲۰}

بنابراین، پروژه خصوصی سازی در ایران و گذار اقتصادی از انحصار دولتی به چندانحصاری با مجوز دولت به طور جدی مورد انتقاد قرار گرفته است. محمد نهاندیان، رییس وقت اتاق بازرگانی، در خرداد سال ۱۳۸۸ اعلام کرد کمتر از ۲۵ درصد اموال دولتی خصوصی شده به «بخش خصوصی واقعی» و واگذار شده است.^{۲۱}

پس زمینه های سیاسی احمدی نژاد، قدرت گرفتن برخی نهادها در فضای سیاسی و اقتصادی، ضعف نهاد های [مدنی] و اقتصاد زیرزمینی بزرگ در ایران، سبب نگرانی درباره ظهور انحصار غیردولتی و آسیب های احتمالی آن به بخش خصوصی می شود.

به جای تمرکز روی فروش اموال دولتی، احمدی نژاد روی از میان برداشتن دو مساله مهم که به خصوصی سازی مربوط بود تمرکز کرد: یارانه های دولتی و قانون دو مساله ای که اسلاف او از حل آن ها بازمانده بودند. در اوایل تیر سال ۱۳۸۶، دولت احمدی نژاد شروع به سهمیه بندی گاز و بیل کرد. جمهوری اسلامی حدودا هر سال ۱۰۰ میلیارد دلار به صورت مستقیم و غیرمستقیم یارانه کالاهای مختلف می دهد؛ از سوخت تا مواد غذایی و از برق تا دارو [آمارهای متعلق به سال ۲۰۱۰ است].^{۱۵}

دولت او همچنین گام هایی برای برداشتن محدودیت های قانون کار برداشت. از جمله حذف حداقل دستمزد و صدور مجوز به کارفرمایان که به خواست خود استخدام و اخراج کنند.

او در سال ۱۳۸۹، برنامه خصوصی سازی را سرعت بخشید و اموال ۵۰ شرکت به ارزش ۱۱۰ میلیارد دلار را در فاصله اردیبهشت تا آذر ماه فروخت.^{۱۶} سازمان خصوصی سازی سال ۱۳۸۸ را «سال طلایی خصوصی سازی» نامید، سالی که در آن خصوصی سازی شامل بخش های استراتژیکی مانند مخابرات، حمل و نقل، برق، فولاد و بانکداری شد.^{۱۷}

بلافاصله بعد از شروع دور دوم انتخابش، احمدی نژاد تعهدش به سیاست خصوصی سازی را اعلام کرد و آن را «اولویت ملی» خواند. دولت او در نظر داشت ۸۰ درصد از صنایع دولتی را در سال ۱۳۸۹ و در پایان برنامه چهارم توسعه خصوصی کند. این برنامه شامل دو گول خودروسازی ایران یعنی ایران خودرو و سایپا هم می شد.^{۱۸} شرکت ملی نفت ایران هم از برنامه ای برای خصوصی سازی ۴۷ درصد شرکت هایش در حوزه انرژی به ارزش ۹۰ میلیارد دلار تا سال ۱۳۹۳ خبر داد.

در حالی که دولت احمدی نژاد ادعا می کرد در حوزه فروش اموال دولتی بهتر از کشورهای خاورمیانه و اروپایی عمل کرده، منتقدان معتقد بودند میزان خصوصی سازی بیش از کیفیت آن مورد توجه بوده است. به عقیده آن ها در دوران هاشمی و خاتمی، خصوصی سازی در واقع واگذاری شرکت های دولتی به شرکت های وابسته به بانک های دولتی، سازمان تامین اجتماعی، صندوق های بازنشستگی و برخی نهادهای انقلابی بوده و در دوره احمدی نژاد این واگذاری ها بیشتر به برخی نهادها [ی خصوصی] صورت گرفته است. این منتقدان معتقد بودند که واگذاری اموال دولتی به بخش شبه دولتی در تناقض با اصل ۴۴ قانون اساسی است و باید متوقف شود.

۱۸- تابناک، ۱۳۸۸/۹/۱۱
۱۹- تابناک، ۱۳۸۸/۹/۸
۲۰- همان
۲۱- خبرگزاری مهر، ۱۳۸۸/۳/۱۷

بررسی ۶ مورد خصوصی سازی

یک اشتباه تکراری

«خصوصی سازی» (Privatization) از جمله باورهای کلیدی معتقدان به «اقتصاد بازار آزاد» است که با استدلال‌هایی مانند افزایش کارآمدی، ایجاد فضای رقابتی و مقابله با انحصار دولت مطرح می‌شود. تجربه تاریخی چند دهه اخیر نشان داده که هرگاه کشوری خواسته از قافله جهانی سازی نو لیبرالی عقب نماند، اول از همه خصوصی سازی واحدهای تولیدی بزرگ را اجرایی کرده است. ایران پس از پایان جنگ به طور جدی تلاش کرد با این موج جهانی همراهی کند. «کوچک کردن دولت»، «رفع تصدی گری از دولت»، «حمایت از بخش خصوصی» و «ایجاد فضای رقابتی» کلیدواژه‌هایی است که بارها توسط مسئولان و در سیاستگذاری‌ها به کار رفته تا خصوصی سازی را به سر منزل مقصود برساند. اما قصه خصوصی سازی در ایران، قصه پر غصه‌ای است که در پرونده پیش رو تلاش کردیم زوایایی از آن را بکاویم. کارخانه‌هایی که با قیمت پایین و در روندهای شتابزده و بعضا شبهه‌انگیز به افراد و گروه‌های خاص سپرده شد و مالکان جدیدی که اغلب به جای تداوم تولید و افزایش دادن بهره‌وری، کارگران را اخراج کردند، زمین کارخانه را فروختند و هم هزینه‌های اضافی بر تولید کشور تحمیل و هم صندوق‌های بیمه‌ها را به عنوان نهاد پشتوانه نیروی کار با محدودیت‌های منابع روبه‌رو کردند. کارگرانی که فاقد امنیت شغلی هستند و برخی از آنان ماه‌هاست حقوق‌شان را دریافت نکرده‌اند، تولیدی که در رکود به سر می‌برد و منابع بیمه‌ای که هر روز کمتر از گذشته می‌شود شرایط بحران‌خیزی را به وجود آورده که برای تحلیل آن نیازمندیم یا به میدان واقعیت خصوصی سازی در ایران بگذاریم و از کم و کیف آن اطلاع بیشتری داشته باشیم. «شرکت نیشکر هفته»، «کارخانه چیت سازی ری»، «شرکت روغن نباتی پارس (قو)»، «شرکت آلومینیوم المهدی»، «کشت و صنعت دامغان» و «پتروشیمی بیستون» ۶ واحد تولیدی هستند که طی چند دهه اخیر گرفتار مشکلات ناشی از انحرافات در خصوصی سازی شده‌اند و در ادامه به صورت موردی به آن‌ها می‌پردازیم.

نسرین هزاره مقدم



روزنامه نگار

هفت تپه از آغاز تا پایان

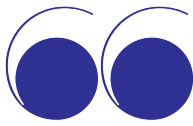
تنها با این هدف که زخم‌های بی‌شمار نشسته بر تن صنعت با حمایت دولت، بهبود پیدا کند؛ اما در ایران دقیقاً در سال‌هایی که نیاز به حمایت دولت از صنایع احساس می‌شد؛ خصوصی سازی پا گرفت. دولت‌ها، صنایع تحت فشار جنگ و تحریم‌های پیاپی را تنها گذاشتند و درب‌ها را به روی اقتصاد آزاد گشودند. برای اینکه بدانیم اقتصاد ایران پس از انقلاب، چگونه با مقوله خصوصی سازی برخورد کرده کافی است نگاهی به اصل ۴۴ قانون اساسی بیندازیم. در این اصل قانونی که در واقع اصل تفکیکی اقتصاد محسوب می‌شود، اقتصاد به ترتیب اهمیت به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی تقسیم شد و نقش بخش خصوصی، فقط «مکمل بخش دولتی و تعاونی» است؛ اما در سال‌های بعد این نگاه حاکم تغییر کرد.

«فرشاد مومنی» تجربه خصوصی سازی در ایران را «تجربه‌ای ناکام» می‌داند و می‌گوید: «وقتی به گزارش‌های کارشناسی تهیه شده در سازمان برنامه و بودجه و وزارت اقتصاد و دارایی مراجعه کنید؛ گزارش‌هایی که با یک کیفیت متوسط کارشناسی تهیه شده‌اند، جزئیات بسیاری در ارتباط با شکست تجربه خصوصی سازی در ایران را مشاهده می‌کنید». این اقتصاددان اضافه می‌کند: «از بین گزارش‌هایی که شخصا مطالعه کرده‌ام و دستگاه‌های رسمی اقتصادی کشور آنها را تهیه کرده‌اند، گزارش ارزیابی تجربه خصوصی سازی در ایران که در مهرماه سال ۱۳۷۶

شرکت‌های بزرگ دولتی که طی سال‌های اخیر به بخش خصوصی واگذار شده‌اند امروز دارای مشکلات زیادی هستند. چه بسا کارفرمای خصوصی به این واحدها به چشم ملک طلق شخصی نگاه می‌کند و در روندی بعضا با دور زدن روال‌های قانونی، از رانت و وام کلان برخوردار می‌شود. از سوی دیگر، کارگران این واحدها اغلب به کاهش امنیت شغلی خود، عدم پرداخت به موقع دستمزدها و اخراج‌های دسته جمعی معترض هستند. مجتمع نیشکر هفت تپه یکی از این واحدهاست که کارگران آن در سال جاری، یک اعتراض گسترده ترتیب دادند؛ خواسته اصلی کارگران این واحد قدیمی، سلب مالکیت از بخش خصوصی و بازگرداندن مدیریت مجتمع به دولت یا اداره شورایی آن است.

خصوصی سازی در ایران از اواخر دهه ۶۰ آغاز شد و با استناد به اصل ۴۴ قانون اساسی و ابلاغیه سیاست‌های کلی این اصل، سرعت بیشتری گرفت. نکته اینجاست که در ایران در عمل، مسیر معکوس جهان توسعه یافته پیموده شد؛ حتی در کشورهای مرکز سرمایه‌داری، برای کم کردن از آثار جنگ و تحریم، دولت‌ها برای چند دهه چتر حمایتی خود را بر سر صنایع گسترده و واگذاری به بخش خصوصی را به تعویق انداختند؛

مورد اول:
واگذاری شرکت
توسعه نیشکر
هفت تپه



تعرفه واردات
شکر سفید و
شکر خام که در
نیمه اول سال
۱۳۸۴ به ترتیب
معادل ۱۵۰ و
۱۳۰ درصد بود،
در فروردین سال
بعد تا آذرماه سال
۱۳۸۶ به شکل
شگفت‌انگیزی
به ۱۰ و ۴ درصد
کاهش یافت.
یعنی طی یک
سال تعرفه واردات
شکر سفید به
یک‌پانزدهم سال
قبل از آن کاهش
و تعرفه واردات
شکر خام نیز به
یک‌سی‌ودوم
سال قبل از آن
کاهش پیدا کرد.
بدین ترتیب یکی
از ویرانگرترین
برنامه‌های
تخریب صنعت
داخلی در ایران به
اجرا درآمد

هزار و ۳۳۳ سهم به قیمت پایه هر سهم ۱۱ هزار و ۲۳۱ ریال و ارزش کل پایه ۲ هزار و ۱۸۷ میلیارد و ۱۳۹ میلیون و ۹۱۰ هزار و ۹۲۳ ریال به صورت ۵ درصد نقد و مابقی اقساط ۸ ساله در ۳۰ آذرماه امسال به مزایده گذاشته می‌شود.

این میزان سهام متعلق به سازمان گسترش و نوسازی ایران بود که مبلغ سپرده شرکت در مزایده آن توسط سازمان خصوصی‌سازی معادل ۶۵ میلیارد و ۶۱۴ میلیون و ۱۹۷ هزار و ۳۲۸ ریال تعیین شد.

گزارش‌ها حاکی است در نهایت مالکان ۲۸ و ۳۲ ساله دو شرکت پیمانکاری در استان لرستان به نام‌های بازرگانی «دریای نور زئوس» و «آریاک» توانستند شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه را با برخورداری از ۲۴ هکتار زمین کشاورزی حاصلخیز خریداری کنند. اما به گفته کارشناسان اقتصادی در جریان این واگذاری چند تخلف عمده رخ داده است.

پرویز صداقت، در تحلیل این تخلفات، ابتدا به زیرساخت‌های بیمار و پیش‌شرط‌هایی مبتنی بر «رانت» اشاره می‌کند که تصمیم برای خصوصی‌سازی هفت تپه را کلید زدند. به گفته این اقتصاددان، رانت واردات شکر، هفت تپه را زمین زد و در نهایت کارخانه به جایی رسید که بدهی انباشته آن، آژیر خطر را به صدا درآورد. تعرفه واردات شکر سفید و شکر خام که در نیمه اول سال ۱۳۸۴ به ترتیب معادل ۱۵۰ و ۱۳۰ درصد بود، در فروردین سال بعد تا آذرماه سال ۱۳۸۶ به شکل شگفت‌انگیزی به ۱۰ و ۴ درصد کاهش یافت. یعنی طی یک سال تعرفه واردات شکر سفید به یک‌پانزدهم سال قبل از آن کاهش و تعرفه واردات شکر خام نیز به یک‌سی‌ودوم سال قبل از آن کاهش پیدا کرد. بدین ترتیب شمارش معکوس تخریب یک صنعت داخلی در ایران به اجرا درآمد. در سال ۱۳۸۵ واردات شکر به بالاترین میزان یعنی رقم ۲ هزار و ۵۲۷ تن رسید که با توجه به تولید داخلی حدود ۱۲۵۸ هزار تن در سال موردنظر میزان شکر وارد شده بیش از میزان مورد نیاز وارداتی بوده است. شایان توجه است که میزان مورد نیاز وارداتی در سال مذکور با توجه به میزان تولید حدود ۸۰۰ هزار تن بوده است. در حالی که حجم واردات شکر در سال ۱۳۸۴ برابر با ۱۹۷ میلیون دلار بود این رقم در سال ۱۳۸۵ به بیش از یک میلیارد دلار افزایش یافت. در سال ۱۳۹۱ نیز واردات شکر رکوردی را از خود به جا گذاشت و حجم واردات به رقم یک میلیارد دلار بالغ شد.

در نهایت بدهی‌های انباشته مجتمع، موجب واگذاری آن به بخش خصوصی می‌شود. به دنبال «زیانده» بودن مجتمع، در پی ابلاغیه سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی مبنی بر واگذاری فعالیت‌های اقتصادی دولت، شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه (از تاریخ ششم دی‌ماه سال ۱۳۸۹) در فهرست واگذاری به بخش خصوصی قرار گرفت و در نهایت در آذرماه ۹۴، بلوک ۱۰۰ درصدی سهام شرکت نیشکر هفت تپه با شرایط ۵ درصد ارزش کل ثمن معامله و از طریق بازار سوم فرابورس به بخش خصوصی واگذار شد.

اما بخش خصوصی با چه انگیزه‌ای چنین واحدی را که زیانده بودن آن محرز بود، در اختیار گرفت و چرا به عنوان متقاضی خریداری وارد میدان شد؟ علی‌خدايي، نماینده کارگران در شورای عالی کار در حالت کلی، انگیزه بخش خصوصی برای ورود به این معادله به ظاهر زیانبار را اینگونه تحلیل می‌کند: «تجربه ملموس ما فعالان کارگری دو دلیل عمده را نشان می‌دهد. در مواردی بخش خصوصی از قیمت‌های پایین واگذاری‌ها سوءاستفاده و واحد زیانده را می‌خرد. پس از خریداری؛ یا از زمین، مستغلات و تجهیزات

منتشر شده، یکی از جامع‌ترین مطالعاتی است که در حد بنیه کارشناسی سازمان برنامه و بودجه در آن ایام، تهیه شد. آن گزارش، تصریح می‌کند که مساله خصوصی‌سازی در ایران بیش از اینکه تابعی از یک فهم کارشناسی از شرایط و نیازها و اقتضائات موجود جامعه باشد، تابعی از فضای عمومی ناشی از فروپاشی بلوک شرق و تحت تأثیر قرار گرفتن مدیریت اقتصادی ایران در سال‌های اولیه دهه ۱۹۹۰ (یعنی از حدود سال ۱۳۶۹ به بعد) از آن فضا است.»

مومنی، «توزیع رانت به نام خصوصی‌سازی» را اینگونه شرح می‌دهد: «ایده کلی در دنیا این است که می‌گویند اگر قرار باشد خصوصی‌سازی دستاوردی برای یک کشور در حال توسعه داشته باشد، مهمترین پیش‌نیاز آن این است که در ابتدا فضای اقتصادی رقابتی شود و گام نخست رقابتی کردن اقتصاد کلان، شفاف‌سازی نظام آمار و اطلاعات و فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع است. اما از آنجایی که رویکرد مسلط درباره خصوصی‌سازی مانند بقیه کارهایی که در کادر برنامه تعدیل ساختاری صورت گرفت، نه رویکرد معطوف به توسعه ایران، بلکه رویکرد معطوف به توزیع رانت بود و از آنجایی که مناسبات رانتی با شفافیت، تعارض بنیادین دارد، به جای اینکه آن روال منطقی را در پیش گیرند؛ یعنی در ابتدا یک فضای رقابتی، شفافیت، سطوحی از امنیت حقوق مالکیت و سطوحی از برنامه‌های کاهش هزینه‌های مبادله و یک برنامه رقابت عادلانه بین فعالان اقتصادی طراحی کنند، به صورت بسیار دستپاچه، افرای و شتابان، ماجرای توزیع رانت به اسم خصوصی‌سازی را در دستور کار قرار دادند.»

این خصوصیات، وجه اشتراک تقریباً بخش عمده واگذاری‌ها در بیش از دو دهه گذشته است؛ کارگران ایرانی در برخی واحدهای واگذار شده، سرنوشتی شبیه هم دارند. پایین آمدن سطح تولید، تاخیر در خرید مواد اولیه یا قطعات یدکی و در نهایت، عقب‌افتادن دستمزدها که به تعدیل نیرو منتهی می‌شود، سرنوشت اکثریت قریب به اتفاق کارگران در بخش‌های «خصوصی شده» است. ابتدا پایین آمدن سطح دستمزدها و کاستن از مزایای مزدی کارگران رخ می‌دهد. به عبارتی در اولین گام، سطوح مزدی به حداقل می‌رسد و اکثر خدمات رفاهی قطع می‌شود. در مرحله بعد، همین دستمزدهای حداقلی با تاخیر فراوان پرداخت می‌شود؛ احتمالی که بعد از آن مطرح می‌شود، تعدیل‌های فردی و گروهی است. کارگران دسته دسته به دلیل عدم نیاز یا نداشتن بهره‌وری اخراج می‌شوند و در نهایت، در موارد بسیاری، خود کارخانه و واحد تولیدی، در سراسیمگی سقوط می‌افتد. از آن پس، تولید برای همیشه متوقف می‌شود و آنچه بر جای می‌ماند، قطعه زمینی است بر پهنه جغرافیای شهری یا خارج شهری با ارزش ریالی بالا و مشتی دستگاه‌های ریز و درشت که می‌شود اسقاط کرد و فروخت.

شرکت نیشکر هفت تپه

طرح راه‌اندازی توسعه نیشکر هفت تپه به اواخر دهه ۱۳۳۰ بازمی‌گردد و بهره‌برداری از این شرکت، آذرماه سال ۱۳۴۰ آغاز شد. به این ترتیب امروز ۵۷ سال از نخستین بهره‌برداری از این شرکت می‌گذرد. آذرماه سال ۹۴، بلوک ۱۰۰ درصدی سهام شرکت نیشکر هفت تپه با شرایط ۵ درصد ارزش کل ثمن معامله و از طریق بازار سوم فرابورس به بخش خصوصی واگذار شد.

در آگهی مزایده این شرکت آمده بود: «بلوک ۱۰۰ درصدی سهام شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه شامل ۱۹۴ میلیون و ۷۴۱



ساخته نشده است.»

مرادی به زمینه تخصص خودش یعنی «کشاورزی» اشاره می‌کند و می‌گوید: «قبل از واگذاری با صرف میلیاردها تومان سرمایه، ۸ هزار هکتار از ۱۲ هزار هکتار زمین کشاورزی مجتمع را «مکانیزه» کرده بودیم تا هم مصرف آب را کاهش دهیم و هم بهره‌وری را بالا ببریم اما مدیریت جدید در طول این سه سال، همه آن ۸ هزار هکتار زمین را دوباره به کشت سنتی تبدیل کرد؛ چراکه بخش خصوصی نمی‌خواهد «هزینه» کند. آنها در اولین قدم مدیران قبلی و باتجربه را برکنار کردند و با یک عده افراد جدید و اغلب بی‌تجربه شروع به کار کردند. در زمان تحویل شرکت، به رغم بحران‌های بسیار، سالانه ۵۵ هزار تن برداشت شکر داشتیم در حالی که برداشت امسال به ۳۰ هزار تن هم نمی‌رسد.»

ارزیابی مرادی که سال‌ها سابقه کار و مدیریت در هفت‌تپه دارد واضح است: «بخش خصوصی نه به دنبال تولید بود و نه بالا بردن بهره‌وری. گویا به دنبال رانت و تسهیلات بوده و به نظر می‌رسد به هدف‌شان نیز رسیده‌اند؛ حتی در روزهای اول اعتصابات کارگری، قوه قضاییه اعلام کرد که کارفرما به علت تخلفات ارزی تحت پیگرد است.»

حتی اگر تصمیماتی که منتج به واگذاری شده را در نظر بگیریم، در خود روند واگذاری هفت‌تپه نیز، تخلفاتی رخ داده است. پرویز صداقت دو مورد از مهمترین این تخلفات را برمی‌شمارد: اول، در شرایطی که ارزش دارایی‌های شرکت در تاریخ واگذاری بالغ بر ۲۱۳ میلیون دلار بوده، واگذاری این حجم عظیم دارایی‌ها آن هم با رقمی ناچیز (حدود ۲ میلیون دلار - یا یک صدم ارزش دارایی‌ها) به عنوان پیش‌پرداخت، در بهترین حالت و با خوش‌بینانه‌ترین نگاه اقدامی شتاب‌زده، غیر کارشناسی و تضییع حقوق مشاع مردم است. دوم اینکه: امروز تردیدی نیست که واگذاری هفت‌تپه برخلاف مصوبه شماره ۱۲۰۶۹۶/۲/۶۳ مورخ ۱۳۸۸/۸/۱۶ شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل چهارم قانون اساسی مبنی بر احراز و پایش اهلیت مدیریتی در واگذاری سهام بوده است.

احراز این تخلفات در روند واگذاری، این سوال را مطرح می‌کند که آیا بر خصوصی‌سازی‌های ناشی از اجرای سیاست‌های تعدیلی، نظارت درست انجام نشده و برخی ناظران و پابندگان نیز گرفتار بیماری‌های اقتصاد رانتی بوده‌اند؟

بار سنگین سرنوشت تلخ واگذاری‌ها، بیشتر بر دوش کارگران است. در واحدهایی مانند «نیشکر هفت‌تپه» یا بیش از ۳ هزار کارگر، دولت چاره‌ای ندارد تا برای آرام‌سازی کارگرانی که ماه‌ها دستمزد نگرفته‌اند از منابع عمومی صرف کند و از محل بیت‌المال، یکی، دو ماه از معوقات را بپردازد. به عبارت دقیق‌تر، واحدی که قرار بود بر اثر «برون‌سپاری» از حجم مسئولیت‌های دولت بکاهد و راسا سودآور باشد، تبدیل شد به سربار مضاعفی برای دولت.

فریدون نیکوفر، از فعالان کارگری شرکت نیشکر هفت‌تپه در مورد لزوم تزریق پول توسط دولت به این مجتمع می‌گوید: «باید حداقل ۸۰ میلیارد تومان نقدینگی به مجموعه تزریق شود تا بتواند تا پایان سال از پس پرداخت دستمزد کارگران بر بیاید. چه کسی باید این پول را تزریق کند؟ بدون شک، این کار بخش خصوصی نیست.»

او ادامه می‌دهد: «امسال در هفت‌تپه، ۲۷۰ نفر بازنشسته می‌شوند که موضوع پرداخت «سنوات بازنشستگی» آنها نیز مطرح است. اگر هر کدام به طور متوسط ۴۰۰ میلیون تومان طلب داشته باشند، ۳۴ میلیارد تومان نقدینگی برای تسویه حساب با این بازنشستگان نیاز است. این پول را چطور می‌خواهند بپردازند؟ بدون شک باز هم دولت باید این پول را بپردازد.»

۸

خطا در واگذاری

امروز تردیدی نیست که واگذاری هفت‌تپه برخلاف مصوب شماره ۱۲۰۶۹۶/۲/۶۳ مورخ ۱۳۸۸/۸/۱۶ شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل چهارم قانون اساسی مبنی بر احراز و پایش اهلیت مدیریتی در واگذاری سهام بوده است.

واحد خریداری شده به عنوان یک سرمایه استفاده می‌کند و آنها را پس از اعلام ورشکستگی در بازار آزاد می‌فروشد - که نمونه آن را در کارخانه قدیمی ارج دیدیم، کارفرما همه دستگاه‌ها را به عنوان ضایعات فروخت و زمین‌ها را نیز واگذار کرد - یا اینکه از یکسری رانت‌ها و تسهیلات ریالی و غیرریالی استفاده می‌کند. این همان اتفاقی است که به نظر می‌رسد در هفت‌تپه رخ داد و کارفرمای بخش خصوصی به بهانه گسترش و نوسازی مجتمع، ارز دولتی گرفت و آن را در کارخانه هزینه نکرد.»

خدایی برای نمونه اول یعنی فروش زمین‌ها و مستغلات، نمونه دیگری نیز مثال می‌زند: «به نظر می‌رسد این اتفاق در «یک کارخانه روغن نباتی» نیز در حال رخ دادن است. اطلاعات رسیده از منابع کارگری نشان می‌دهد که کارفرما در حال بهره‌برداری از بحران تولید در این واحد قدیمی است و قصد دارد املاک کارخانه را بفروشد. این واحد نیز به مشابه بسیاری از واحدهای دیگر، بعد از خصوصی‌سازی در دهه ۷۰، مسیر افول را طی کرد.»

به نظر می‌رسد هدف بخش خصوصی از خریداری شرکت نیشکر هفت‌تپه، برخورداری از تسهیلات ارزی بوده است. این نظر را غلامرضا مرادی، یکی دیگر از مدیران زمان دولتی بودن هفت‌تپه تایید می‌کند. او که قبل از واگذاری، معاون کشاورزی مجتمع بوده؛ به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «هدف برخی مدیران خصوصی هفت‌تپه، برخورداری از رانت بوده است. آنها مبالغ کلانی ارز دولتی و تسهیلات بابت گسترش واحد گرفتند اما در عمل هیچ گسترشی اتفاق نیفتاد.»

وی ادامه می‌دهد: «این ادعا که از زمان واگذاری یعنی از سال ۹۴، شرکت گسترش پیدا کرده و بزرگ شده به هیچ وجه صحیح نیست و گسترش مورد فقط در حد فونداسیون باقی مانده و هیچ بنایی

مورد دوم: تحریم‌ها و تجربه ناکام خصوصی سازی در «چیت ری»

نسرین
هزاره مقدم
روزنامه نگار

زمین بایری که برجای ماند

کارخانه چیت ری یکی از این واحدهای تولیدی است که امروز کارگران سابق آن با یادآوری مشکلات ناشی از خصوصی سازی نامناسب، می‌توانند سرنوشت واحد تولیدی شان را در ارتباط با دیگر واحدهای مشابه بررسی کنند و به دیدگاه کلی تری در مورد مشکلات خصوصی سازی در ایران برسند.

«چیت ری» یکی از واحدهایی است که پس از واگذاری به بخش خصوصی، اکنون بیش از ۱۵ سال است در اغما فرو رفته است.

کاظم فرج‌اللهی، کارگر بازنشسته چیت ری و فعال کارگری که خود شاهد سال‌های افول این واحد قدیمی بوده، روند واگذاری و سرایشب حضيض را اینگونه توصیف می‌کند: «این کارخانه، در یک روند ۵-۶ ساله با مشکل روبه‌رو شد. ابتدا قطعات یدکی برای ماشین‌آلات و سپس تکنولوژی جدید مورد نیاز وارد نشد و در نهایت، با توجه به شرایط جنگ و تحریم، مشکلات تشدید شد. قبل از سال ۷۹ که واحد را به بخش خصوصی واگذار کنند، ۲ هزار کارگر در این واحد با ظرفیت کامل پارچه تولید می‌کردند اما کم‌کم زمزمه‌هایی شنیده شد مبنی بر اینکه ۱۶ هکتار زمین در محدوده مرغوب شهری که در اختیار کارخانه است، به اندازه قیمت ملک، تولید نمی‌کند و سودده نیست یا اینکه ادامه کار به صرفه نیست و در نهایت هم چیت ری را به بخش خصوصی واگذار کردند. فقط یک ماه بعد از واگذاری، تولید ادامه یافت اما بعد از آن، به تدریج، سطح تولید پایین آمد، مواد اولیه وارد نشد، کارخانه بدهکار و تعدیل‌ها آغاز شد. حقوق‌ها ماه به ماه عقب می‌افتاد و اینجا بود که تجمعات و اعتراضات کارگران شدت گرفت. بعد از ۶ ماه، مدیران شهری و شورای تامین شهرستان ری تصمیم گرفتند که کارخانه را مجدداً راه‌اندازی کنند. مدیرعامل جدیدی آوردند که واقعا توانمند بود و با همکاری شورای اسلامی کار کارخانه که من هم عضوش بودم، تولید احیا شد و کارخانه به سوددهی رسید و می‌توانست از پس خرید مواد اولیه و دستمزد کارگران بر بیاید.»

فرج‌اللهی صبح روزی را به یاد می‌آورد که اعلام کردند مدیرعامل موفق عوض شده؛ از او می‌پرسم اگر در حفظ واحد موفق بود، چرا عوض شد؟ او می‌گوید: «ما کارگران هم نفهمیدیم چرا. با آمدن مدیرعامل جدید، دوباره سرایشب سقوط آغاز شد. در نهایت در اسفند سال ۸۱، چیت ری تعطیل شد. مبالغی چشمگیر به کارگران پرداخت شد و آنها را باز خرید کردند. قطعات و ماشین‌آلات یا از بین رفتند یا آنها را اسقاط کردند و فروختند. حالا، چیت‌سازی، فقط قطعه

زمینی متروکه است در شهری». «چیت ری» یک نمونه بارز از موارد فراوانی هستند که بعد از واگذاری، دیگر هرگز نتوانستند روی رونق و شکوفایی تولید را ببینند. فرشاد مومنی، دلیلی تداوم این روند ناکام را «اصرار بر توزیع رانت به برخی وابستگان و حامیان قدرت» می‌داند و می‌گوید: این رانت می‌تواند زمین، تجهیزات و دستگاه‌ها باشد و یا در مواردی تسهیلات و معافیت‌ها.

در «چیت ری» تجهیزات و ماشین‌آلات را فروختند و زمین بایر را رها کردند؛ این روند ناموفق و آسیب‌زا دهه‌هاست ادامه دارد و نه تنها هرگز متوقف نشده بلکه به گفته فرشاد مومنی از دهه ۸۰ به بعد، بر سرعت آن نیز افزوده شده است.

این اقتصاددان می‌گوید: «برای تبیین سیاست‌های کلی اصل ۴۴، دو ابلاغیه صادر شد که دومی آن در سال ۱۳۸۴ بود. در دوره سال ۱۳۸۴ به بعد، با یک شیوه نادرست اداره امور اقتصادی کشور روبه‌رو بودیم و طرز خصوصی سازی در این دوره، چه از نظر گستره و عمق فسادزایی و چه از نظر شکل دادن به یک گول جدید به نام شبه‌دولتی‌ها و چه از نظر افزایش بی‌سابقه اتکای دولت به فروش دارایی‌های بین‌النسلی تحت عنوان خصوصی سازی، رکورد زد. از این نظر، دوره بعد از ۱۳۸۴، بدترین دوره تجربه شده در تاریخ اقتصادی پس از انقلاب اسلامی است. از نظر حجم و اندازه واگذاری‌ها بر اساس گزارش‌های رسمی در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۳، یعنی زمان دولت‌های هاشمی رفسنجانی و خاتمی، ارزش کل دارایی‌های بین‌نسلی واگذار شده تحت عنوان خصوصی سازی چیزی حدود ۲ هزار و ۹۵۰ میلیارد تومان بود. بر اساس همین گزارش‌ها، در فاصله سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، ارزش دارایی‌های واگذار شده بیش از ۱۱۰ هزار میلیارد تومان بود، یعنی در یک دوره نزدیک به ۶ ساله، چیزی نزدیک به ۴۰ برابر یک دوره ۱۶ ساله، واگذاری داشتیم.»

فرج‌اللهی که روزگار اوچ «چیت ری» را از نزدیک شاهد بوده با افسوس فراوان می‌گوید: قبل از اینکه ما کارگران متوجه شویم، کارخانه در سرایشب حضيض افتاد؛ هرگز مشخص نشد چه کسانی در این بین سود بردند که سود آنها به قیمت مرگ تولید در این واحد قدیمی و دربرگیری کارگران فنی تمام شد.

۱۱

پرونده بازیگ واکنداری

راضیه علی پور



روزنامه نگار

می توان گفت سرنوشت اکثر واگذاری ها یکدست رقم خورده: ورشکستگی و تعطیلی. ظاهرا این بار نوبت شرکت آلومینیوم المهدی است که پرونده آن از سال ۹۳ آغاز شد و حالا پرحاشیه تر از قبل جریان دارد. در ۱۰ سال گذشته تعداد شرکت های زیانده به حدی زیاد شده که دولت چاره را در واگذاری آن ها به بخش خصوصی دانسته، غافل از اینکه سرنوشت تلخی در انتظار این شرکت ها است.

مورد سوم:
بر شرکت
آلومینیوم المهدی
چه گذشت؟

شرکت آلومینیوم المهدی، یعنی یکی از بزرگترین مجتمع های آلومینیوم کشور، تیر سال ۶۹ در ۱۸ کیلومتری غرب بندرعباس تاسیس شد. بعد از چندی این شرکت در صدر لیست واگذاری ها قرار گرفت. در خرداد ۹۳ سازمان خصوصی سازی آگهی واگذاری بلوک ۷۷.۲۲ درصدی سهام مجتمع آلومینیوم المهدی و ۱۰۰ درصدی سهام طرح هر مزال را منتشر کرد که خریداری از آن استقبال نکرد.

چند ماه بعد در اسفند ۹۳ پس از انتشار آگهی نوبت دوم، شرکت المهدی به ارزش ۸۰۰ میلیارد تومان به سرمایه گذاری از بخش خصوصی واگذار شد. این واگذاری همان و روانه شدن سیل انتقادات به سمت آن همان. اما دلایل مخالفت ها با واگذاری چه بود؟

در آن زمان بسیاری معتقد بودند کارخانه ارزان تر از قیمت واقعی واگذار شده است. احمد مرادی، نماینده مردم بندرعباس در مجلس در این زمینه گفته بود «سازمان خصوصی سازی این بنگاه را در حالی که ۵ تا ۶ هزار میلیارد تومان قیمت داشت به قیمتی چند برابر ارزان تر واگذار کرده است.»^۱ همچنین بهرام پارسایی، عضو هیات ریسه کمیسیون اصل ۹۰ مجلس اعلام کرد «مجموع تخلفات در واگذاری شرکت آلومینیوم المهدی و طرح هر مزال، هزار میلیارد تومان است و این واگذاری باعث شده ۵۰ تا ۶۰ درصد بازار آلومینیوم کشور دست یک خانواده بيفتد.»^۲

برخی دیگر می گفتند واگذاری از اساس مخدوش بوده و باید مجدداً روی میز فروش گذاشته شود، چرا که پس از واگذاری شرکت مجموعه ای از دارایی های جدید در آن کشف شد که قیمت گذاری نشده بود.

عده ای دیگر هم وجود انحصار در این واگذاری و یا حتی بر خورداری از رانت های ویژه از سمت خریدار را دلیل انتقاد خود می دانند. موج شکایات تا جایی ادامه یافت که مجدداً دارایی های شرکت آلومینیوم المهدی در سازمان بازرسی ارزیابی شد و بسیاری بر نادرست بودن این واگذاری تاکید کردند. پارسایی در این باره مدعی بود هر دو نهاد نظارتی یعنی سازمان بازرسی و دیوان محاسبات معتقدند تخلفات این واگذاری ثابت شده است.^۳

در این زمینه ناصر سراج، رئیس سازمان بازرسی کل کشور خبر داده نامه ای به سران ۳ قوه نوشته و آن ها را در جریان ماجرای این واگذاری قرار داده است.^۴

احمد توکلی، نماینده سابق مجلس هم که یکی از مخالفان سرسخت این واگذاری بود، در آن زمان اعلام کرد که «بر اساس گزارش سازمان بازرسی کل کشور واگذاری شرکت آلومینیوم المهدی غیر قانونی است.»^۵

با وجود تمام مخالفت ها، نمایندگان سازمان خصوصی سازی تمام قد از قانونی بودن واگذاری دفاع کرده و معتقد بودند آمار اعلام شده از سوی نمایندگان نادرست است. سیدجعفر سبحانی مشاور رئیس کل سازمان خصوصی سازی در آن زمان گفت «می دانم چرا برخی دوستان تلاش دارند واگذاری شرکت آلومینیوم المهدی لغو شود در حالی که تمام مراجع، قانونی بودن آن را تایید کرده اند.»^۶

چندی پیش هم داودخانی، معاون سازمان خصوصی سازی با تاکید بر محرز بودن سلامت و شفافیت همه واگذاری های این سازمان تاکید کرده بود که تا به امروز هیچ ایراد و اتهامی درباره واگذاری های سازمان خصوصی سازی در هیچ نهاد و محکمه ای تأیید و تصدیق نشده و فساد در واگذاری المهدی دروغ است.^۷

حالا بعد از ۴ سال سازمان خصوصی سازی با انتشار فراخوانی اعلام کرده می خواهد این شرکت را واگذار کند و دلیلش را هم وصول مطالبات خود از خریدار قبلی عنوان کرده است. میرعلی اشرف پوری حسینی، رئیس سازمان خصوصی سازی در این زمینه گفته «با توجه به این که خریداران به تعهدات خود عمل نکردند، سهام در وثیقه شرکت آلومینیوم المهدی و دارایی های طرح آلومینیوم هر مزال به فروش می رسد.»

این در حالی است پیش از این و زمانی که برخی نمایندگان بارها مخالفت شان را با این واگذاری اعلام کردند، نماینده حقوقی سازمان خصوصی سازی گفته بود صاحب المهدی تنها خریداری است که اقساط معوق ندارد. حال باید دید آیا این واگذاری هم مانند واگذاری های حاشیه ساز هپکو و نیشکر هفت تپه به فراموشی سپرده می شود یا درس عبرتی خواهد شد برای آینده واگذاری ها؟

پی نوشت:

۱. روزنامه تعادل ۸ مهر ۹۷
۲. ایسنا ۲۵ دی ۹۶
۳. همان
۴. مشرق ۱ دی ۹۴
۵. مشرق ۲۴ آذر ۹۴
۶. روابط عمومی سازمان خصوصی سازی، بهمن ۹۶
۷. ایرنا ۱۰ مهر ۹۷

مورد چهارم: «برند»ی که رنگ باخت

افول یک صنعت

مهدی نجفی خواه



روزنامه نگار

تولیدی آلاینده شد.

سال ۱۳۹۴ حافظی در جلسه تعیین تکلیف این واحد تولیدی ضمن مخاطره آمیز بودن فعالیت این واحد برای شهروندان گفت: «بیش از دو سال است که این شرکت به بخش خصوصی واگذار شده و مالک در زمان خرید از مشکلات آن مطلع بوده، بنابراین مسئولان این شرکت نباید انتظار داشته باشند که فرصتی چندین ساله برای تامین منابع مالی و گشایش آل سی به آنها داده شود. اصرار برای ادامه فعالیت این شرکت غیر معقول است و از مدیریت شرکت می خواهیم با طرح مشکلات و موانع در فضایی که قابلیت همکاری برای رفع آن از سوی مدیریت شهری مقدور است، نسبت به توقف فعالیت روغن نباتی اقدام کند.»

با این پیگیری ها، کارخانه در سال ۱۳۹۴ تعطیل شد تا علاوه بر مبهم شدن وضعیت یک برند قدیمی تولید روغن نباتی در کشور، کارگران این کارخانه با مشکل بیکاری و دریافت مطالبات مواجه شوند. پیگیری ها از وضعیت فعلی این کارخانه نشان دهنده آن است که هر چند اخباری از انتقال کارخانه به پیشوا در ورامین وجود دارد اما همچنان این واحد تولیدی با مشکلات مالی مواجه است و برخی از کارگران آن نیز همچنان بلا تکلیف هستند و مطالبات خود را با مشکل دریافت می کنند.

۱۱

شرکت روغن نباتی پارس (قو) در سال ۱۳۳۳ در جنوب شهر تهران راه اندازی شد تا یکی از قدیمی ترین واحدهای صنعتی تهران لقب گیرد. این شرکت در منطقه ۱۶ تهران با راه اندازی کارخانه، اقدام به تولید روغن های خوراکی، کره و... می کند. قدمت طولانی این واحد صنعتی موجب شد تا سه نسل نیروی انسانی در آن مشغول به کار شوند.

مطابق مصوبات سازمان خصوصی سازی ذیل تفاسیر اصل ۴۴ قانون اساسی، این کارخانه در سال ۱۳۹۱ به دلیل افزایش مشکلات در زمینه تغییرات متعدد مدیریتی و مشکلات کارگری که عمده سهام آن در اختیار سازمان اقتصادی کوثر بود طی مزایده ای به شرکت «تهان گل» به عنوان بخش خصوصی واگذار شد. پیش از این واگذاری ۵۴ درصد سهام روغن نباتی پارس (قو) متعلق به سازمان اقتصادی کوثر (از زیر مجموعه های بنیاد شهید و امور ایثارگران)، ۱۲٫۵ درصد از سهام متعلق به شرکت سرمایه گذاری غدیر، ۷٫۸ درصد متعلق به شرکت سرمایه گذاری بوعلی، ۵ درصد متعلق به شرکت سرمایه گذاری بانک ملی و باقی مانده سهام شرکت در بین سهام داران عام توزیع شده بود که طی واگذاری تهان گل ۵۴ درصد از سهام را خریداری کرد.

در زمان واگذاری سهام از سازمان اقتصادی کوثر به بخش خصوصی این کارخانه با دو تهدید جدی مواجه بود که واگذاری به عنوان راه حل بحران این واحد صنعتی در نظر گرفته شد، اما در نهایت این مشکلات موجب تعطیلی فعلی این کارخانه شد. مشکلات این کارخانه بدین ترتیب بود، اول اینکه مطابق نظر کارشناسان محیط زیست، این کارخانه یکی از منابع تولید آلودگی در جنوب شهر تهران تشخیص داده شد و مدت ها نهادهای مرتبط به دنبال تعطیلی آن در شهر تهران و انتقال کارخانه به بیرون از شهر بودند. دومین مورد بدهی های بانکی این کارخانه به دلیل دریافت وام از بانک ها بود که باز پرداخت با تاخیر بدهی موجب سنگین تر شدن بدهی این واحد تجاری شده بود. دی ماه ۱۳۹۱ و در جریان واگذاری کارخانه اسماعیل حق پرستی دبیر اجرایی خانه کارگر تهران در مصاحبه ای با ایلنا ضمن اشاره به نگرانی کارگران از تعطیلی ۳ روزه کارخانه در فرایند واگذاری گفته بود: کارخانه روغن نباتی پارس قو به دلیل انباشت بدهی ها ناچار شد سهام خود را به بخش خصوصی واگذار کند. از این رو ۴۰۰ کارگر این واحد تولیدی با توجه به مشکلات مشابهی که سایر واحدهای تولیدی را به تعطیلی کشانده است، نگران اشتغال خود شده اند.

بر اساس گفته های کارگران این کارخانه در تجمع های اعتراضی با انجام فرایند خصوصی سازی میزان تولید روزانه این کارخانه کاهش پیدا کرد و مشکلات مالی کارخانه افزوده شد. از طرفی مسئله آلاینده بودن کارخانه روغن نباتی قو بسیار جدی تر شد و رحمت الله حافظی رئیس کمیسیون سلامت، محیط زیست و خدمات شهری شورای شهر چهارم تهران، با طرح مسئله سلامت شهروندان به صورت جدی پیگیر تعطیلی این واحد



به حراج گذاشت

ماجرای واگذاری شرکت کشت مغان که بزرگ‌ترین خصوصی‌سازی بخش کشاورزی کشور شناخته می‌شود به تابستان امسال بازمی‌گردد. شرکت کشت و صنعت و دامپروری مغان در پارس آباد در کنار کارخانه‌های قند، لبنیات و فرآوری میوه، زمین‌های کشاورزی بسیار وسیع و حدود دو هزار و ۶۰۰ هکتار باغ‌های میوه دارد که باعث شده این شرکت به مزیت منطقه مغان تبدیل شود. اواسط مرداد بود که سازمان خصوصی‌سازی پس از ۴ بار برگزاری مزایده برای فروش شرکت، آن را واگذار کرد تا یک بار دیگر داستان همیشگی واگذاری‌ها تکرار شود. کم‌وکیف این واگذاری مثل همیشه شفاف نبود که انتقادهای را برانگیخت. شکور پورحسین، نماینده پارس آباد و گفته بود: این شرکت به قیمت بسیار پایینی واگذار شده که باید برای مردم شفاف‌سازی شود.^۱ اما این بار باز هم مثل همیشه نمایندگان سازمان خصوصی در مقام دفاع از واگذاری ظاهر شدند و حتی این واگذاری



رد دیون، بازگشت و دیون

همچنین آیت جوشن، مدیرعامل شرکت پتروشیمی بیستون تاکید کرده که آخرین کارشناسی قیمت این شرکت در سال ۹۵ انجام شده و معمولاً اعتبار هر کارشناسی هم حدود ۶ ماه بیشتر نیست.^۲ البته که پوری حسینی هم طبق روال معمول در برابر این انتقادات ساکت ننشسته و ضمن دفاع از سالم بودن واگذاری ادعا کرده: شخص برنده این مزایده حدود ۵۰۳ میلیارد تومان برای این پتروشیمی پیشنهاد قیمت داده بود و این یعنی پتروشیمی بیستون نزدیک به سه برابر قیمت پایه فروخته شده.^۳ اما سوال اینجاست که چرا باید قیمت پایه به حدی پایین باشد که خریدار آن قیمت سه برابر بالاتر برای آن پیشنهاد دهد؟ پوری حسینی درباره قیمت‌گذاری توپ را در زمین مجلس انداخته و گفته: تعیین قیمت پایه بر عهده هیات واگذاری است و آقایان اگر انتقاد دارند، ترکیب هیات واگذاری را تغییر دهند چرا که هیات واگذاری را نه سازمان خصوصی‌سازی که مجلس تعیین کرده است. سازمان خصوصی‌سازی نام پیشنهاددهنده قیمت ۵۰۳ میلیارد تومانی را هم اعلام نکرده که به شفاف نبودن واگذاری دامن زده است.

شرکت پتروشیمی بیستون در شمال شرقی کرمانشاه و در زمینی به مساحت ۶۳ هکتار واقع شده که به نوشته سایت این شرکت، ۵۰۰ نفر در آن شاغل هستند. ماجرای واگذاری این شرکت به سال ۹۱ بازمی‌گردد که برای رد دیون دولت به بانک ملت واگذار شد، پس از آن این بانک هم مزایده‌ای برای فروش پتروشیمی بیستون برگزار کرد که ناکام ماند. واگذاری بلوک ۶۸،۰۹ درصدی پتروشیمی بیستون چندین بار به تعویق افتاد تا اینکه قرار شد بیست آذر امسال مزایده انجام شود، تاریخ واگذاری یک بار به ۲۸ آذر و بار دیگر بر اساس اطلاعیه سازمان خصوصی‌سازی به ۵ دی تغییر کرد. پوری حسینی، رئیس سازمان خصوصی‌سازی علت این تعویق را مشارکت افراد بیشتری در مزایده اعلام کرده است.^۱ نهایتاً در روز معین واگذاری انجام شد که نتیجه آن چندان دور از ذهن نیست، باز هم انتقاد. عمده انتقادات به قیمت پایه واگذاری مربوط می‌شود، به گفته جواد حسینی کیا عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس تخلف در واگذاری پتروشیمی بیستون محرز است، چرا که این شرکت با نرخ سال ۹۵ به مزایده رفته و توجه لازم به نوسانات بازار و شرایط روز نشده است.

راضیه علی‌پور



روزنامه‌نگار

پس نوشت:

۱. ایستنا ۱۰ دی ۱۳۹۷
۲. ایرنا، ۲۹ آذرماه ۱۳۹۷
۳. ایستنا، ۹۷

مورد پنجم: فرجام
بزرگترین خصوصی سازی
در بخش کشاورزی

اشتن یک دشت

را باعث سودآوری بیشتر شرکت دانستند. تا جایی که رئیس این سازمان واگذاری مغان را یکی از افتخارات بزرگ سازمان خصوصی سازی عنوان کرد.^۲ میرعلی اشرف عبدالله پوری حسینی رئیس سازمان خصوصی سازی حتی مدعی بود فروش زمین این شرکت به قیمتی بالاتر از قیمت کارشناسی بوده است.^۳ بعد از گذشت چند ماه از این ماجرا دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان اردبیل از لغو واگذاری کشت و صنعت مغان به فروشگاه رفاه خبر داد.^۴ در حالیکه پوری حسینی بعد از چند روز اعلام کرد تاکنون هیچ دستوری از سوی دادستانی مبنی بر لغو واگذاری کشت و صنعت مغان دریافت نکرده است.^۵ نهایتاً بعد از تقلای چندماهه پوری حسینی برای توجیه درستی و قانونی بودن این واگذاری، چند روز پیش خود خریدار شرکت از واگذاری انصراف داد و شرکت مغان به شیرین عسل واگذار شد که در زمان مزایده قبلی، دومین

متقاضی آن بود.^۶ با توجه به سابقه واگذاری های قبلی چندان عجیب نیست که نمایندگان سازمان خصوصی سازی این بار هم از حرف ها و دفاعیات گذشته شان عقب نشینی کنند. داود خانی معاون سازمان خصوصی سازی لغو واگذاری را مصادره به مطلوب کرده و گفته: سازمان خصوصی سازی به این نتیجه رسید که فروشگاه رفاه توانایی پرداخت تعهداتش را ندارد و به همین دلیل واگذاری لغو شد.^۷ ظاهراً عملکرد پوری حسینی در سازمان خصوصی سازی آنقدر انتقادبرانگیز بوده که ۵۵ نفر از نمایندگان مجلس به قوه قضائیه نامه نوشته اند تا پرونده ویژه ای برای رسیدگی به تخلفات پوری حسینی، رئیس حاشیه ساز این سازمان تشکیل شود. حال باید دید آیا تاریخ انقضای واگذاری های پرابهام فرارسیده و نامه نمایندگان مجلس می تواند آغازی بر پایان ریاست فعلی سازمان خصوصی سازی باشد یا خیر ؟

پی نوشت:

۱. ایرنا، مرداد ۹۷
۲. تسنیم، ۲ شهریور ۹۷
۳. همان
۴. ایرنا، ۳ آبان ۹۷
۵. ۲۵ آبان ۹۷
۶. تسنیم، ۱ دی ۹۷
۷. فارس ۳ دی ۹۷

۱۱

بارها واگذاری

این واگذاری هم به کارنامه واگذاری های پرابهام سازمان خصوصی سازی اضافه شد. این در حالی ست که به گفته حسینی کیا عملکرد گزارش سازمان خصوصی سازی آماده شده و به زودی به صحن علنی مجلس می آید تا مردم در جریان تخلفات قرار بگیرند.

مورد هشتم:
پتروشیمی بیستون در
چرخه خصوصی سازی



خصوصی سازی شتابزده؛ ته



فرشید یزدانی

کارشناس
تامین اجتماعی

خصوصی سازی به شکلی که در ایران صورت گرفته اغلب از سه وجه عمده ارزان سازی نیروی کار، تعدیل نیروی کار و تمایل به فرار بیمه ای موجب کم شدن منابع و افزایش تعهدات صندوق های بیمه های می شود.

بهره وری تاثیر دارد، اثری از بهبود دیده نشده است. در واقع این روش خصوصی و در فضای مناسبات اقتصادی و سیاسی کشور به گونه ای بود که اساساً منافع عمومی با مخاطره بیشتری مواجه شد و در مقابل سود آن قسمت از بخش خصوصی که توانست از این رانت بهره برد، به صورت چشمگیری زیاد بود، آن هم نه سود ناشی از عملیات تولید - سود عملیاتی - که سود ناشی از تملک واحدهای تولیدی و تفاوت قیمت دریافتی از قیمت های بازار.

از سوی دیگر، صندوق های بیمه ای اساساً متکی بر اشتغال و مناسبات تولیدی سالم و شفاف هستند. مناسباتی که رعایت حقوق نیروی کار جزئی مهم از آن به شمار می رود. کارکرد بیمه های اجتماعی نیز در این عرصه پشتیبانی از نیروی کار به عنوان مهمترین بخش از عوامل تولید است. این کارکرد مبتنی است بر پوشش گسست های زندگی نیروی کار، به گونه ای که بتواند استمرار زندگی را به صورت نرم معمول حفظ کند. گسست از کار (بیمه بیکاری)، گسست از سلامت (بیمه درمان) و گسست کلی از توان حضور فعالانه در بازار کار (بیمه بازنشستگی) از جمله مهمترین وجوه گسستگی هستند که بیمه ها آنها را پوشش می دهند و نقش انسجام بخشی در فرایند زندگی نیروی کار را به عهده دارند؛ البته انسجام بخشی از لحاظ استمرار قدرت تامین معیشت.

با توجه به بحث فوق، کمیت و کیفیت خصوصی سازی و کارکرد بیمه های اجتماعی می توان به پیامدهای حاصل از خصوصی سازی بر صندوق های بیمه ای و به تبع بر حمایت از نیروی کار و در نتیجه توان تولیدی و اقتصادی کشور پرداخت. خصوصی سازی های صورت گرفته از سه وجه کلی بر صندوق های بیمه ای تاثیر گذار است.

نخست با خصوصی سازی و تعدیل نیروی کار و با توجه به تعداد بالای بیکاران، نوعی ارزان سازی نیروی کار در این زمینه صورت گرفته که تعیین حداقل دستمزد از سوی شورای عالی کار نیز نمی تواند به آن کمک کند، (در ضمن آنکه خود آن حداقل نیز محل بحث فراوان دارد) در واقع با ارزان سازی نیروی کار، طبیعتاً حق بیمه پرداختی آنان نیز کمتر پرداخت خواهد شد و به کاهش منابع بیمه ای می انجامد.

دوم آنکه به واسطه تعدیل نیروهای کار از سویی، تعداد بیمه پردازان کم خواهد شد و از سوی دیگر تعداد مقرری بگیران بیمه بیکاری افزایش خواهد یافت. این امر به این معناست که

خصوصی سازی در عرصه اقتصاد یکی دیگر از وجوه رویکردهایی است که از دهه ۱۹۸۰ به جد مطرح شد و مانند دیگر وجوه این رویکرد به گونه ای بعضاً تراژیک و در پیوند با منش فاسدانه در کشور ما به اجرا درآمد.

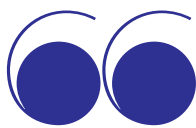
خصوصی سازی که دارای روش های مختلفی بود، از جمله مقررات زدایی برای رشد بخش خصوصی یا ارائه تسهیلات کنترل شده برای افزایش توان تولیدی این بخش و ... عمدتاً با ساده ترین و آسیب زاترین روش آن در ایران پیاده شد. یعنی واگذاری اموال عمومی به افراد و گروه های مشخص که عمدتاً هم از رانت اطلاعاتی برخوردارند و هم از رانت ارتباطی. هدف نهایی از امر خصوصی سازی، افزایش بهره وری و توان اقتصادی و به تبع ایجاد اشتغال بیشتر برای کشور بوده است. اما خصوصی سازی به مثابه واگذاری اموال عمومی به افراد به قیمت نامناسب، بیش از آنکه تأثیر مثبت از خود به جا بگذارد اثراتی منفی هم بر سطح تولید و هم بر سطح اشتغال از خود به جا می گذارد. در کیفیت مناسبات تولیدی نیز که بر سطح

V

کار ارزان تر بیمه کمتر

با خصوصی سازی و تعدیل نیروی کار و با توجه به تعداد بالای بیکاران، نوعی ارزان سازی نیروی کار در این زمینه صورت گرفت. با ارزان سازی نیروی کار، حق بیمه پرداختی آنان نیز کمتر پرداخت خواهد شد و به کاهش منابع بیمه ای می انجامد





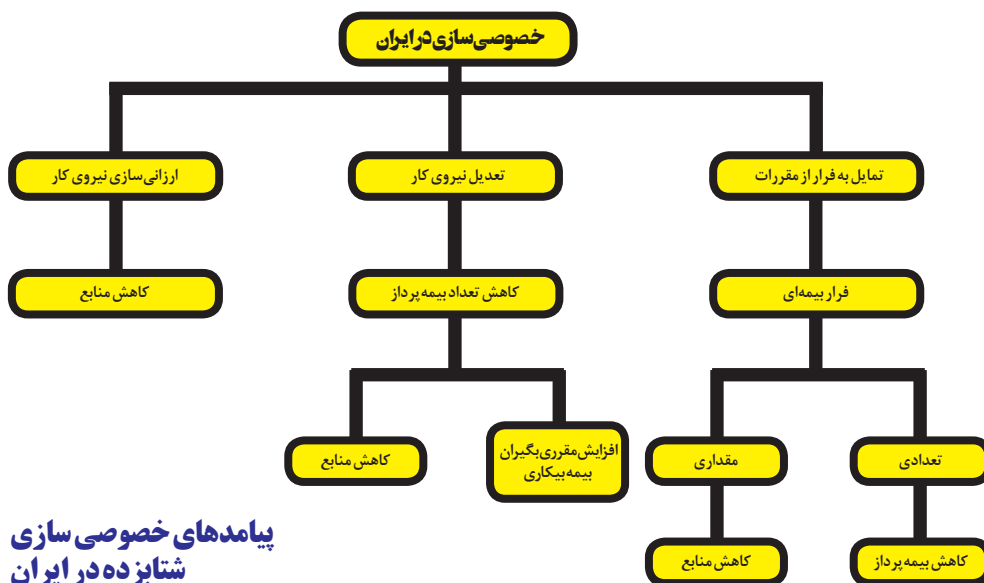
وقتی امکان پوشش گسست‌ها به صورت کافی توسط صندوق‌ها مقدور نباشد این امر به ایجاد و تعمیق احساس ناامنی در نیروی کار منجر خواهد شد که این امر یعنی خدشه به کارکرد و نقش بیمه‌های اجتماعی در ایجاد احساس امنیت برای نیروی کار به واسطه سازوکارهای اقتصادی مبتنی بر رانت

دیدنی برای امنیت اجتماعی

بنابراین به طور خلاصه شمای زیر می‌تواند پیامدهای نخستینی خصوصی‌سازی در کشورمان را به خوبی نشان دهد. در شمای زیر تمایل به فرار از مقررات در مقایسه با زمانی است که مراکز تولید متعلق به دولت و یا شرکت‌های دولتی است که خود را مقید به رعایت قوانین می‌دانند. مجموعه شرایط حاصل از خصوصی‌سازی سودجو توجه به اینکه منابع کاهش می‌یابند اما تعهدات عمدتاً به جای خود خواهند ماند، بحران گذر از نقطه سر به سری صندوق‌ها را تسریع و تشدید خواهد کرد. در نتیجه آن امکان پوشش گسست‌ها به صورت کافی توسط صندوق‌ها مقدور نخواهد بود و این امر به ایجاد و تعمیق احساس ناامنی در نیروی کار منجر خواهد شد که این امر یعنی خدشه به کارکرد و نقش بیمه‌های اجتماعی در ایجاد احساس امنیت برای نیروی کار به واسطه سازوکارهای اقتصادی مبتنی بر رانت جویی. نتیجه این احساس ناامنی، افت انگیزشی در نیروی کار برای مشارکت در تولید و احساس تعلق آن به اجتماع خواهد بود. امری که خود در حیطه مباحث امنیت ملی، البته با نگاهی بلندمدت‌تر قابل تعمق است. اما در حوزه اقتصادی این افت انگیزشی به کاهش بهره‌وری و طبیعتاً تأثیر بر توان تولیدی کشور خواهد داشت در واقع با نوع خصوصی‌سازی‌ای که در کشور صورت پذیرفته نه تنها توان تولیدی کشور افزایش نیافته بلکه برعکس هم توان تولیدی با مخاطره روبه‌رو شده است و هم نیروی کار احساس ناامنی بیشتر می‌کند و هم بحران در صندوق‌های بیمه‌ای تشدید شده و تعمیق یافته است.

باز کسری‌ای، هم در منابع صندوق بیمه‌ای ایجاد خواهد شد و هم به عدم تعادل صندوق بیمه بیکاری خواهد انجامید. بخشی از این نیروی کار که از بیمه بیکاری نیز برخوردار نمی‌شوند (یا مطابق شرایط و یا نوع قراردادهای موقت کاری) از چرخه حمایت‌های اجتماعی به این مفهوم خارج می‌شوند. سوم آنکه با توجه به تمایل معمول در بین کارفرمایان، خصوصی‌سازی باعث شده که ما شاهد افزایش مقداری و تعدادی در فرار بیمه‌ای باشیم. فرار مقداری بیمه‌ای به این مفهوم است که دستمزد اعلامی که مبنای پرداخت حق بیمه‌ها است کمتر از مقدار واقعی گزارش می‌شود و حق بیمه‌ها بر اساس آن پرداخت می‌شود. طبق برآوردی در سال‌های گذشته، این رقم نزدیک به ۲۴ درصد منابع بیمه‌ای سازمان تامین اجتماعی می‌شود. فرار تعدادی نیز به این مفهوم است که کارگاه‌ها تعداد واقعی کارگران را اعلام نمی‌کنند و بخشی از نیروی کار تحت پوشش بیمه‌ها قرار نمی‌گیرند. این رقم نیز حدود ۱۲ درصد برآورد شده بود (که با توجه به رشد نرخ بیکاری و موقتی شدن قراردادهای کاری در سال‌های اخیر به نظر می‌رسد که این درصد افزایش داشته باشد). این دو نوع فرار بیمه‌ای، به عدم وصول منابع لازم برای انجام تعهدات صندوق‌های بیمه‌ای می‌انجامد که طبیعتاً با توجه به اینکه در اکثر موارد فوق تعهدات بیمه‌ای (مثل ارائه خدمات درمانی) به جای خود وجود دارد، این کاهش توان انجام تعهدات بر ورود به بحران این صندوق‌ها تأثیر گذار است.

۱۱



قلمرو فاه

راه حل

کجا هستیم؟ چه باید کرد؟

«بحران» واژه کلیدی است که این روزها در رسانه‌های مختلف زیاد به کار می‌رود. «بحران اقتصادی»، «بحران اجتماعی»، «بحران آب»، «بحران صندوق‌های بازنشستگی» و ... هر فرد و گروه به فراخور تخصص خود و از منظری تلاش دارد هر یک از این مشکلات را تحلیل و ریشه‌یابی کند و در نهایت راهکاری برای برون‌رفت از آن بیابد و ارائه دهد، هم‌اکنون با توجه به وضعیت اقتصادی-اجتماعی داخلی و سایه تحریم‌های اقتصادی پس از لغو برجام در مورد هر موضوعی اختلاف نظر وجود داشته باشد این توافق تقریباً میان همه نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور موجود است که شرایط کنونی نیازمند اصلاحاتی است تا کشور با کمترین آسیب در حوزه‌های مختلف روبه‌رو شود. در پرونده پیش رو که می‌خوانید هر یک از کارشناسان در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و آینده‌پژوهی تلاش کرده اند ضمن ریشه‌یابی مشکلات کنونی کشور، راه‌حلی را برای گذار مسالمت‌آمیز از این مشکلات ارائه دهد.





ابراهیم متقی

استاد حقوق و علوم
سیاسی دانشگاه تهران

وضعیت پارادوکسیکال

فضای ساختاری قدرت در ایران، در یک شرایط پارادوکسیکال قرار دارد. از یک سو حوزه نفوذ ایران تا مدیترانه شرقی گسترش پیدا کرده و از طرف دیگر حوزه داخلی در یک وضعیت ویژه قرار دارد. بسیاری از نشانه‌های چالش در حوزه اقتصادی و اجتماعی گسترش پیدا کرده و ساختار سیاسی را از درون متوجه ابعاد مسائل و چالش‌ها کرده است.

گرفت منجر به پایان تحریم‌ها نشد، منجر به بهینه‌سازی شرایط اقتصادی نشد، به این دلیل که درک ما در ارتباط با سیاست خارجی با واقعیت‌های تراز یک سیاست خارجی و امنیت و قدرت هماهنگی ندارد. حوزه روشنفکری ما یک حوزه کاملاً ایده‌آلیستی است که در آن احساس می‌کند در یک وضعیت بهینه شدن شرایط بر اساس یک نوع کنش انعطاف‌پذیر آن وضعیت را به دست می‌آورد. هیچ ملت و هیچ کشوری در فضای سازش و انعطاف‌پذیری نمی‌تواند قدرت خود را حفظ کند. همواره تهدیدات، تهدیدات امنیتی - ملی است. امروز بدترین آفت جامعه ما این است که قطبی شویم. فضای روشنفکری ما معطوف به طرح سوال است، معطوف به ارائه پاسخ دقیقی نیست که به پیامدهای یک موضوع توجه داشته باشد. اینجاست که آمریکا تحریم‌ها را برای تنبیه دولت به کار نمی‌گیرد، مسئله اصلی آمریکا از تحریم‌ها این است که اغتشاش و آشوب در فضای داخلی کشور بیشتر شود. اینها همگی بحث‌های «پمپو» و برنامه سرویس‌های امنیتی آمریکا است که پروژه‌های مختلفی را تعریف می‌کند؛ پروژه‌ای که برای تحقق آن سلبریتی‌ها وارد میدان می‌شوند. آن جامعه‌ای که سلبریتی‌ها مرجع کنش سیاسی آن باشند، یک جامعه سیاست‌زده است و در جامعه سیاست‌زده، آشوب افزایش می‌یابد. بحث اصلی این است که چه باید کرد؟ امروز برخی نخبگان دولت، نقش اپوزیسیون را بازی می‌کنند و همان ادبیاتی را به کار می‌برند که قبلاً در دوره انتخابات رسانه‌های بین‌المللی به کار می‌بردند. این مجموعه امروز در برخورد با جامعه در فضای دوگانه‌ای قرار گرفته و به همین دلیل است که امروز پاسخگوی گرانی‌های غیرقابل تحمل نیست. از سوی دیگر، بحث‌های مربوط به مذاکره که از سوی ترامپ و پمپو مطرح می‌شود، اگر ایران کنش همکاری جویانه هم به انجام برساند، حاصل نخواهد شد. نمونه این مسئله کره شمالی است. آمریکا یک ساختار بوروکراتیکی دارد که مرکزیت‌اش مربوط به وزارت خزانه‌داری است. آمریکا فقط رئیس‌جمهور نیست. امروز تحریم‌هایی که در کنگره این کشور علیه ایران تصویب می‌شود، در مجلس سنا ۹۸ درصد به آن رای مثبت می‌دهند. در مجلس نمایندگان از ۴۳۵ نفر حداقل ۴۲۵ نفر به آن رای مثبت می‌دهند. مسئله ایران و آمریکا مبتنی بر یک تعارض ساختاری است. بحث این نیست که چه کسی یا چه جناحی در راس حکومت قرار دارد. بحث اصلی این است که ما کمبود اقتدار داریم، چون اقتدار یعنی پاسخگویی. اکنون مشکل، عدم کنترل مشکلات اقتصادی و هماهنگ نکردن ادراک عمومی در فضای اجتماعی است. وقتی جامعه قطبی شود، در سایه فضای رسانه‌ای و گسترش شکاف در شرایط داخلی، طبعاً ما دوران باثباتی را در کوتاه‌مدت نخواهیم داشت.

کشوری می‌تواند حوزه قدرت منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای داشته باشد که در عرصه‌های مربوط به ساخت داخلی و نظام اجتماعی، کارکرد مطلوبی داشته باشد. امروز در حوزه داخلی ما یک سو در وضعیت انتظارات فزاینده جامعه قرار داریم و از طرف دیگر دولت و نظام سیاسی در وضعیت پاسخگویی، شفاف‌سازی و شرایط کارآمدی قرار ندارد و این یک نشانه ضعف جدی است که باعث می‌شود ارزش پول رسمی کشور طی کمتر از چهار ماه، ۲۵۰ درصد سقوط کند. واکنش نسبت به نظام سیاسی از دو حوزه صورت می‌گیرد؛ یکی حوزه بین‌المللی و دیگری حوزه منطقه‌ای. نگاهی که آمریکایی‌ها دارند این است که ایران بیش از نقش منطقه‌ای خود، گسترش پیدا کرده است. یعنی ایران باید در حوزه مرزهای جغرافیایی‌اش قرار داشته باشد اما گسترش آن بیش از حد منطقه‌ای است. نفوذ منطقه‌ای ایران به همان میزانی که افزایش پیدا کرده در حوزه ساخت داخلی و اجتماعی‌اش کاهش یافته است. این یک مشکل اساسی و یک فضای پارادوکسیکال است که ما شاهد آن هستیم که عرصه سیاست داخلی و سیاست خارجی ایران با یکدیگر همخوانی ندارد. به همین دلیل است که مادر وضعیتی قرار داریم که در حوزه قدرت، دو حوزه مسئولیت وجود دارد که این دو حوزه گاهی یکدیگر را بر نمی‌تابند. ایران نه در وضعیت دولت مقتدر «Power State» است و نه در وضعیت دولت قوی «Strong state». یک وضعیت بینابینی دارد و از این وضعیت بینابین عبور خواهد کرد. تحریم‌های اقتصادی که اعمال می‌شود، برای عبور از این وضعیت است. نظام بین‌الملل در دوره ترامپ، پوست‌اندازی خواهد کرد. تفسیرهایی که در ایران به ویژه وزارت خارجه و مجموعه‌های شبه وزارت خارجه‌ای در حوزه اجتماعی از دولت، ترامپ و ساخت سیاسی آمریکا دارند، عمدتاً یک تفسیر رمانتیک و نادرست است. شب انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تمام کسانی که اینگونه فکر می‌کردند، تصور می‌کردند که فراهیلاری کلینتون پیروز انتخابات خواهد شد. امروزه در جهان ناسیونالیسم در حال گسترش است؛ (در روسیه، آمریکا، انگلیس، ترکیه، کشورهای اروپایی و غیره). این ناسیونالیسم تأثیر خود را در ساخت قدرت و در محیط پیرامونی به جامی گذارد. اگر امروز ترکیه نیروی نظامی خود را به سوریه برده مبتنی بر همان ناسیونالیسم است. اگر نیروی نظامی ایران در یمن، سوریه، عراق و لبنان قرار دارد و ایفای نقش می‌کند، ناشی از یک ناسیونالیسم است. اما چه نوع ناسیونالیسمی؟ آن نوع ناسیونالیسمی که «یچارد کاتم» به آن می‌پردازد؛ ناسیونالیسمی که مذهب و ملیت را با هم پیوند داده است. از این رو است که انگاره آمریکایی و انگاره عربستان و اسرائیل این است که ایران بیش از حد قدرت دارد و باید قدرت این کشور شکسته شود. روندی که در ارتباط با قدرت اصلی ایران شکل

اقتصاد شفاف شود



مهدی پازوکی



اقتصاددان

شفافیت اقتصادی در برخی بخش‌ها وجود ندارد و در مواردی به جای بهره‌گیری از توان علمی و کارشناسی افراد تحصیل کرده، افرادی با بهره‌گیری از شبکه ارتباطی خود در برخی از پست‌های کلیدی به کار گمارده شده‌اند.

تحولات جهان نقش داشته باشند. امروزه سیستم بانکی ایران با دنیا دارای کمترین سطح ارتباط است. هزار بانک اول جهان، ۱۱۳ هزار و ۵۰۰ میلیارد دارایی دارند و سود بانک‌ها، هزار میلیارد دلار است، اما کل دارایی ایران ۲۵۰ میلیارد دلار است و سود بانکی ما نزدیک به صفر است. آقای روحانی لایحه بودجه ۹۷ را که تقدیم مجلس کرد اظهار داشت ۲۵ درصد نقدینگی که یک هزار و ۵۰۰ تریلیون تومان بود و اکنون یک هزار و ۶۰۰ تریلیون تومان شده (هر یک تریلیون، ۱۰۰۰ میلیارد تومان) در اختیار موسسات غیرمجاز است که مشغول پول‌شویی هستند. در سال گذشته چیزی حدود ۵۰ هزار میلیارد تومان فقط قاچاق کالا در ایران صورت گرفته که به این مورد، قاچاق ارز، مواد مخدر و رشوه را نیز باید اضافه کنیم. سیستم بانکی ایران به شدت نابسامان است. به عنوان مثال بانکی که وابسته به صندوق ذخیره ارزی فرهنگیان است بیش از ۸ هزار میلیارد بدهی معوقه دارد. ایران به شدت از بی‌انضباطی اقتصادی رنج می‌برد. این بی‌انضباطی اقتصادی بر سه گونه است:

۱- بی‌انضباطی پولی (که در سیستم بانکی ملاحظه می‌شود و همچنین حجم بدهی‌های معوقه بخش‌های خصوصی و دولتی به بانک‌ها)

۲- بی‌انضباطی مالی (که در بخش‌هایی از سند بودجه مشاهده می‌شود و نیازمند نظارت مجلس و اتخاذ تصمیمات بخردانه در چارچوب منافع ملی است). در برنامه چهارم، پنجم و ششم قرار بود که بودجه جاری کشور از محل مالیات تامین شود اما در خاورمیانه بیشترین میزان فرار مالیاتی در ایران رخ می‌دهد. هم‌اکنون در ایران نسبت مالیات به GDP حدود ۷/۵ درصد است. در ترکیه همین شاخص، ۲۰ درصد است. FATF به شدت به سود منافع ملی مردم ایران است و تنها به ضرر کسانی است که به دنبال فعالیت‌های تروریستی، کلاهبرداری و غیره هستند. وقتی سیستم مالی کشور شفاف باشد اینگونه مشکلات رخ نمی‌دهد. برای مثال سیستم مالیاتی کشور هیچگونه اطلاعی درباره افراد دارای معوقات کلان بانکی ندارد.

۳- بی‌انضباطی اداری: در همه جای دنیا بهترین نیروهای دانشگاهی را جذب دولت می‌کنند اما در ایران این رویه برعکس است و بسیاری از افراد بر اساس نوع روابطشان جذب سازمان‌ها و ارگان‌های برجسته کشور می‌شوند. بنابراین برای بهبود شرایط، نظام تصمیم‌گیری کشور باید در چارچوب منافع ملی عمل کند و کارشناسان ما باید واقعیت‌ها را مطرح کنند.

ابزار نظام تصمیم‌ساز، علم است. واقعیت‌ها را مطالعه می‌کند و بر اساس روش‌های علمی برای اقتصاد نسخه می‌پیچد. نظام تصمیم‌گیری که تصمیمات بخردانه بگیرد قطعاً موفق خواهد شد. اقتصاد ایران با سیستم بانکی جهان، ۴۰ سال فاصله دارد و سیستم بانکی ما قادر نیست با بانک‌های جهانی کار کند. ما نیاز داریم که تصمیمات بخردانه و مهمی بگیریم. به عنوان مثال در یک اقتصاد بسته حتی اگر بهترین اقتصاددانان هم به کار گرفته شوند کاری از پیش نمی‌برند. هم‌اکنون ۸۰ درصد مشکلات اقتصادی ایران در ارتباط با مشکلات مدیریتی داخل کشور است و والفجر مقدماتی تحولات اقتصادی در ایران به این برمی‌گردد که مادر چارچوب منافع ملی خود با جهان تعامل داشته باشیم.

به عنوان مثال امکان ندارد FATF (گروه ویژه اقدام مالی) را نپذیرید و بخواهید با سیستم بانکی جهان همکاری کنید، به رئیس‌جمهور می‌گویند چرا بانک‌های کوچک و متوسط در جهان با شما همکاری نمی‌کنند و گروهی در مجلس وی را در این زمینه تحت فشار می‌گذارند. به محض اینکه این مسئله اعلام شد که ایران این معاهده را نمی‌پذیرد، قیمت دلار بالا رفت و به ۹ هزار و ۲۰۰ رسید. ذخایر ارزی ما در این مقطع زمانی تغییری نکرده در حالی که اقتصاد به شدت تحت تاثیر شرایط است. در رابطه با FATF حتی کسی گفته بود که تصویب آن خلاف اسلام است. در حالی که آخرین کشوری که این مقررات را پذیرفت عراق بود و در عراق آیت‌الله سیستانی چنین اظهار نظری درباره مقررات FATF نکرده بود که خلاف اسلام است. بنابراین نکته قابل توجه این است که اگر می‌خواهیم دور ایران حصار بکشیم بحث دیگری است ولی این را مدنظر داشته باشید که کره شمالی و جنوبی دارای یک فرهنگ، زبان و یک ساختار اجتماعی هستند ولی امروز تولید ناخالص داخلی کره شمالی حدود ۵۰ میلیارد دلار است، اما این رقم در مورد کره جنوبی یک هزار و ۲۰۰ میلیارد دلار یعنی بیش از ۲۰ برابر کره شمالی است. علت اصلی این است که کره شمالی دارای یک اقتصاد و ساختار سیاسی بسته ولی کره جنوبی با جهان در تعامل است.

در یک اقتصاد بسته، امکان تعامل با کشورهای جهان وجود ندارد. GDP جهان ۷۶ هزار میلیارد دلار است، (بر اساس آخرین گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۱۶)، ۲۵ درصد از آن سهم ایالات متحده آمریکا است، به اندازه سهمی که کشورها از GDP جهان دارند، می‌توانند در



در همه جای دنیا
بهترین نیروهای
دانشگاهی را
جذب دولت
می‌کنند اما در
ایران این رویه
برعکس است
و بسیاری از
افراد بر اساس
نوع روابطشان
جذب سازمان‌ها
و ارگان‌های
برجسته کشور
می‌شوند

اسطوره دولت بد، مردم خوب

دوگانگی‌های مرسوم در اجتماع، سیاست و دسته‌بندی‌های متعارف جوابگوی حل مشکلات نیست بلکه باید با راه‌حل‌های جدید دنیای جدیدی خلق کرد



عباس کاظمی



جامعه‌شناسی

در جامعه امروز ایران، از مسئولان تا مردم عادی همه منتقد شرایط و اوضاع مملکت هستند، اما مشخص نیست که چه کسی باید پاسخگو و مسئول مشکلات به وجود آمده باشد. عموم انتقادات معطوف به ساختار سیاسی است و کسی جامعه را به عنوان محور انتقادات مورد عتاب و خطاب قرار نمی‌دهد. در اینکه اکثر مردم ناراضی هستند، تردیدی نیست اما باید دریافت که ریشه‌های این نارضایتی کجاست؟

توقع دارند فقط در ارتباط با دیگری است، نه در ارتباط با خودشان. همین مردم در روابط همسایگی هم به همسایگان خود اعتماد و احساس مسئولیت ندارند، تعامل اندکی با همسایه‌ها دارند و... اما اگر همه این سوالات معطوف به خانواده شود، یعنی شما چقدر در مقابل خانواده خود احساس مسئولیت دارید؟ چقدر اعتماد دارید؟ چقدر خیرخواه خانواده خود هستید؟ چقدر با خانواده خود صداقت دارید؟ به یکباره همه چیز دگرگون می‌شود و فضا تغییر کرده و تبدیل به بهشت می‌شود.

۸۱ درصد گفتند که ما احساس مسئولیت نسبت به خانواده خود داریم، ۷۷ درصد گفته‌اند که با خانواده خود صادق هستند، ۸۲ درصد گفته‌اند که به اعضای خانواده خود اعتماد دارند و ۸۵ درصد گفتند که خیرخواه خانواده خود هستند. بنابراین ما با یک جامعه‌ای روبه‌رو هستیم که در حد خانواده باقی مانده و در ظاهر و به صورت اسمی یک جامعه مدرن است و گویی اگر به اصلاح طلب و یا اصولگرا رای دهید باز این احزاب، منافع خانوادگی خود را به منافع جامعه ترجیح می‌دهند. اول خانواده، دوست و رفیق را در نظر می‌گیرند، بعد سراغ خیرخواهی جامعه می‌روند.

تحقیقات جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که این مشکلات مربوط به جامعه است و ربطی به این یا آن رژیم و اصلاح طلب و اصولگرا ندارد و تازمانی که مسئولیت‌پذیری تقویت نشود و نهادهای اجتماعی درستی شکل نگیرد، هیچ تغییری صورت نخواهد گرفت. من قبول دارم که وظیفه دولت، نهادهای و مسائلی از این قبیل است ولی در رابطه با تغییر می‌گویم به جای اینکه برای تغییر ساختار دولت هزینه بدهید، برای تغییر نظام اجتماعی هزینه بدهید، در راه ایجاد نهادهای اجتماعی، در راه ایجاد یک جامعه مستقل، در راه تربیت شهروندان و...

اصلاح ساختار سیاسی، شفافیت و چرخش نخبران برای جامعه ما ضرورت دارد ولی همه اینها از جامعه تغذیه می‌شود و تازمانی که جامعه اصلاح نشود، زمینه کارآمدی نظام سیاسی، تغییری صورت نخواهد گرفت

ریشه عمده نارضایتی‌ها را نه صرفاً در ساختار سیاسی که در ساختار اجتماعی، در ضعف مسئولیت‌پذیری و مشارکت و ضعف جامعه مدنی، فقدان جنبش‌های اجتماعی که جامعه را اصلاح می‌کنند، باید یافت. با نارضایتی که تشدید می‌شود، پرسشی که به وجود می‌آید این است که در صورت روی کار بودن این یا آن جناح، چه کسانی قرار است عهده‌دار امور شوند؟ کسی غیر از آن کارمندی که کار خود را به درستی انجام نمی‌دهد و یا بازاری که از طریق دلالتی و رانت‌خواری کسب درآمد می‌کند؟ آیا کسی است که بتواند جامعه را به شکل دیگری اداره کند؟ ناامیدی که وجود دارد به این خاطر است که اگر حتی تغییرات جدی ساختاری روی دهد، باز هم وضع به همین شکل باقی خواهد ماند.

بحث اصلی نقد اسطوره دولت بد، مردم خوب است. کل بحث‌ها اینگونه است که یک هیأت حاکمه و دولت بد و ناکارآمد وجود دارد و یک مردم خوب و مظلوم و ستمدیده که زیر بار مشکلات کمر خم کرده است. اسطوره دیگر، دولت قوی و مداخله‌گر و مردم منفعل و ضعیف است. من نوک پیکان انتقاد را به سمت مردم گرفته‌ام؛ چرا که اعضای دولت هم افرادی از همین مردم هستند. دو پیمایش ملی در سال‌های ۹۴ و ۹۵ که وزارت ارشاد منتشر کرد؛ یکی در سال ۹۴ به عنوان پیمایش ملی سرمایه اجتماعی در ایران و دیگری هم پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در سال ۹۵. داده‌ها نشان می‌دهد ۶۴ درصد مردم اعتقاد دارند که دولت و نظام اساساً در ایران ناکارآمد است. تنها ۶٫۴ درصد از مردم عقیده دارند که نظام به رغم مشکلات موفق عمل کرده است. این افرادی که از آنها نظر سنجی صورت گرفته به خود مردم هم علاوه بر دولت بدبین بوده‌اند و تنها ۱۱ درصد از مردم اعتقاد دارند که نگرش منفی به مردم جامعه ندارند. به عنوان مثال ۷۲ درصد عقیده دارند که مردم دروغگو هستند، ۶۵ درصد عقیده دارند که متظاهر و ۶۶ درصد عقیده دارند که متملق هستند و تنها ۱۰ درصد عقیده دارند که مردم ایران گذشت دارند!

بنابراین مطابق این ارزیابی‌ها همان میزان که به دولت بدبینی وجود دارد به مردم هم همین نگاه وجود دارد و نگاه منفی و بی‌اعتمادی صرفاً به ساختار سیاسی نیست. ما با مردمی روبه‌رو هستیم که بیش از حد ناراضی و متوقع هستند و هر آنچه را که



امیر ناظمی

عضو هیات علمی مرکز
تحقیقات سیاست
علمی و مدیر گروه
آینده اندیشی

حل می‌کنم اما



وقتی که زنان
مطالباتی همچون
رفتن به ورزشگاه
را دارند برخی
که این عینک
گذشته‌گرا را
بر چشم دارند
این مسئله را
به دید مقابله
سکولاریسم با
مذهب می‌نگردند
و با آن مقابله
می‌کنند

«بهومیل هرابال» در کتاب «تنهایی پرهیاهو»، داستان آدمی را به تصویر می‌کشد که زیر زمین، نبرد بین موش‌های سفید و خاکستری را می‌بیند و قاعدتا دنیا را اینگونه توصیف می‌کند. کسی که دنیا را به صورت دو گانه بین تعامل با خارج از کشور یا درون‌گرایی مفرط می‌بیند، بر اساس این دو گانه دنیا را تفسیر می‌کند. عده‌ای از مفسران دنیا را به شکل دو گانه نبرد میان نیروهایی می‌بینند که بخشی از آن دوست دارند با جهان تعامل سازنده و جدی داشته باشند و نیروهایی که قاعدتا خیلی دوست دارند درون‌گرا باشند و حتی المقدور رابطه خود را با جهان کم‌رنگ کنند و برخی پروتکل‌ها را نپذیرند. البته این یک طیف است و بدین معناست آن کسانی که بر درون‌گرایی اصرار می‌ورزند خود گمان می‌کنند با دنیا تعامل دارند اما طرف دیگر عقیده دارد این طیف نه تنها تعاملی جدی با دنیای خارج ندارند بلکه به درون متمایل هستند. اینکه ما چه چارچوبی داشته باشیم در تفسیر بسیار مهم است. ممکن است در داخل ما قائل به دو گانه اصولگرا و اصلاح‌طلب باشیم و هر مسئله‌ای را در چارچوب این تقسیم‌بندی بگنجانیم و به آن پاسخ دهیم و هر انسانی را در این چارچوب دسته‌بندی کنیم. قاعدتا وقتی از اعتدال سخن می‌گویند مرادشان از اعتدال یک جایی میان اصولگرایی و اصلاح‌طلبی است چون چارچوب ذهنی‌شان اینگونه است.

اگر به دورانی دورتر برگردیم یعنی سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ زمانی که جنگ سرد در اوج خود قرار داشت، دنیا را در چارچوب نبرد میان شرق و غرب تقسیم‌بندی می‌کرد و به خاطر همین نگاه بود که کشورها را در قالب همین بلوک‌ها تقسیم‌بندی می‌کردند و راه‌حل‌ها هم از همان جامی آمد، یک عده با چنین چارچوب ذهنی یک انقلاب را شکل می‌دهند و با همان دوقطبی‌سازی‌های ذهنی باقیمانده از دوران جنگ سرد باقی می‌مانند و همچنان دنیا را همانگونه می‌بینند و وقتی که دنیا را شرق و غرب گونه می‌بینند، هنگامی که می‌خواهند مذاکره کنند هیچ تفاوتی را هم بین

اروپا و آمریکا قائل نیستند چرا که از نظر آنان، هر دوی اینها غرب هستند و اگر در مذاکره شکست بخورند و یا اگر حاضر به مذاکره نشوند راه‌حل را در پناه بردن به شرق می‌دانند که در دامن چین و روسیه قرار بگیرند، چرا که دنیا را مبتنی بر این دوقطبی می‌بینند، و چارچوب ذهنی که برای تبیین مسئله دارند یک چارچوب شرق/غرب گونه است؛ یا یک چارچوب ذهنی دیگر را مورد استفاده قرار دهند، دو گانه اسلامگرا/اسکولار بودن. به هر حال چنین چارچوب ذهنی پاسخ‌های شما، کتاب‌های شما را بدین گونه تقسیم‌بندی می‌کند. بنابراین یکسری چارچوب‌های ذهنی وجود دارد که پاسخ‌های متناسب با خود را تولید می‌کند، اگر ناکارآمدی را در جامعه مشاهده می‌کند در همان چارچوب پاسخ ارائه می‌کند و می‌گوید که اگر من تعامل داشته باشم بخشی از مسئله حل می‌شود چرا که چارچوب ذهنی مبتنی بر تعامل و برون‌گرایی دارد یا اگر چارچوب ذهنی در سیاست داخلی مبتنی بر تقسیم‌بین اصولگرا/اصلاح‌طلب باشد قاعدتا فکر می‌کند که بخش عمده نهادهای حاکمیتی در اختیار نهادهای اصولگراست و گروه اصلاح‌طلب در بهترین حالت بخشی از دولت را دارد. پس راه حلی هم که ارائه می‌کند این است که اگر این نهاد توسط اصلاح‌طلبان اداره شود آن وقت ما می‌توانیم به نتایج بهتری برسیم.

باید تلاش کرد که این چارچوب‌بندی‌های ذهنی را با هم تلفیق کرد و اگر ما به چارچوب مشخصی دست یابیم به راه‌حل هم دست پیدا می‌کنیم. شما وقتی چارچوب‌بندی می‌کنید ناخودآگاه جایگاه‌یابی هم می‌کنید یعنی پاسخ‌ها را جایگاه‌یابی می‌کنید. در بین طیف‌های چارچوب‌یابی که ارائه می‌شود، در کجای این چارچوب‌یابی ایستادید و در این جایی که ایستاده‌اید چه پاسخی ارائه می‌کنید. چارچوب‌بندی که اینجا مطرح می‌کنم ما بین نوگرایی و کهنه‌گرایی و میان نگاه به آینده و نگاه به تاریخ است، ساختن آینده و یا تسویه حساب تاریخی است. برای تبیین مسئله از یک مثال در رابطه با تکنولوژی استفاده می‌کنم. مثلاً در رابطه



فراموش نمی‌کنم

۱۱



افکار نو در مقابل
افکار کهنه کشته
و قربانی می‌شوند.
این مسئله از
لحاظ اسطوره‌ای
هم در سرزمین
ما تاریخچه
کهنی دارد. آیا ما
می‌توانیم با این
افکار نو مواجه
شویم و از آنها
نترسیم؟

که با لباس غیر رسمی با فرزندش در خیابان دیده شود و چند سیاستمدار خارجی را در این وضعیت به یاد می‌آورد؟ همه اینها نشانه‌هایی هستند که در چارچوب مورد بحث مورد استفاده قرار می‌گیرند. ما امروزه با چنین دوگانه‌ای مواجه هستیم و بین اصولگرا و اصلاح‌طلب هم فرقی وجود ندارد و در هر دو طیف، افکار نو در مقابل افکار سنتی قرار گرفته است. افکار نو و جوانانه هر دو طیف راحت‌تر با هم گفت‌وگو می‌کنند تا با افکار کهن طیف خود. به عبارت دیگر ما در مقابل یک وضعیت پیرسالارانه قرار گرفتیم که منظور صرفاً افراد نیست بلکه نگاه و عینک و نگاه مواجهه آنها با زندگی است.

من در اینجا به یک نگاه اسطوره‌شناختی هم اشاره می‌کنم، شاهنامه را به عنوان اصلی‌ترین منبع اسطوره‌شناسی ما اگر در نظر بگیریم دو داستان اصلی در آن وجود دارد، رستم و سهراب و رستم و اسفندیار و در هر دو داستان فرزندکشی نقطه اصلی داستان است، همان چیزی که «شاهرخ مسکوب» در روایت رستم و اسفندیار به آن اشاره می‌کند. هیچ کاری آسوده‌تر از فرزندکشی در این داستان‌ها نیست، گشتاسب فرزند خود را به جنگ یک دشمن خیالی می‌فرستد به خاطر اینکه از شر او رها شود. بهرام بیضایی در «روایت فرزندکشی» به همین داستان اشاره می‌کند. افکار نو در مقابل افکار کهنه کشته و قربانی می‌شوند. این مسئله از لحاظ اسطوره‌ای هم در سرزمین ما تاریخچه کهنی دارد. آیا ما می‌توانیم با این افکار نو مواجه شویم و از آنها نترسیم؟ آن را جذب کنیم و یا نه؟ به نظر من پاسخی که ما به این مسئله می‌دهیم پاسخی است که به سرزمین خود می‌دهیم. البته فقط یک موضوع وجود دارد که حتماً برای نسل من اهمیت دارد و نسل من هم باید آن را مدنظر قرار داده باشد که تغییر نباید منجر به تسویه حساب‌های شخصی شود... تغییر حتماً باید صورت گیرد ولی نه با تسویه حساب شخصی. بهترین راهکار همان فرمول است که «می‌بخشم اما فراموش نمی‌کنم!»

با شبکه‌های اجتماعی اگر ما گذشته‌گرا باشیم، تمام نیروهای خود را جمع می‌کنیم و برای اینکه با این امر نو مخالفت کنیم از دل این امر نو، انواع هراس‌ها را می‌توانیم بیرون بکشیم، من با شبکه‌های اجتماعی مخالفم چرا که در چارچوب بندی قبلی که دنیای استثمارگر و استثمارشونده را می‌دیدم گمان می‌کنم که این شبکه‌های اجتماعی هم برای استثمار من آمده‌اند و وقتی اینگونه به مسئله نگاه می‌کنم طبیعتاً با آن مخالف خواهم بود. در واقع قدرت فهم مسئله جدید را از دست می‌دهم به خاطر عینک گذشته‌ای که به چشم دارم. وقتی نگاه مذهب‌گرایانه به شبکه‌های اجتماعی دارم می‌گویم که این شبکه‌های اجتماعی ابزاری است برای اینکه جامعه ما مذهبی نباشد، پس با آن مخالفت می‌کنم، وقتی که عینک اصلاح‌طلب‌اصولگرا دارم، به این فکر می‌کنم که کدام گروه سیاسی می‌تواند از این شبکه‌ها در انتخابات بهره‌گیرد و با آن مخالفت می‌کنم. پس من یک عینکی متعلق به نگاه خودم دارم و مشغول قضاوت اموری هستم که مربوط به امروز و آینده است و این عینک تغییر پیدا نمی‌کند چرا که با این عینک بزرگ شده و میراث و کل سرمایه فکری من است. شاید گمان کنید که نگاه اصلاح‌طلبان به تکنولوژی اینگونه نیست، در حالی که برخی از همان اصلاح‌طلبان رویکرد تکنولوژی‌هراسی در مواجهه با شبکه‌های اجتماعی دارند. دومین مثال در رابطه با حقوق زنان است، وقتی که زنان مطالباتی همچون رفتن به ورزشگاه را دارند برخی که این عینک گذشته‌گرا را بر چشم دارند این مسئله را به دید مقابله سکولاریسم با مذهب می‌نگرند و با آن مقابله می‌کنند. وقتی دفتر پژوهش‌های مجلس و مطالعات نظرسنجی اسپا، نشان می‌دهد که فقط ۳۰ درصد از زنان معتقد به حجاب اجباری هستند و حداکثر ۴۰ درصد افراد وجود سازوکارهایی را که مثل گشت ارشاد می‌خواهد انسان‌ها را به راه راست هدایت کند، قبول دارند، نشان می‌دهد که ما در مواجهه با مسائل هنوز به نگاه یکدست و راهگشایی نرسیده‌ایم. یک مثال دیگر سبک زندگی است، شما چند وزیر را دیده‌اید

قانون اساسی، پیش

در حوزه جامعه و سیاست ایران بحران‌هایی وجود دارد که برای عبور از این بحران‌ها و رسیدن به مرحله ایده‌آل نیاز است از تجربه کشورهای دیگر آموخت. یکی از این تجربه‌ها، جمهوری سوم فرانسه است. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز این توانایی را دارد که چنین الگویی را با بهره‌گیری از تجارب بومی به کار گیرد.



محمدباقر خرمشاد

استاد دانشگاه
علامه طباطبائی

جامعه در ایران

برای فهم جامعه ایران در سال ۱۳۹۷، لازم است کلان‌پدیده راهبردی را که به ما کمک می‌کند تا سایر پدیده‌ها را فهم کنیم، مورد شناسایی قرار دهیم سپس ذیل آن سایر پدیده‌ها نیز قابل تحلیل و تفسیر و معنایابی هستند. این کلان‌پدیده راهبردی، نوعی تغییر پارادایمی و گفتمانی را ایجاد می‌کند؛ پدیده‌ای که در ایران حائز اهمیت زیادی است و پدیده‌ها و سوالات زیادی را در جامعه ما ایجاد می‌کند که عبارت است از «به هم خوردن توازن میان نیروهای اجتماعی سنت‌خواه و تجددگرا». دو نیروی اجتماعی که از آن گریزی نیست و در طول سال‌های گذشته هیچ کدام نتوانسته‌اند دیگری را حذف کنند، بنابراین هیچ راهکاری که مبتنی بر حذف یکی از این دو طیف سنت‌گرا و یا تجددگرا باشد، عاقلانه و عالمانه نیست.

به هم خوردن توازن میان این دو نیروی تجددخواه و سنت‌گرا، طی دو دهه اخیر شرایطی را پدید آورده که در جامعه‌شناسی «دورکیمی» تحت عنوان شرایط «آنومی» شناخته می‌شود. این وضعیت صدامت به حوزه سیاست هم منتقل شده، و تحت تاثیر دخالت‌های خارجی هم بوده است. بنابراین جامعه ما دچار یک پیچیدگی خاصی شده است. در جامعه ما نیروهای سنت‌خواه و تجددخواه حضور دارند و توازن گذشته میان این دو طیف از نیروها به هم خورده است که در حوزه اجتماعی و فرهنگی آنومی ایجاد می‌کند. بنابراین سیاست‌یون چه در خارج و چه در داخل از این وضعیت آنومی بهره می‌گیرند و فضای پیچیده و آشفتگی را پدید می‌آورند.

تجددخواهی در ایران و تعامل آنها با سنت‌گرایان از دوره مشروطه تاکنون چهار دوره داشته اما تفاوت دوره فعلی با دوره‌های پیشین در این است که در دوره مشروطه تجددگرایی بیشتر به مثابه یک پدیده مختص نخبگان و روشنفکران بود و توده‌های مردم درگیر آن نبودند ولی در همان جمع روشنفکری هم این تقابل وجود داشت

و چون شرایط آنومی هم بود، شیخ فضل‌الله نوری را به دار آویختند. در دوره پهلوی اول و دوم مدرنیزاسیون از بالا و آمرانه سبب شد که تجددخواهی از حالت نخبگی و روشنفکری خارج شود و بخش‌هایی از جامعه نیز تجددگرا می‌شوند در حالی که اکثریت جامعه ایران سنت‌گرایی را اعم از دین و بقیه موارد را کماکان حفظ کردند.

همزمان با انقلاب، نیروهای سنت‌خواه، رهبر کاریزماتیکی پیدا کردند و نیروهای سنت‌خواه حیاتی پیدا می‌کنند که منجر به آن شد که غلبه نیروهای سنت‌خواه در برابر تجددخواه بیشتر شود و نهایتاً در این دو دهه اخیر که رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و مجازی توده‌های مردم را مخاطب قرار می‌دهند، تجددخواهی شکلی داوطلبانه و از پایین پیدا کرد. مثلاً در اوایل انقلاب می‌گفتند که زندگی مناطق بالای شهر تهران، کاملاً غربی ولی پایین شهر کاملاً سنتی و مذهبی است در حالی که در حال حاضر در همین مناطق پایین شهر تهران، سبک پوشش، سبک خوراک و سبک معماری غربی را هم در زندگی توده‌های مردم نیز می‌توان مشاهده کرد. به عبارتی تجددخواهی حالتی داوطلبانه و غیرآمرانه و از پایین پیدا کرده است. با وجود حاکمیت دینی در ایران، خود سیستم به مجموعه‌ای از اقدامات مدرن دامن زده است، دانشگاه‌ها را گسترش داده، حضور زنان در دانشگاه‌ها ۶۰ درصد شده، تعداد دانشجویان تحصیلات تکمیلی زیاد شده، ارتباطات با دنیا گسترش پیدا کرده، اینترنت تاثیر زیادی در زندگی مردم گذاشته و... با این اوصاف اوضاع به گونه‌ای پیش می‌رود که به تدریج نیروهای اجتماعی تجددگرا بیشتر و منسجم‌تر می‌شوند و با تشویق نیروهای بیرون از کشور، می‌خواهند به یک جنبش تجددگرایانه تبدیل شود. بخصوص که نیروهای خارج‌نشین و کشورهای بیگانه، نیروهای تجددخواه را بهترین گزینه برای حاکمیت ایران در مقابل نیروهای سنتی می‌دانند. در چنین وضعیتی هم تجددگرایان ناراضی هستند و هم سنت‌گرایان؛ چراکه شرایط آنومی است و هر دو طیف احساس آرامش نمی‌کنند.



به هم خوردن
توازن میان دو
نیروی تجددخواه
و سنت‌گرا، طی
دو دهه اخیر
شرایطی را پدید
آورده که در
جامعه‌شناسی
«دورکیمی»
تحت عنوان
شرایط «آنومی»
شناخته می‌شود

تیبان نگاه سوم

سیاست در ایران

پدیده‌ای که در حوزه سیاست، حائز اهمیت زیادی است و دیگر پدیده‌ها را با تکیه بر آن می‌توان تحلیل کرد، سقوط صدام است. سقوط صدام آن پدیده راهبردی است که وقایع منطقه را تحت تاثیر خود قرار داد. هر نظامی که سقوط می‌کند قوی‌ترین اپوزیسیون آن کشور به قدرت می‌رسد، حالا این سقوط یا از طریق انقلاب باشد یا اینگونه که در عراق روی داد، قوی‌ترین اپوزیسیون عراق یعنی کردها و شیعیان در ایران حضور داشتند. طبیعتاً این اپوزیسیون صدام که در ایران حضور داشتند بعد از سقوط صدام به عراق بازگشتند و در یک روند دموکراتیک به قدرت رسیدند. نتیجه این اتفاق، نفوذ ایران در عراق بود و سپس نفوذ ایران در سوریه، لبنان و سپس رسیدن ایران به مدیریتانه و مرزهای رژیم صهیونیستی. بنابراین سقوط صدام یک اتفاق راهبردی فوق‌العاده در منطقه به‌ویژه برای ایران بود. عکس‌العمل نسبت به این واقعه را ملک عبدالله با عنوان هلال شیعی، توصیف کرد و با تاکید بر این شیعی بودن، کوشید به تعبیر «هانتینگتون» این لبه‌های خونین را در منطقه ایجاد کند برای اینکه یک اتحاد به رهبری عربستان شکل گیرد و این پدیده که موجب افزایش قدرت ایران شده است را خنثی کند. عربستان تا سال‌ها نظامی که در عراق شکل گرفته بود را به رسمیت نمی‌شناخت و توسط گروه‌های افراطی وهابی در بصره، کربلا و شهرهای دیگر بمب‌گذاری صورت می‌داد و مهمترین رهبر شیعیان یعنی محمدباقر حکیم را طی یک عملیات انتحاری ترور کرد، لذا صدام در سال ۲۰۰۳ سقوط کرد. در سال ۲۰۰۶ جنگ ۳۳ روزه در لبنان شکل گرفت برای اینکه این حلقه در لبنان قطع شود، اما وقتی این اتفاق رخ نداد تنها جایی که باقی ماند سوریه بود. سر نوشت نظام بین‌الملل را وضعیت سوریه تعیین خواهد کرد. قمار بر سر سوریه شکل گرفته است که برندگان آن بسیار می‌برند و بازندگان آن بسیار می‌بازند. ما در سیاست داخلی با فساد و ناکارآمدی روبه‌رو هستیم. فساد ایستگاهی است که همه کشورهای در حال توسعه به آن می‌رسند اما کسانی موفق می‌شوند که بتوانند از آن عبور کنند ولی اگر از آن عبور نکنند مانند موربانه نظام را می‌خورد و از بین می‌برد. مساله ناکارآمدی هم مساله مهم نظام‌های سیاسی اعم از انقلابی و غیرانقلابی است. باید بررسی شود که ایران به عنوان یک نظام و به عنوان یک انقلاب راه برون‌رستی از وضعیت فعلی دارد یا خیر؟ راه برون‌رفت از این وضعیت، جمهوری سوم است. برای فهم جمهوری سوم باید به سنت انقلاب‌ها بخصوص انقلاب فرانسه رجوع کنیم. در کشورهایی که انقلاب و جنگ رخ

می‌دهد وضعیت آنها را بدون در نظر گرفتن جنگ و انقلاب نمی‌توان تحلیل علمی کرد چون این دو پدیده، پدیده‌های بزرگ سیاسی هستند که ده‌ها سال بر آن جامعه از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تاثیر می‌گذارند. به همین دلیل هم وضعیت جمهوری سوم تنها در فرانسه روی می‌دهد نه در ایتالیا و پرتغال.

مبنای وجود جمهوری‌ها در فرانسه، وجود دو گروه قوی چپ و راست است که یک طیف سوسیالیست و یکی لیبرال است. علاوه بر اینها سلطنت‌طلب‌ها هم بوده‌اند. طولانی‌ترین جمهوری در فرانسه، جمهوری سوم با ۷۰ سال بود و جمهوری پنجم که تاکنون ادامه دارد. در جمهوری سوم به خاطر شرایط بد اقتصادی و فضایی که در فرانسه در سال ۱۸۷۰، حاکم بود عده‌ای کمون پاریس (حکومت پاریس در طول انقلاب فرانسه) را علیه حکومت مرکزی تشکیل دادند و حکومت مرکزی با سرکوب آنها جمهوری سوم را اعلام کرد. لذا در مقام مقایسه انقلاب‌ها به این دلیل که در انقلاب ایران هم دو جناح چپ و راست وجود دارد می‌توان ایران را با وضعیت فرانسه و جمهوری سوم این کشور مقایسه کرد.

انقلاب ایران به هیچ عنوان شبیه انقلاب روسیه نیست چرا که «استالین» روسیه را دچار فروپاشی کرد در حالی که در ایران اینگونه نیست و همه نوع طیف فکری حضور دارند. در سال ۱۳۶۸ امام خمینی (ره) نامه‌ای به رئیس‌جمهور وقت نوشت و عده‌ای را برای بازنگری و بازنویسی قانون اساسی مامور کرد و بر ۸ مساله تاکید داشت: بازنگری در موضوع رهبری، تمرکز و مدیریت قوه مجریه، اصلاح مدیریت صدا و سیما، تمرکز در مدیریت قوه قضائیه، تعیین تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی، تعیین جایگاه مناسب برای مجمع تشخیص مصلحت نظام، روشن کردن راه بازنگری در قانون اساسی و تغییر نام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی. همه این موارد صورت گرفت اما یک سوال پابرجا ماند. آیا قانون اساسی زمینه‌ای برای رسیدن به جمهوری سوم را فراهم کرده است؟ بله، اصل دوم قانون اساسی و اصل ۷۷ چنین شرایطی را فراهم کرده است. در اصل دوم آمده است که جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا، ایمان به معاد، عدل و امامت و کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا که از راه اجتهاد مستمر و استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشر و نفی هر گونه ستمگری و... تأمین می‌شود. انقلاب فرانسه نیز زمانی که با بحران روبه‌رو شد از درون دچار زایش شد که از دل آن جمهوری سوم با تغییراتی عمیق پدید آمد. بنابراین قانون اساسی ایران نیز این قابلیت را دارد که ما مانند فرانسه، شاهد یک «جمهوری سوم» برای عبور از بحران‌های موجود در حوزه‌های مختلف باشیم.



همزمان با
انقلاب، نیروهای
سنت‌خواه، رهبر
کاریماتیکی پیدا
کردند و حیاتی
پیدا می‌کنند
که منجر شد
غلبه نیروهای
سنت‌خواه در
برابر تجددخواه
بیشتر شود

۱۱

قلمرو رفاه

جهان

اکتبر

۱۰ سال پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸، آمریکادر آستانه یک سقوط بزرگ مالی همانند سقوط اقتصادی سال ۱۹۲۹ قرار دارد. انتخابات میان دوره‌ای، اوضاع حزب دموکرات را بهتر کرد اما سیاست‌های آنان برای طبقه متخصص، باین بست روبه‌روست. «ما سخت نیازمند انقلابی سیاسی هستیم که از خواسته‌ها و آرمان‌های طبقه کارگر باز مینه‌های نژادی گوناگون برخاسته باشد.» «مت کارپ»، استاد تاریخ دانشگاه پرینستون، در مجله «ژاکوبین»، به تحلیل نتایج انتخابات میان دوره‌ای آمریکا و وضعیت امروز حزب دموکرات پرداخته است.



پی نوشت

۱. بیمه درمانی دولتی برای افراد کم درآمد
۲. «جیم کرو» شخصیت نمایشی فردی سیاهپوست بر اساس ایده‌های ذهنی سفیدپوستان از آفریقایی-آمریکایی‌ها بود که در قرن ۱۹ در آمریکا شهرت یافت. اصطلاح «جیم کرو» تبدیل به لفظی توهین آمیز برای اشاره به سیاهپوستان شد. قوانین جیم کرو به قوانینی اشاره دارد که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در ایالت‌های جنوبی آمریکا برای جداسازی سیاهپوستان از سفیدپوستان وضع شد. قوانین هیات منصفه ایالت «لوپیز یانا» که از همین دوران بر جای مانده بود، به هیات منصفه اجازه می داد رای به محکومیت کیفری افراد بدعنوان قاعده‌ای که موجب می شد که بردگان سابق آن دوران به راحتی محکومیت‌های کیفری بگیرند و به بردگی بازگردند. اما از این پس با رای مردم این ایالت، رای هیات منصفه، مانند غالب ایالت‌های دیگر فقط با اتفاق آرا منجر به محکومیت افراد خواهد شد.
۳. تعیین مالیات برای انتشار گاز کربن که از سوخت‌های فسیلی تولید می‌شود، برای کاهش اثرات زیست‌محیطی این آلاینده و مبارزه با تغییرات اقلیمی.
۴. شکست هیدرولیکی یا «Fracking»، به معنای تزریق پرفشار مایعات به صخره‌ها برای شکستن آن‌ها و تسهیل استخراج نفت و گاز است که پیامدهای زیست‌محیطی مخربی مانند آلوده کردن سفره‌های آب زیرزمینی و تحریک گسل‌های زلزله دارد، اما در آمریکا به طور گسترده استفاده می‌شود. طرح پیشنهادی ایالت کلرادو این بود که پروژه‌های جدید «فرکینگ» باید بیش از ۷۵۰ متر با مناطق مسکونی و نواحی آسیب‌پذیر فاصله داشته باشند.
۵. پیش از این، افزایش مالیات‌ها با اکثریت ساده آراء در مجلس ایالتی ممکن بود. بر اساس این اصلاحات، افزایش مالیات‌ها نیازمند رای دوسوم مجلس ایالتی یا اکثریت برتر خواهد بود.
۶. تبلیغات کارزار انتخاباتی «ران دسانتیس» که اکنون به سمت فرماندار فلوریدا انتخاب شده، چیزی بیش از سرسپردگی او به

انتخابات میان‌دوره‌ای نتایجی به گستردگی، شکوه و حماقت خود آمریکا داشت. نگاهی به طرح‌های به رای گذاشته شده در ایالت‌ها بیانگر نیروهای متضادی است که در جامعه سردرگم ما فعالند: آیداهو مدیکید^۱ را توسعه داد، «لوپیز یانا» قوانین هیات منصفه دوران جیم کرو^۲ را لغو کرد و میسوری حداقل دستمزد را افزایش داد، اما واشینگتن به مالیات بر کربن^۳ رای نداد، «کلرادو» با نظارت بیشتر بر فعالیت‌های شکست هیدرولیکی^۴ مخالفت کرد و کالیفرنیا قانون کنترل اجاره را رد کرد. در همین حال، فلوریدا به بازپس دادن حق رای به افراد دارای سوءسابقه رای داد، اما با رای به الزام اکثریت برتر قانونی برای افزایش مالیات‌ها^۵، عملکرد ناکارآمد دولتش را بیش از پیش مختل کرد.

داستان سیاسی در سطح ملی هم خیلی متفاوت نیست. دموکرات‌ها با اختلاف اندکی، اکثریت مجلس نمایندگان و تعدادی فرماندار به دست آوردند، اما جمهوریخواهان کنترل خود بر سنا را تقویت کردند. گروه جدید هیجان‌انگیزی از نمایندگان چپ‌گرا برنده شدند، اما برخی از پرتوان‌ترین نامزدهای کشور از نوحه‌های ترامپ^۶، کاندیداهای آلت دست صنایع بزرگ^۷ و کاسه‌لیس‌های نتولیبرال^۸ شکست خوردند. شبی که اسکات والکر^۹ باخت و تد کرو^{۱۰} پیروز شد؛ چنین شبی گذشت.

واکنش رسانه‌ها به این آش در هم جوش، چهره دوگانه لیبرالیسم را هویدا می‌کند. گروهی از کارشناسان، آمریکایی‌های معمولی را بازخواست می‌کنند که نتوانستند «دونالد ترامپ» را با شوق و حرارت کافی «انکار» کنند. «سارا کندیزور» روزنامه‌نگار اعلام کرد: «اگر انتخابات میان‌دوره‌ای، آزمون شخصیت این کشور بود، آمریکایی‌ها در این آزمون رد شدند.» ممکن است دموکرات‌ها چند صندلی در کنگره را پس گرفته باشند، اما کابوس ترامپ و همراه با آن، موج شرم، انزجار و خصومت با دولت مردمی که از نوامبر ۲۰۱۶ گزارش‌های لیبرال‌ها را پر کرده، برجاست.

در همین زمان، جماعت دیگری از تحلیلگران لیبرال از راه رسیدند تا مدعی پیروزی شکوهمند در روند انتخابات شوند. نیویورکر اعلام کرد: «اشتباه نکنید! انتخابات میان‌دوره‌ای، پیروزی دموکرات‌ها بود.» با به دست آوردن برخی از ایالت‌های غرب میانه که «هیلاری کلینتون» آن‌ها را از دست داده بود و همچنین، پیشروی در ایالت‌های جنوبی، دموکرات‌ها نشان دادند که می‌توانند برای ایجاد مقاومتی موثر در برابر عوام‌فریبی پوپولیستی ترامپ مورد اعتماد واقع شوند. «نانسی پلوسی» در شب انتخابات گفت که بازپس گرفتن مجلس نمایندگان به معنای «احیای توازن قوا در قانون اساسی برای دولت ترامپ» است.

این واکنش‌ها، روی هم رفته معادل شیوه خاص گفتمانی شده که می‌توانید نهادگرایی آخرالزمانی بنامیدش. از این زاویه، رژه هولناک فاشیسم فقط ممکن است با کمیته کارزار دموکراتیک کنگره (DCCC)، دستگاه ضد اطلاعات ایالات متحده و شاید، نکوهش‌های پرسروصدای کسانی که رای ندادند در شبکه‌های اجتماعی قابل توقف باشد. یکشنبه قبل از انتخابات، در محله‌ای زیبا با ساختمان‌هایی از سنگ قهوه‌ای در بروکلین، مردی

نتیجه



«نانسی پلوسی» رهبر دموکرات‌ها در کنگره در شب انتخابات گفته بود که بازپس گرفتن مجلس نمایندگان به معنای «احیای توازن قوا در قانون اساسی برای دولت ترامپ» است و دموکرات‌ها با پیشروی در ایالت‌های جنوبی، نشان دادند که می‌توانند برای ایجاد مقاومتی موثر در برابر عوام‌فریبی پوپولیستی ترامپ مورد اعتماد واقع شوند

دونالد ترامپ را مطرح نمی‌کنند. حتی در تبلیغات تصویری، او برای فرزندش کتاب ترامپ را می‌خواند، برای بازی با او با آجرهای اسباب‌بازی «دیوار» می‌سازد و شعارهای تبلیغاتی ترامپ بر روی لباس فرزند خردسالی است.

۷. انتخاب «کارول میلر» جمهوریخواه در ایالت وست‌ویر جینیبا بیانگر پیروزی صنعت گاز در این ایالت است. رقیب او، «ریچارد دوجدا» از مخالفان سرسخت پروژهای شکست هیدرولیکی در استخراج گاز و از منتقدان درجه یک غول‌های صنعتی سوخت‌های فسیلی بود.

۸. «یافی ویکس» که به سمت نمایندگی مجلس ایالتی کالیفرنیا در شهر «وکلند» انتخاب شد، دموکراتی است که ادعا می‌کند مترقی است، اما کارزار انتخاباتی او حدود ۱.۴ میلیون دلار حمایت از سوی افراد ثروتمند آمریکایی دریافت کرده که مشخصا سیاست‌هایی در جهت ضرر طبقه کارگر، نابودی آموزش عمومی، تضعیف اتحادیه‌های کارگری، لطمه به محیط‌زیست، کمک به وال استریت و امتیازهای مالیاتی برای ثروتمندان را دنبال می‌کنند.

۹. فرماندار جمهوریخواه «ویسکانسین» که در انتخابات اخیر به «تونی ایورز» دموکرات باخت، او از مخالفان سقط جنین، مالیات‌های زیست‌محیطی، بیمه سلامت اوباما، مهاجران غیرقانونی، ازدواج همجنسگرایان و از موافقان خصوصی‌سازی آموزش، حق داشتن اسلحه و سیاست‌های محدود ساختن اتحادیه‌های کارگری است.

۱۰. رقیب انتخاباتی جمهوریخواه دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶

۱۱. همچون ساختار دادگاه عالی قضات و نحوه انتخاب غیردموکراتیک قضات، به‌طوری که کمابیش همه آنان در طول تاریخ مردان سفیدپوست بوده‌اند.

۱۲. خطر برای دموکراسی از ناحیه مردم نیست، بلکه از جانب راهبردهایی همچون قانون الکتورال است که موجب شد ترامپ با وجود نداشتن اکثریت آرای مردمی به ریاست جمهوری آمریکا برسد.

۱۳. انتخابات میان‌دوره‌ای نشان داد که دموکرات‌ها حزب اکثریت ملی هستند، اما جمهوریخواهان با ابزارهایی چون محرومیت افراد دارای سوءسابقه از حق رای، نبود صندوق‌های کافی برای دریافت آرای طبقه کارگر و موانعی از این دست می‌توانند

را دیدم که به این سو و آن سوی خیابان می‌دوید و از دوندگان ماراتن نیویورک می‌خواست که برای دادن به «اندرو کومو» برای فرمانداری نیویورک، جمهوری را نجات دهند.

اما وقتی صحبت از فهمیدن انتخابات به میان می‌آید، هر دو چهره کارشناسی لیبرال نادرست است: در زبان بیش از پیش تبشیری این لیبرالیسم، انتخابات میان‌دوره‌ای نه تأییدی بر آخرالزمان بود، نه نشانه‌ای بر رستگاری دست‌یافتنی دموکرات‌ها.

آشفته‌نگی نخبگان از انحراف مردم آمریکا در سال ۲۰۱۸ حتی از سال ۲۰۱۶ هم بی‌معناتر می‌نمایاند. این انتخابات، کاملاً انکار جمعی ترامپ و برنامه‌های شرارت بارش بود. جمهوریخواهان، رقابت مردمی در کنگره را با میلیون‌ها رای و بیش از ۷ درصد آرا از دست دادند. اکنون دیگر باید بدانیم که قدرت واقعی در پس تاج و تخت ترامپ، لشکری از زامبی‌های نژادپرست شکست‌ناپذیر در قلب کشور نیست، بلکه ساختارهای تاریخی^{۱۱} و راهبردهای بالا به پایین^{۱۲} است که استیلای اقلیت جمهوریخواه^{۱۳} را پایدار می‌کند.

اما همچنین، نتایج این انتخابات بیانگر راهی به سوی چیزی همانند تجدید سازمان سیاسی هم نبود. از جنبه عددی، دستاوردهای حزب دموکرات کاملاً و به طریزی قابل پیش‌بینی معمولی بود: در تمامی انتخابات میان‌دوره‌ای از زمان «تئودیل ۱۴» تاکنون، حزب رییس‌جمهور به طور میانگین حدود ۳۰ کرسی کنگره، ۴ کرسی سنا و ۳۵۰ کرسی در مجلس‌های ایالتی را از دست داده است. آنطور که معلوم است، دموکرات‌ها تقریباً تا جایی که ممکن است، معمولی‌اند.

هیچ موج آبی‌رنگی^{۱۵} در کار نبود، بلکه سنگرهای طرفداران به شکل آشنای قرن بیست‌ویکی آن عمیق‌تر شد. استعاره امروزی حزب دموکرات نباید (مانند موج) سیال و پویا باشد، چون نیروهای محرک مسلط آن، همچنان هم متصل‌بند و هم محافظه‌کار: حفاظت از نهادهای آمریکایی، احیای «توازن» در دولت و دفاع از اوضاع دوران «باراک اوباما» در برابر لشکر مهاجم راستگرایان.

رها از بار هیلاری کلینتون در راس انتخابات و پرنرژری از چرخه انتخابات میان‌دوره‌ای، دموکرات‌ها تقریباً در هر نقطه از کشور دستاوردی تازه داشتند، اما حوزه‌های کنگره، در جایی که آن‌ها منابع خود را در آن متمرکز کردند و پیروزی‌های قاطعی به دست آوردند (از نیوجرسی تا مینسوتا تا تگزاس)، تقریباً همه همان حومه‌های مرفه و تحصیلکرده‌ای بودند که کلینتون در سال ۲۰۱۶ به دنبال جذبشان بود.

از این نظر، انتخابات میان‌دوره‌ای بیانگر تلاش‌های پیروزمندانه دموکرات‌ها برای فتح دژ «فیرفکس کانتی»^{۱۶} بود. هر دو گروه طرفداران و منتقدان، مدت‌هاست که در یافته‌اند این استراتژی می‌تواند موفقیت انتخاباتی محدودی را بیافزیند. با دست‌ودلبازی غیرمعمول، حتی می‌توانیم بگوییم این استراتژی به لحاظ راهبردی، در لحظه خاص انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۲۰۱۸ معنادار بود.

شکست ارتجاع جمهوریخواهان، در حالی که در رقابت بی‌رحم و خشن بودند، شایسته شادمانی است. اما بازگشت دموکرات‌ها به دولت به خودی خود، دلیل چندانی برای هلهله ندارد. تنها آمریکایی‌هایی که «توازن قوا» را بیش از کارشناسان لیبرال ستایش می‌کنند، صاحبان سرمایه‌اند. فردای انتخابات، «داو جونز»^{۱۷} ۵۵۰ واحد افزایش داشت، یعنی بیشترین رشد پس‌انتخاباتی (در انتخابات میان‌دوره‌ای) در ۳۰ سال اخیر بازار بورس. «مارکو کولانوویک» استراتژیست شرکت «جی. پی. مورگان» در سخنرانی برای مجموعه‌ای از سرمایه‌گذاران اعلام کرد: «کنگره‌ای ناهمسان و غیریکدست، بهترین بازده برای بازارهای سهام آمریکا و جهان است.»

در «وال استریت»، سهام بیمه‌های سلامت بیشترین رشد را داشتند، هر دو شرکت بیمه «یونایتد هلث» و «آنتم» در هفته گذشته نقطه اوج خود در بازار را ثبت کردند. وقتی «گرچن ویتمر»، فرماندار انتخابی میشیگان برای قرار دادن یکی از مدیران اجرایی موسسه صلیب آبی، سپر آبی^{۱۸} در تیم انتقال (قدرت) خودش مورد انتقاد قرار گرفت، فقط چیزی که وال استریت قبلاً فهمیده بود را عینی می‌کرد: اینکه حزب دموکراتی که دوباره احیا شده، در شکل کنونی‌اش، فقط تقویت‌کننده ثبات سیستم بیمه درمانی سودآور است.

در طولانی‌مدت، داروی ۵۱ درصدی دموکرات‌ها که شدیداً به آرای حومه‌نشینان مرفه وابسته بود، راهی به سوی فاجعه است. این دارو نمی‌تواند سیاست خراب ما را درمان کند، چه برسد به اینکه جامعه به‌شدت نابرابر ما را تغییر دهد. در حقیقت، حتی این پیروزی‌هایی که در کوتاه‌مدت به دست می‌آید، بر تنها شیوه مبارزه که می‌تواند این چرخه را بشکند، سایه می‌افکند (اگر یکسره آن را طرد نکند) و آن شیوه، انقلابی سیاسی است که از خواست‌ها و آرمان‌های طبقه گسترده‌تر کارگر برآمده باشد.

دژ فیرفکس

انتخابات سال ۲۰۱۸، بیشترین میزان مشارکت در قرن حاضر را به خود دید. اما این رونق خوشایند سیاست مردمی، ابداه به معنای رونق سیاست طبقاتی نبود: در مقایسه با رای‌دهندگان

سال ۲۰۱۴ یا ۲۰۱۶، تا به حال بیشترین میزان افزایش مشارکت از طرف فارغ‌التحصیلان دانشگاه سفیدپوست ساکن حومه‌های مرفه بوده است.

پیروزی دموکرات‌ها در این انتخابات نیز مدیون همین رای‌دهندگان است. در همین بخش «فیرفکس»، دموکرات‌ها به راحتی آرای ناحیه ۱۰ ویرجینیا را بردند، یعنی آرای ثروتمندترین ناحیه کشور براساس میانگین درآمد. اما این بن‌بست آبی‌رنگ، مرفه‌ترین نواحی در هر منطقه از کشور را هم شامل می‌شود: دموکرات‌ها همچنین در ثروتمندترین نواحی در ایالت‌های نیوجرسی، ایلینویز، جورجیا، مینه‌سوتا، میشیگان، کلرادو، کانزاس و کارولینای جنوبی اوضاع را به نفع خود برگرداندند.

در اورنج کانتی در ایالت کالیفرنیا، مامن صدساله محافظه‌کاری عرفای سفیدپوست، جمهوریخواهان از

روی نقشه محو شدند. در چند دهه اخیر، رای دهندگان لاتین و آسیایی، چشم انداز سیاسی کالیفرنیا جنوبی را تغییر داده اند، اما با توجه به هیات کلی رای دهندگان^{۱۹}، می توانیم مطمئن باشیم که تغییر قاطع از سال های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸ که ۴ صندلی کنگره را برای دموکرات ها به همراه داشت، ناشی از دانشگاه رفته های سفید پوست بود.

پراکندگی جغرافیایی این پیروزی ها نباید همگنی اقتصادی آن ها را از نظر پنهان کند. در میان حدود ۴۹ حوزه انتخاباتی مجلس نمایندگان که دموکرات ها در سال ۲۰۱۸ برنده شدند، حدود ۳۰ حوزه توسط گروه نوآوری اقتصادی که اندیشکده ای مورد حمایت هر دو حزب است، در رده «ثروتمند» یا «مرفه» طبقه بندی شده اند. از ۴۳ حوزه ای که در رده «فقرزده» رتبه بندی شده اند و جمهوری خواهان در آن ها صاحب رای بودند، فقط رای دو حوزه به سوی دموکرات ها برگشت.

به عبارت دیگر، انتخابات میان دوره ای تأیید کرد که دموکرات ها، شاید بیش از همیشه در تاریخ ۲۰۰ ساله شان، حزبی برای ثروتمندان هستند. فرمانداران میلیونر و میلیاردر، مانند «فیل موری» در نیوجرسی و «جی. بی. پریتر» در ایلینویز فقط پرزرق و برق ترین جلوه های جدید عمارت دموکرات ها هستند.

به لیست بیست حوزه ثروتمند مجلس نمایندگان در آمریکا بر اساس میانگین درآمد^{۲۰} نگاهی کنید: تک تک آن ها امروزه نماینده ای دموکرات دارند. از ۴۰ حوزه ثروتمند، ۳۵ حوزه در این انتخابات، نماینده ای دموکرات برگزیدند، در میان ۵۰ حوزه اول، این عدد ۴۲ است.

بر اساس نظرسنجی ها در میان افرادی که از پایگاه های رای گیری خارج شده اند، جمهوری خواهان همچنان در میان تمامی رای دهندگانی که درآمد ۶ رقمی دارند (۱۰۰ هزار دلار به بالا)، کمی محبوب ترند، اما این اختلاف از دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کمتر شده است. حالا که «نانسی پلوسی» از سان فرانسیسکو (بیست و چهارمین حوزه ثروتمند کشور) و «استنی هویر» از حومه مریلند (هجدهمین حوزه ثروتمند) مترصد در دست گرفتن کنترل مجلس نمایندگان هستند، باید در نظر بگیریم که چه نوع سیاستی در این نوع ترکیب بندی حزب ممکن است.

از جنبه سیاست گذاری، همانطور که «لیلی گایزمر» و «متیو لسیتر» گفته اند^{۲۱}، چرخش دموکرات ها به سمت این حومه ها خطر به وجود آمدن حزبی را به همراه دارد که نمی تواند یا نمی خواهد نابرابری های ریشه ای را به چالش بکشد. آن ها می نویسند: «فرهنگ سیاسی اعیانی این حومه ها، حول اندوختن سرمایه برای آینده تحصیلی فرزندان، مخالفت فراگیر با ادغام اقتصادی و مسکن مقرون به صرفه و دفاع مداوم از امتیازات صاحبخانه ها و حقوق مالیات دهندگان می چرخد.»

کشمکش های ایدئولوژیک که مسائل حومه ها پیش پای کاندیداها گذاشته بود، در بسیاری از رقابت های انتخاباتی فرمانداران در پاییز به آسانی قابل مشاهده بود. در ماساچوست و مریلند، که دموکرات ترین ایالات در

ساحل شرقی آمریکا هستند، فرمانداران جمهوری خواه با طرح این سیاست های حومه ای رقابتی دموکرات را مرعوب کردند. در همین زمان در کانتیکت، قهرمان سابقا متری، «ند لمونت»، رقیب جمهوری خواهش را فقط با این وعده که مالیات ها را افزایش نخواهد داد، کنار زد.

همانطور که ماجرای شرم آور شرط بندی روی دفتر مرکزی شماره ۲ آمازون^{۲۲} آشکار کرد، نخبگان دموکرات خیلی راحت ترند تا خود را پیش پای قدرت شرکت های بزرگ بیفکنند تا مقابل آن ها بایستند. حداقل، سخنگوی رسانه ای سابق باراک اوباما، که حالا معاونان ارشد آمازون است در برابر کاری که برای این شرکت می کند، دستمزد بالایی می گیرد. دموکرات های منتخب با شخصیت های ایدئولوژیک از طیف های گوناگون (از «متری» های جلوه فروش مثل «بیل دباسیو» گرفته تا لیبرال های ملایم مثل «تیم کین» و قدرت طلبان سلطه جو مانند «اندرو کومو»)، همگی خود را بسیار مشتاق نشان دادند تا کار «جف بزو» را به رایگان برایش انجام دهند.

دموکرات ها در برابر کارگران

مبارزه علیه استبداد سرمایه و در راه خیر جهانشمول اجتماعی (بیمه سلامت، مسکن، نگهداری از کودکان، تحصیل، اشتغال) نمی تواند در طولانی مدت به بزرگوار طیف متوسط رو به بالا تکیه کند، بلکه باید از انرژی و همبستگی مردم کارگر، یعنی کسانی که بیشترین بهره را از دگرگونی جامعه می برند، استفاده کند و اینجاست که عواقب سیاسی حرکت دموکرات ها به سوی دژ فیر فکس، می تواند حتی از پیامدهای سیاست گذاری های آنان نیز خطرناکتر باشد. در این انتخابات، حتی با اینکه حزب دستاوردهایی در سطح ملی و با لطمه به جمهوری خواهان به دست آورد، نتایج، طبقه ای از کارگران، با پس زمینه های نژادی گوناگون را آشکار کرد که بیش از هر زمان از هم گسسته اند.

نگاهی دقیق تر به مناطق مرفه تر غرب میانه، جایی که عملکرد کلی دموکرات ها در آنجا خوب بوده، نشان می دهد که حزب هنوز راهی برای بازگرداندن اعتماد رای دهندگان کارگر سفید پوست نیافته است.

در «مینه سوتا»، دموکرات ها به راحتی آرای دو حوزه در حومه شهرهای دوکلو (مینیاپولیس و سنت پل) را به نفع خود برگرداندند؛ جایی که میانگین درآمد حدود ۸۰ هزار دلار و میانگین ارزش ملک حدود ۳۰۰ هزار دلار است. اما در دو حوزه حاشیه شهر، که بسیار کمتر مرفه و تحصیل کرده بودند و پایگاه تاریخی طبقه کارگر مینه سوتا به شمار می روند، نتایج را واگذار کردند. در هر دو حوزه، میانگین درآمد حدود ۵۵ هزار دلار و میانگین ارزش املاک حدود ۱۷۰ هزار دلار است. اگر چه بعد از انتخابات، حزب کارگران کشاورزان دموکرات قوی تر از پیش شدند، اما بیش از پیش هم از کشاورزان و کارگران ایالت فاصله گرفتند.

در رقابت های فرمانداری ویسکانسین، «تونی ایورز» بالاخره از شر ابلیس مترجع که ما با نام «اسکات والکر»

قدرت اقلیت خود را حفظ کنند. ۱۴. «New Deal» برنامه جدید اقتصادی و اجتماعی فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا بعد از دوران رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰، برای تنظیم بازار بود. ۱۵. آبی رنگ حزب دموکرات و قرمز رنگ جمهوری خواهان است. ۱۶. بخش فیر فکس (Fairfax County)، در ایالت

ویرجینیا، حومه ای مرفه و اغلب سفید پوست نشین است که با رای ۶۴ درصدی به هیلاری کلینتون در مقابل ۲۸ درصد ترامپ، شکستی سخت برای ترامپ در این ایالت رقم زد. ۱۷. میانگین صنعتی «Dow Jones»، یکی از شاخص های بازار بورس است که تجارت و نوسانات قیمت ۳۰ شرکت بزرگ دارای سهام در آمریکا (از جمله ایل، کوکاکولا، سیسکو، کتر پیلار، اینتل، مک دونالد، مایکروسافت، نایک،

ویزا، والت دیزنی، جی. بی. مورگان و...) را در دوره ای معین در بازار بورس نشان می دهد. ۱۸. «Blue Cross Blue» Shield Association، مجموعه ای از ۳۶ شرکت بیمه خصوصی آمریکایی است که خدمات درمانی برای ۱۰۶ میلیون آمریکایی فراهم می کنند. شرکت «انتم» بزرگترین شرکت این مجموعه است. رقیب «ویتمر» در انتخابات فرمانداری میشیگان، در بی سیستم واحد بیمه درمانی در سطح ایالت بود و ویتمر، که پدرش رئیس همین موسسه در میشیگان بوده، حمایت مالی زیادی از صنایع بیمه میشیگان دریافت کرد.

۱۹. نگاه کنید به: https://docs.google.com/spreadsheet/s/1ZLbT8EkWPPbw3spICA215uICs_FienFG87kvdxQE4U/edit#gid=1086889059 ۲۰. نگاه کنید به: <https://public.tableau.com>

۲۱. لیلی گایزمر نویسنده «مارا مهتم نکنید: لیبرال های حومه و دگرگونی حزب دموکرات» و متیو لیتستر نویسنده کتاب «اکثریت خاموش: سیاست های حومه ای در ایالات گرم جنوبی» هستند. هر دو استاد تاریخ هستند. ۲۲. وقتی شرکت آمازون تصمیم گرفت دفتر مرکزی شماره ۲ خود را در یکی از کلاشهرهای آمریکا افتتاح کند، ایالات مختلف برای ترغیب این شرکت به ورود به این ایالات شروع به رقابت در پیشنهاد سرمایه گذاری، مزایا و یارانه کردند. آمازون مجموعاً پیشنهاد دریافت ۲.۴ میلیارد دلار



درک نکنند؟

عقب‌نشینی دموکرات‌ها به فیرفکس، این روندها را پرشتاب‌تر می‌کند. در حالی که حامیان مالی ثروتمند حزب، میلیارد‌ها دلار خرج می‌کنند تا حومه‌نشینان پولدار را طرفدار حزب کنند، نخبگان پرشور لیبرال نقشه آمریکا را بالای سر برده‌اند و نصف طبقه کارگر آمریکا را به عنوان هواداران ملی گرایان سفیدپوست محکوم می‌کنند.

این هم شکلی از سیاست طبقاتی است، نه از آن نوعی که نظم اقتصادی را تهدید کند، بلکه از نوعی که آن را زنده نگه می‌دارد. در عصر ترامپ، سبک آخرالزمانی گفتمان، پوششی مناسب برای بازگشت ایده‌های ضددموکراتیک به جریان اصلی لیبرال فراهم می‌کند. در حال حاضر، این ایده‌ها از مبتذل تا شریانه در نوسانند: حتی با اینکه خود وبسایت (Vox) از معترضان به سرکوب رای‌دهندگان در ایالت جورجیا بود^{۲۶}، فردای انتخابات، این وبسایت مودبانه تبدیل به مدافع روشنفکر شکل جدیدی از نظام «جیم کرو» شد که علیه طبقه کارگر و فقیر آمریکایی بود^{۲۷}.

دموکرات‌ها ممکن است از بخش‌های زیادی از طبقه کارگر غفلت کنند، آن را مادون خود بشمارند یا تحت انقیاد خود در آورند، اما سوسیالیست‌ها (اگر ایده سوسیالیسم متضمن معنایی باشد)، هرگز نمی‌توانند چنین کنند. همچنین، ما نمی‌توانیم به وسوسه لیبرالی تن دهیم که از امکان سیاست طبقاتی در مرزهای نژادی صرف نظر می‌کند.

از ۴۳۵ کرسی مجلس نمایندگان، بیشترین چرخش به سوی دموکرات‌ها از سوی بخش‌های جنوبی «ویرجینیای غربی» بود؛ جایی که «ریچارد اوجدا»، کارزار انتخاباتی‌اش را حول اعتصاب معلمان در ایالت، حملات شدید به رقیب میلیونر و ستایش نامعمول طبقه کارگر با صدای بلند، شکل داد. در نهایت، او در باتلاق علاج‌ناپذیر محبوب نبودن حزب ملی دموکرات در سرزمین زغال سنگ فرو رفت، اما اینکه به دستاورد ۳۶ درصدی اوجدا نگاه کنیم و بگوییم که کارگران سفیدپوست از سیاست‌های طبقاتی مصون هستند، نه فقط گمراه‌کننده است، بلکه کمابیش جنایتکارانه می‌نمایند.

البته که چالش‌ها دلسردکننده‌اند. هیچ حرکت سیاسی،

می‌شناسیم‌اش، خلاص شد. اما باز هم رای‌تاثیرگذار از آن فارغ‌التحصیلان دانشگاه بود که بیشترشان ساکن کلانشهرهای میلوآکی و مدیسون بودند. در بسیاری از بخش‌های فقیرتر در شمال و غرب ویسکانسین، وضع امروز حتی از دموکرات‌هایی که ۴ و ۸ سال پیش به اسکات باختند هم بدتر بود. اختلاف برد دموکرات‌ها در خانوارهای وابسته به اتحادیه‌های کارگری هم از ۳۱ درصد در سال ۲۰۱۴ به ۱۴ درصد رسید.

البته که لیبرال‌ها پاسخ سراسری برای اینکه چرا این تعداد از کارگران سفیدپوست از دموکرات‌ها روی برگردانده‌اند، می‌دهند: آن‌ها تحت تأثیر نژادپرستی ترامپ، هویت قومی را بر منافع طبقاتی ترجیح داده‌اند. مطمئناً این بخشی از ماجراست، اما همانطور که گایمر و لسیتر تأکید کرده‌اند، استدلال معمول لیبرال، عمداً آن سوی دیگر سکه هتاک‌های نژادی جمهوریخواهان را نشان نمی‌دهد، یعنی «استراتژی طولانی‌مدت و عمده‌اند حزب دموکرات برای ترجیح ارزش‌های اجتماعی و منافع مالی حومه‌نشین‌های مرفه سفیدپوست و شرکت‌های بزرگ با تکنولوژی بالا بر اولویت‌های اتحادیه‌های کارگری و نیازهای اقتصادی ساکنین فقیر و طبقه متوسط با نژادهای گوناگون».

هیچ چیز در آمریکا از سال ۲۰۱۶ این معادله را تغییر نداده است. دموکرات‌ها، اغلب اوقات، همچنان به تقبیح نژادپرستی سیاسی حزب جمهوریخواه ترامپ ادامه می‌دهند و حمایت وفادارانه (و نه مشتاقانه) طبقه کارگر غیرسفیدپوست را به دست می‌آورند. اما به عنوان حزبی ملی، دموکرات‌ها به سرسختی همیشه، پشت سر «نئولیبرالیسم مترقی»^{۲۸} باراک اوباما ایستاده‌اند، همان چیزی که نانسی فریزر «اتحاد نامقدس رهایی و مالی‌سازی» نامیده است که انرژی سیاسی را به جای چیزی چون مبارزه طبقاتی، به سمت خشم اخلاقی سوق می‌دهد.

حزب دموکرات، در سبک فرهنگی و در رهبری‌شان، اکنون هم حزب طبقه متخصص هستند که منفعت کمی در مبارزه با توانگرسالاری (Plutocracy) و ظرفیت اندکی برای نفع رساندن به کارگران نژادهای گوناگون دارد. اگر سهامداران آمازون، فایزر^{۲۹} و گلدمن ساکس^{۳۰} همه این نکته را دریافته‌اند، چرا معدنچیان آهن مینسوتا یا شمالی

از ویرجینیا، نیویورک و تنسی داشت، بارانهای که از جیب مالیات‌دهندگان آمریکایی به شرکتی داده می‌شد که رییس آن (جف بز) ثروتمندترین انسان کره زمین است.

۲۳. نانسی فریزر، استاد فلسفه و سیاست در دانشگاه «نیواسکول»، سیاست آمریکا قبل از ترامپ را تحت سلطه «نئولیبرالیسم مترقی» می‌داند که اتحادی میان دو گروه است: از سویی جریان‌های لیبرال جنبش‌های اجتماعی معاصر و از سوی دیگر بخش‌های مالی بالادستی جامعه (وال استریت، سلیکون‌ولی و هالیوود). او این نئولیبرالیسم را در برابر نئولیبرالیسم مرتجع جمهوریخواهان قرار می‌دهد. Fraser, Nancy (2017)

From Progressive Neoliberalism to Trump—and Beyond in American Affairs, Vol. 1, No. 4: 46-64

۲۴. (Pfizer): از بزرگترین شرکت‌های داروسازی جهان است. درآمد آن در سال ۲۰۱۷، حدود ۲۱.۳۸ میلیارد دلار بود. (Goldman Sachs): ۲۵.

بانک سرمایه‌گذاری چندملیتی آمریکایی است. نام این شرکت در بحران مالی سال ۲۰۰۸ بر سر زبان‌ها افتاد. وزارت خزانه‌داری آمریکا برای جلوگیری از ورشکستگی این بانک، ۱۰ میلیارد دلار در آن سرمایه‌گذاری کرد.

۲۶. برابان کمپ، مسئول برگزاری انتخابات در ایالت جورجیا و همزمان، کاندیدای فرمانداری این ایالت بود که همین امر انتقادات زیادی را برانگیخت.

۲۷. «شان ایلینگ» در این وبسایت با نویسنده کتاب «علیه دموکراسی»، «جیمسون برنان»، استاد فلسفه سیاسی دانشگاه «جورج تاون» مصاحبه کرده است. نویسنده کتاب معتقد



حتی شعار نیرومند «بیمه سلامت برای همگان» هم نمی‌تواند طبقه کارگر آمریکا متحد گرداند، چه برسد به اینکه آنان را سازماندهی کند. بخش عمده‌ای از کار انتقادی اصلا نمی‌تواند از طریق سیاست انتخاباتی رخ دهد. مبارزه، دهه‌ها به طول خواهد انجامید، نه اینکه در چرخه‌ای دوساله به نتیجه برسد.

اما اگر رویای چیزی فراتر از چرخش دولت‌های ناهم‌اندیش، فراتر از دسته‌چک‌ها، حساب‌های بانکی و دستاوردهای مالی را در سر دارید، رویایی فراتر از سیاستی که فاشیست‌ها را در سویی و بیمه‌های خصوصی سلامت را در سوی دیگر می‌گذارد، این مبارزه باید برنامه شما هم باشد.

ایالات متحده آمریکا، ۱۵۰ سال قبل در کوران پیامدهای جنگ داخلی نیز شاهد نبردی به همین اندازه خطرناک برای تعیین سرنوشت خود بود. در حالی که

دستان طبقه کارگر

امروزه مفسران لیبرال و چپ‌گرا بیش از پیش به دوران «بازسازی»^{۲۸} به عنوان عصر روشنگری سیاسی می‌نگرند، بد نیست که درسی مهم از اثر کلاسیک مارکسیستی «بازسازی سیاه»، اثر دبلیو. ای. بی. دوبویز^{۲۹} درباره نژاد، طبقه و تجدید سازمان پیروان بگیریم. برخلاف تاریخ‌نگاری مرسوم، دوبویز معتقد بود که «دوران بازسازی، جنگی ساده میان نژاد سیاه و سفید در جنوب نبود»، بلکه مبارزه‌ای چندوجهی بود که سرمایه‌داران شمالی، مالکان کشتزارهای جنوبی و «جنبشی وسیع از کارگران» سفیدپوست و سیاهپوست را در هر دو منطقه دربر می‌گرفت. در طول جنگ‌های داخلی، حزب جمهوریخواه «آبراهام لینکلن» برنامه سرکوب شورشیان ایالت‌های مولفه جنوبی و نابودی برده‌داری را سازمان داده بود. اما در اواخر دهه ۱۸۶۰، در حالی که حزب تحت تأثیر «سلاطین ثروت و صنعت» قرار گرفته بود، بیش از پیش به مبارزه با کارگران سازمان‌یافته شمال معطوف شد. در همین حال، در آن سوی دیگر طیف سیاسی، «آندرو جانسون» آشکارا به نژادپرستی متوسل می‌شد و امیدوار بود به این وسیله اتحاد مردمی کاذبی میان مالکان کشتزارها، کشاورزان و کارگران، مبتنی بر

ایده برتری سفیدپوستان شکل دهد.

در اواخر قرن ۱۹، پیامد این جنبش دوگانه، نظام حزبی جدیدی بود که طبقه کارگر آمریکایی را به طرزی اصلاح‌ناپذیر بر اساس نژاد از هم گسسته بود. دوبویز می‌گوید آرمان «رادیکالیسم انسان‌گرایانه» (و حقوق مدنی سیاهپوستان) حزب جمهوریخواه در عصر طلایی^{۳۰}، «کاملاً به وسیله سرمایه و مالکیت در شمال مهار شد.» حزب اصلی مخالف، یعنی دموکرات‌های عصر طلایی، به طور سربسته و مبهم به نفع کارگران سفیدپوست شمالی و البته قاطعانه و محکم در برابر «ارتجاع و حق مالکیت جنوبی‌ها» ایستادگی کردند. ثمره این طبقه کارگر از هم گسسته، بیش از یک قرن سرکوب خشن کارگران، آپارتاید نژادی وحشیانه و سود بدون مانع سرمایه‌داران بود.

طی دو سال گذشته، دلچک عوام‌فریب دیگری در کاخ سفید دارد همان ترفندی که آندرو جانسون، ۱۵۰ سال قبل به کار بست را اجرا می‌کند، یعنی «بر اساس نژاد، تفرقه بینداز و بر اساس طبقه، حکمرانی کن»، در حالی که سرمایه‌ها به بانک‌ها می‌روند و به ما می‌خندند. باید این امتیاز را به حزب دموکرات امروز داد که بسیار بیش از جمهوریخواهان اواخر قرن ۱۹، متعهد به حفظ حقوق مدنی است. اما در حالی که حزب قدرتش را حول حومه‌های ثروت‌مند شکل می‌دهد، خطرات گسست طبقاتی به سبک عصر طلایی برجای می‌ماند. ائتلافی سیاسی به جلوداری کلانشهرنشین‌های مرفه که اطمینانی پارسامنه‌ها به آرمان‌های اخلاقی‌شان دارند، اما در عین حال به بخش‌های عمده‌ای از جماعت کارگر هم حساسیت فیزیکی دارند، همان حزب جمهوریخواه سال ۱۸۸۴ است و راهی به سوی آینده پیش پای ما نمی‌گذارد.

دوبویز نتیجه می‌گیرد: «تنها قدرت برای کوتاه کردن دست امپراتوری مالی در حال رشد در ایالات متحده، دموکراسی صنعتی^{۳۱} بود، یعنی رای و آگاهی در دستان طبقه کارگر، سفید و سیاه، شمالی و جنوبی.» در مبارزه در برابر قدرت سرمایه‌داری، دستان طبقه کارگر تنها چیزی است که می‌تواند ما را نجات دهد. این گزاره در سال ۱۸۶۸ و ۱۹۳۸ واقعیت داشت و در سال ۲۰۱۸ هم واقعیت باقی می‌ماند.

است که به دموکراسی بهای زیادی داده شده و شکل ایده‌آل دولت می‌تواند «پستوکراسی» یا نظامی باشد که رای کسانی که بتوانند دانش سیاسی خود را ثابت کنند (اصل صلاحیت)، ارزشمندتر از رای دیگران است. ۲۸. دوران پس از جنگ‌های داخلی آمریکا و پس از لغو برده‌داری بود. «آندرو جانسون» که پس از «آبراهام لینکلن» بر سر کار آمد، رهبران ایالات برده‌دار جنوبی را عفو کرد و آن‌ها مجدداً به دولت‌های ایالتی جنوب بازگشتند.

۲۹. (W.E.B. Du Bois): اولین آفریقایی آمریکایی که دانشگاه هاروارد دکترا گرفت. ۳۰. دهه ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰ در تاریخ آمریکا که نامی همچوآمیز برای دورانی است که سرشار از مشکلات اجتماعی، اما با روکشی فریب‌دهنده از طلا برای همه چیز بود. اگرچه این دوران را در فارسی دوران طلایی ترجمه کرده‌اند، اما (Gilded Age) در واقع به معنای «عصر روکش طلایی» است که در برابر وعده سیاستمداران به عصری طلایی (Golden Age) پس از جنگ‌های داخلی استفاده می‌شود.

۳۱. در دموکراسی صنعتی، کارگران در تصمیم‌گیری و مسئولیت‌های محل کار نقش موثر و قاطع دارند. این تصمیمات شامل سلسله‌مراتب و طراحی سازمانی نیز است. در دموکراسی مستقیم صنعتی کارخانه یا محل کار مستقیماً توسط افرادی که در آن کار می‌کنند اداره می‌شود (اداره شورایی در برابر مالکیت دولتی و خصوصی) و در نوع نمایندگی این دموکراسی، کمیته‌ها و شوراهایی مسئول رابطه میان مدیریت، اتحادیه‌های کارگری و کارکنان هستند.

منبع: ژاکوبین

اعتراض علیه فساد

فساد دولتی، حذف مخالفان و افزایش سن بازنشستگی
انگیزه‌های تازه‌ترین موج اعتراضی در روسیه است

دولت روسیه در پی افزایش سن بازنشستگی زنان از ۵۵ به ۶۰ سال و مردان از ۶۰ به ۶۵ سال است. اما از آنجایی که سن امید به زندگی در میان مردان ۶۶ سال است، این تصمیم دولت روسیه علاوه بر فساد مسئولان دولتی و حذف مخالفان، زمینه شکل‌گیری موج تازه‌ای از اعتراض‌های مردمی و سراسری را فراهم کرده است.

است که این امر بدون حمایت رییس‌جمهور ممکن نبوده است. البته لازم به ذکر است که نتایج نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد، کمتر از نیمی از روس‌ها معتقدند که اقدامات ولادیمیر پوتین علیه مقام‌های فاسد نتیجه‌بخش نیست، اما به طور کلی روس‌ها از مسیر حرکت کشورشان اطمینان دارند و از نفوذ هر چه بیشتر کشورشان در عرصه جهانی خوشنودند و از وضعیت اقتصادی‌اشان رضایت دارند. با این همه این لایحه منجر به بروز اعتراضات زیادی در این کشور شده و آتش خشم مخالفان پوتین را شعله‌ور ساخته است.

طی تظاهرات ماه جولای در مسکو، بیش از ۱۰ هزار نفر از تظاهرات‌کنندگان به خیابان‌ها ریختند و شعارهایی همچون «تزار برو» و «پوتین دزد است» سر می‌دادند. اگرچه پوتین در ماه مارس مجدداً برای ۶ سال دیگر انتخاب شد و ۷۶ درصد از آرای رای‌دهندگان را در میان حدود ۶۷ درصد از شرکت‌کنندگان در انتخابات به دست آورد اما منتقدان او بر این باورند که دلیل عمده پیروزی پوتین حذف مخالفان و رهبران اپوزیسیون بوده است؛ چراکه بر جسته‌ترین رهبران اپوزیسیون سیاسی روسیه در انتخابات حذف شده بودند و برخی از مخالفان بالقوه پوتین همانند ناولنی با بهانه‌های قانونی و انگیزه‌های سیاسی از حضور در کارزار انتخاباتی منع شده و مخالفان دیگر نیز به طرز مشکوکی جان خود را از دست داده بودند.

فساد در انتخابات روسیه در حال گسترش است. در حالی که پوتین کنترل رسانه‌های سنتی را حفظ کرده اما ویدیوهای انتخاباتی نشان می‌دهد صندوق‌های انتخاباتی در ایستگاه‌های رای‌گیری در راستای دخالت در نتیجه انتخابات به صورت آنلاین و ویروسی شده‌اند. الکسی ناولنی، رهبر اصلی مخالفان ولادیمیر پوتین که اجازه شرکت در رقابت انتخاباتی را نیافت، «تخلفات انتخاباتی» را محکوم کرده است. همچنین سازمان امنیت و همکاری اروپا تأکید کرده در انتخابات روسیه امکان «گزینش واقعی» وجود نداشته است.

یکی از جدی‌ترین اعتراضات منتقدان پوتین که سبب شده تجمعات اعتراضی پس از انتخابات و در زمان کنونی نیز ادامه

ده‌ها هزار نفر از مردم روسیه طی ماه‌های اخیر در سراسر کشور در تجمعات اعتراضی حضور یافته‌اند. انگشت اشاره رهبران جنبش‌های اعتراضی در روسیه رو به سوی کاخ کرملین است و آنها را متهم به اتخاذ سیاست‌هایی بر ضدمنافع ملی کشور می‌کنند. از جمله انتقادات مخالفان پوتین در روسیه، بحث انتخابات مدیریت شده، حذف رهبران اپوزیسیون و فساد سازمان یافته در این کشور است.

به گزارش بی‌بی‌سی، «الکسی ناولنی» از رهبران معترضان در روسیه که هم‌اکنون در حبس به سر می‌برد اظهار داشت که «پوتین و دولت او طی ۱۸ سال کل بودجه کشور را غارت کرده‌اند». وی همچنین اضافه کرد که «آنها پیش از پیروزی در انتخابات به مردم وعده دادند سن بازنشستگی به هیچ‌وجه افزایش نخواهد یافت اما اکنون سن بازنشستگی را ۵ سال افزایش داده‌اند و این حاکی از آن است که مقامات به حرف‌های مردم گوش نمی‌دهند و به آنها بی‌توجه هستند، بنابراین چنین رفتارهایی بدین معناست که اکنون زمان رفتن به خیابان‌ها است.»

الکسی ناولنی که از حضور در انتخابات ریاست‌جمهوری منع شده بود از اوایل امسال در زندان به سر می‌برد و مدت‌هاست به عنوان یکی از سردمداران مبارزه با فساد در روسیه شناخته شده و به نقض قوانین کشور متهم شده است. وی به دلیل ممانعت از حضورش در انتخابات روسیه، این انتخابات را تحریم کرد و از هوادارانش نیز خواست که در انتخابات حضور پیدا نکنند.

پیگیری شبکه‌هایی از معاملات خارجی و وام‌های کلان به ارزش ۲ میلیارد دلار، سرخ را به «ولادیمیر پوتین»، رییس‌جمهور روسیه رسانده است. افشای بی‌سابقه‌ای از اسناد نشان می‌دهد این مبالغ توانسته به شکل قابل توجهی باعث ثروتمند شدن نزدیکان پوتین شود. اگرچه نام شخص رییس‌جمهور در هیچ‌کجا ثبت نشده، اما اطلاعات به دست آمده الگویی را نشان می‌دهد که بر اساس آن دوستان و نزدیکان رییس‌جمهور به ثروتی کلان دست یافته‌اند. بدیهی



معارضان روسیه
این نکته را مطرح
کرده‌اند که طبق
اطلاعات سازمان
بهداشت جهانی،
متوسط سن هر
مرد سالخورده
روسی حدود ۶۶
سال است. این
بدین معناست
که اغلب مردان
این کشور تنها
یک سال پیش
از مرگ‌شان
می‌توانند از دوران
بازنشستگی خود
بهره ببرند

منبع:
نیوزویک

۶۵ سال خواهند رسید و دولت روسیه باید خود را برای ۴۰۲ میلیارد دلار کسری در پرداخت حقوق بازنشستگی در سال ۲۰۱۸ آماده کند.

پوتین هر گونه تاخیری در عملیاتی کردن این لایحه را غیر مسئولانه و این تصمیم را کاملاً درست و عادلانه دانسته بود. او پیش از پیروزی در انتخابات روسیه وعده داده بود که سن بازنشستگی به هیچ عنوان افزایش نخواهد یافت اما اکنون بر تصویب چنین لایحه‌ای مبادرت می‌ورزد و مردم روسیه این لایحه را به منزله خیانت به مردم این کشور می‌دانند و اقداماتی از این دست سبب شده که خشم مردم روسیه روز به روز نسبت به پوتین و سیاست‌هایش بیشتر شود. رئیس‌جمهور روسیه، پس از اعتراضات گسترده مردم به افزایش سن بازنشستگی و کاهش محبوبیتش طرح قبلی بازنشستگی را تعدیل کرده است.

رئیس‌جمهور روسیه گفته است که سن بازنشستگی برای زنان از ۵۵ به ۶۰ سال به جای ۶۳ سال افزایش پیدا خواهد کرد اما سن بازنشستگی مردان که ۶۵ سال در نظر گرفته شده بود به قوت خود باقی خواهد ماند.

در یک سخنرانی کم‌سابقه تلویزیونی رئیس‌جمهور روسیه گفت که این تغییرات به دلیل کمبود نیروی کار کشورش ضروری است.

رئیس‌جمهوری روسیه همچنین گفت که طرح افزایش سن بازنشستگی سال‌هاست که به تاخیر افتاده و خطر افزایش تورم و فقر را پیش می‌آورد و تاخیر بیشتر در این مورد غیرمسئولانه است. ولادیمیر پوتین در مورد تعدیل در اصلاحات مربوط به سن بازنشستگی زنان نیز گفت «زنان نه تنها بیرون از خانه کار می‌کنند بلکه خانه‌داری و مراقبت از فرزندان و نوه‌های خود را هم بر عهده دارند و نباید سن بازنشستگی آنها بیشتر از مردان باشد. همچنین زنانی که دارای سه فرزند یا بیشتر از آن هستند می‌توانند زودتر بازنشسته شوند.»

«دیمیتری مدودف»، نخست‌وزیر روسیه، پیش‌تر گفته بود انگیزه افزایش سن بازنشستگی نشان از این واقعیت است که مردم روسیه بیشتر عمر می‌کنند و زندگی فعال‌تری دارند. اما به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و مردم روسیه، مشکل این است که مردم روسیه بیشتر عمر می‌کنند و دولت باید پول بیشتری برای تأمین بودجه بازنشستگی صرف کند.

یابد، لایحه افزایش سن بازنشستگی در روسیه است. اکثریت مردم روسیه به اصلاحات پوتین در رابطه با حقوق بازنشستگی معترض هستند. اکثر مردم روسیه اظهار کرده‌اند که در کنار هزاران معترض در مسکو خواهند ایستاد تا به سیاست‌های پوتین در رابطه با به تعویق انداختن زمان بازنشستگی به حدود ۵ سال اعتراض کنند.

طرح بحث‌برانگیز پوتین که در آستانه میزبانی بازی‌های جام جهانی فوتبال مطرح شد بر افزایش سن بازنشستگی زنان از ۵۵ به ۶۰ سال و مردان از ۶۰ به ۶۵ سال تأکید داشت. این طرح منجر به بروز نارضایتی و نگرانی‌های متعددی در نیروی کار روسیه شد که می‌بایست در سن ۵۵ و ۶۰ سالگی بازنشسته شوند.

معارضان این نکته را مطرح کرده‌اند که طبق اطلاعات سازمان بهداشت جهانی، متوسط سن هر مرد سالخورده روسی تا حدود ۶۶ سال است. این بدین معنا که اغلب مردان این کشور تنها یک سال پیش از مرگ‌شان می‌توانند از دوران بازنشستگی خود بهره ببرند. متوسط سن زنان روسی نیز ۷۷ سال در نظر گرفته شده است.

پوتین طی چند هفته اخیر، امتیازاتی را به طرح اصلاحات بازنشستگی اضافه کرد اما این مساله نیز نتوانست از خشم گسترده مردم روسیه بعد از سال‌های بی‌ثباتی اقتصادی، جلوگیری کند؛ عموم مردم روسیه باید بار تلاش‌ها برای متعادل‌سازی بودجه را به دوش بکشند. کاهش امید به زندگی در روسیه به حدود ۶۶ سال برای مردان و ۷۷ سال برای زنان منجر به آن شده که اکثر مردم روسیه طول عمر کافی برای دریافت مستمری بازنشستگی خود نداشته باشند.

حدوداً ۱۰ هزار نفر از مردم روسیه علیه سیاست‌های پوتین در مسکو تظاهرات کردند و بر اساس اطلاعات دریافتی از یک مرکز نظرسنجی مستقل در روسیه، اکثر مردم کشور با این اعتراضات همسو و همدل بوده‌اند. هنگامی که در این نظرسنجی از آنها پرسش شده بود که آیا حاضر هستند علیه سیاست سن جدید بازنشستگی پوتین در شهرهایشان اعتراض کنند ۵۳ درصد آنها ابراز تمایل کرده بودند. این رقم از ۴۲ درصد در ماه جولای که در آن زمان اکثر روس‌ها می‌گفتند که تمایلی به حضور در تظاهرات خیابانی ندارند، افزایش یافته است.

اگر این لایحه که مورد حمایت قانونگذاران روسی در مجلس نیز هست به referendum گذاشته شود، ۷۷ درصد از مردم روسیه به آن رای مثبت نخواهند داد و تنها ۱۰ درصد هستند که خواهان تغییر سن بازنشستگی هستند.

حزب کمونیست روسیه، دومین حزب بزرگ این کشور در اقدامی نادر علیه سیاست‌های پوتین، رهبری اعتراضات را بر عهده گرفت. در حالی که این لایحه با حمایت اعضای مجلس روسیه تصویب شد. رای‌دهندگان که مخالف اینگونه سیاست‌های پوتین هستند عمدتاً از حزب کمونیست، محافظه‌کار و حزب لیبرال دموکرات روسیه (LDPR) هستند و به ترتیب ۶۸ درصد، ۷۸ درصد و ۸۴ درصد از طرفداران هر یک از این احزاب در مخالفت با این لایحه رای دادند.

این وضعیت قابل پیش‌بینی بود؛ چراکه روسیه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۹۰ نیز با کاهش چشمگیری در نرخ تولد مواجه بود، بدین معنا که تعداد بزرگسالانی که وارد بازار کار می‌شدند بسیار کم بود. با توجه به آمار سازمان ملل متحد، حدود ۲۰ درصد از مردم روسیه تا سال ۲۰۵۰ به





سیمون بلیث

ترجمه: آرام رجبی

ابریولدارها و طبقه متوسط؛ انفجار نابرابری‌ها

«شان‌تال موف»، فیلسوف بلژیکی و استاد دانشگاه وست‌مینستر لندن، «پوپولیسم چپ» را تئوریزه کرد؛ مفهومی کلیدی برای شناخت تحولات چپ رادیکال. او از بینشی مناقشه‌برانگیز در دموکراسی حمایت می‌کند. به عقیده شان‌تال موف، فیلسوف و الهام‌بخش حزب «فرانسه تسلیم‌ناپذیر» (La France Insoumise) مکرر بالاترین حد از پسا سیاست نئولیبرال را نشان داد: به همین دلیل تنها راه اپوزیسیون خیابان است.

چشم‌اندازی را به سوی جنبش سیاسی پوپولیست چپ‌گرا باز می‌کند. برای مثال، این واقعیت که گروه‌های ضد نژادپرستانه‌ای چون کمیته آداما (Adama) و کمیته رزا پارکس (Rosa-Parks) به معترضان حومه-شهری فرانسه ملحق شدند، بیانگر این امر است. این موضوع نشان می‌دهد در حال حاضر اتصالی بین یک فرانسه روستایی (آغازگر جنبش) و محله‌های کارگری یا فرودست وجود دارد. آنها متوجه شدند که منافع مشترک داشته‌اند. سوال اصلی اما اینجاست که این ادعاها چگونه بیان خواهند شد.

لازمه وجود راهکاری سیاسی برای این خیزش‌ها و پیام‌ها چیست؟

سخن «فرانسوا روف» نیز همین است. او می‌خواهد خرده بورژوازی روشنفکر و معترضان جنبش ایستاده در شب (Nuit Debout) را با جلیقه‌زدها متحد کند. اگر این دو جزء قادر به بیان خواسته‌های فمینیستی، ضد نژادپرستی و کارگری نباشند، فرصت و امکان تشکیل جریانی سیاسی از جناح چپ بسیار محدود خواهد بود.

آیا جلیقه‌زدها باید توسط یک رهبر سازماندهی شوند؟
نه لزوماً. هر چند یک رییس (حداقل نمادین)، به نظر من، توانایی یکپارچه کردن تأثیرات نهفته در خشم اجتماعی را دارد. آیا تاکنون جنبش سیاسی مهمی را بدون رهبر دیده‌ایم؟ نقش او می‌تواند به بسیج احساسات جمعی کمک کند؛ چرا که جنبش جلیقه‌زدها اهمیت احساسات در سیاست را یادآوری می‌کند. چیزی که تکنوکرات‌ها به کلی فراموش کرده‌اند.

آیا می‌توان آن را با جنبش پنج ستاره ایتالیا مقایسه کرد؟

در واقع ماهیت مبهم و افقی جریان جلیقه‌زدها، با حضور مکرر به عنوان تنها مخالف (رقیب)، ریشه‌های جنبش پنج ستاره را به یاد می‌آورد. همانند آن جنبش، این جریان نیز نه به راست و نه به چپ تعلق دارد و در حال حاضر شکلی متفاوت و ضدسیاسی به خود گرفته است. در واقع این حرکت دست ردی به احزاب سیاسی و ساختار سیاسی است. اگر جلیقه‌زدها راه‌حلی سیاسی برای حل این بحران نیابند ممکن است به سمت و سوی خطرناکی حرکت کنند. همانطور که در مورد جنبش پنج ستاره این اتفاق افتاد. این جنبش از زمان پیوستنش به دولت موضعی راست‌گرایانه در پیش گرفته است. این مساله‌ای است که جنبش جلیقه‌زدها، در صورت دوام، با آن مواجه خواهند شد.

آیا جنبش جلیقه‌زدها نوعی از پوپولیسم است؟

به وضوح می‌توان وضعیت پوپولیستی را مشاهده کرد. منظور از پوپولیست در واقع به وجود آمدن مرزی سیاسی بین «پایینی‌ها» یعنی «ما» مردم و «بالایی‌ها» یعنی همان «کاست» است. این مرز جدید حاصل ظهور مجموعه‌ای از مقاومت‌ها در برابر ۳۰ سال هژمونی نئولیبرالی است که موجب تاسیس یک پسادموکراسی شد. از مشخصه‌های این پسادموکراسی می‌توان به بحران نمایندگی سیاسی و بحران نظام اقتصادی نئولیبرالی اشاره کرد. قبل از هر چیز، شهروندان احساس می‌کنند که دیگر انتخاب خاصی میان پیشنهادات مختلف سیاسی ندارند. آنها دیگر تفاوت راست میانه با چپ میانه را تشخیص نمی‌دهند و با خودشان فکر می‌کنند که چرا باید رای داد. این یک جریان اساسی و مشترک در کل اروپای غربی است. این چیزی است که من آن را «توهم اجماع» می‌نامم: مردم تصور می‌کنند فراموش شده‌اند و می‌خواهند صدایشان شنیده شود. یکی از شعارهای «جنبش ضد ریاضت» اسپانیا (Indignados) این بود: «ما یک رای داریم، اما صدایی نداریم». در مرحله بعد این واکنشی به «لیگارشیزاسیون» جامعه است که خود را با انفجار نابرابری‌های اقتصادی، بین یک گروه ابریولدار و طبقه متوسط، نمایان می‌کند.

چرا کانون تمرکز جلیقه‌زدها مکرر است؟

این جنبش نمی‌تواند بدون تغییری بنیادین راه‌حلی بلندمدت داشته باشد. با این حال، سیاست «امانول مکرر» در جهت تقویت سیاست نئولیبرالی است که چالش فعلی را ایجاد کرده است. او اعتقاد دارد مشکل فرانسه کم‌کاری در حوزه اصلاحات، به‌ویژه در مساله دولت رفاه است. سیاست مدنظر او در جهت سیاست راه سومی است که توسط «تونی بلر» در انگلستان مطرح شد. رویکرد مکرر بالاترین حد از این پسا سیاست است. با توجه به اینکه رییس جمهوری است که به سختی انتخاب شد، اما با این حال موفق شد با به دست آوردن اکثریت قاطع نمایندگان، مجلس را خنثی و کار اعضای آن را مختل کند. در حقیقت، راهی جز خیابان برای مخالفت با سیاست دولت وجود ندارد.

جلیقه‌زدها به سمت کدام جریان سیاسی می‌توانند حرکت کنند؟

این شکل ضدسیاسی می‌تواند در جهت پوپولیسم راست یا پوپولیسم چپ تبیین شود. بر این باورم که جریان فعلی حوادث،

پی‌نوشت

۱. کاست ابتدای نام نظام طبقه‌بندی هندوها بود که افراد را از هم جدا می‌کرد. اما به طور کلی کاست به معنای گروه بسته و محدود است. در اینجا منظور موف گروه بسته و محدود ثروتمندان و طبقه حاکم لیبرال است.

منبع:

لیبراسیون، ۳ دسامبر
سال ۲۰۱۸



آندراس مانوئل لویز
اوبرادور
رئیس جمهور منتخب
مکزیک

ترجمه: روزبه آقاجری

غارت مکزیک به نام «خصوصی سازی»

«اوبرادور» رئیس جمهور چپگرا اول دسامبر ۲۰۱۸ قدرت را در مکزیک به دست گرفت. در این یادداشت، او درباره اینکه چگونه خصوصی سازی، مردم را غارت کرد و چطور همین موضوع موجب فراخوانی برای درهم شکستن نظم نئولیبرال شد سخن گفت.

راه آهن دولتی مکزیک [در سال ۱۹۹۵، جز اینکه خروجی و برآیند کار سرمایه گذاران حتی تأسیس یک خط راه آهن تازه نیست و برای هر چیزی که آن‌ها می‌خواهند، باید پول بپردازیم؟ چه به دست آوردیم از اجازه دادن نزدیک به ۴۰ درصد زمین‌های کشور برای استخراج طلا، نقره و مس؟ معدنکاران مکزیکی به طور متوسط ۶۰ برابر کمتر از معدنکاران کانادایی و آمریکایی درآمد دارند. شرکت‌ها در دوره کوتاه ۵ ساله از معادن مکزیک به همان اندازه‌ای طلا و نقره استخراج کرده‌اند که امپراتوری اسپانیا در طی سه قرن به دست آورد. ظالمانه‌تر اینکه تا همین اواخر این مواد معدنی را بدون پرداخت یک ریال مالیات استخراج می‌کردند. خلاصه اینکه داریم در میانه بزرگترین غارت منابع طبیعی در تاریخ مکزیک زندگی می‌کنیم. رها کردن زمین‌های کشاورزی، فقدان چشم‌اندازی در برابر چشم جوانان برای شغل یا آموزش و بیکاری فزاینده به نامنی و خشونت انجامیده که زندگی میلیون‌ها مکزیکی را ویران کرده است. در مجله (Mundo Ejecutivo) «آلخاندرو دس فاسیاس» گزارش داد که «موسسه ملی آمار و جغرافی (INEGI) و دفتر ثبت ملی اشخاص گم‌شده یا مفقود (RNPED) از ۱۷۵ هزار قتل و ۲۶ هزار و ۷۹۸ نمونه افراد گم‌شده در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵ خبر داده‌اند». آنچنان که دس فاسیاس می‌گوید: «این خشونت اثری بی‌حد و حصر بر دیگران می‌گذارد هنگامی که شامل افراد خانواده می‌شود.» به همین دلایل منطقی نیست فکر کنیم تحت چنین رویکرد اقتصادی و سیاسی نئولیبرالی که چنین سابقه ناموفقی دارد، می‌توانیم به فساد پایان دهیم. برعکس تازمانی که دگرگونی‌ای عمیق و رضایتبخش روی ندهد، مکزیک به همین مسیر فاجعه‌بار ادامه خواهد داد. مسیر فعلی مان تحمل ناشدنی است و ما به نقطه فروپاشی نهایی نزدیکیم. اقتصاد سیاسی مان امروز بازتابی از ناکامی‌های دوران رژیم دیاز (Porfiriato) در مکزیک در پایان سده نوزدهم، زمانی که رفاه اقلیتی بالاتر از نیازهای اکثریت در نظر گرفته شد، است. این آزمون شکست خورده در انقلاب مسلحانه به اوج رسید. در این زمان نباید گرفتار خشونت شویم بلکه باید از طریق عمل در انقلابی آگاهی‌بخش، با بیداری و سازماندهی مردمان محلی، مکزیک را از شر فساد که آن را تحلیل می‌برد، نجات دهیم. خلاصه اینکه در مقابل و به جای دستور کار نئولیبرالی که تنها اقلیتی ناچیز را بهره‌مند می‌کند، باید آگاهی‌ای تازه برپا کنیم که درستکاری را به عنوان راهی برای زندگی و حکومت اولویت دهیم و بار دیگر به ثروت اخلاقی، اجتماعی و مادی بزرگی را که از آن مکزیکی هاست، به دست بیاوریم. هرگز نباید این کلمات «خوزه ماریا مورلس» را در بیش از دو قرن پیش از یاد ببریم که «هم از غم و اندوه و هم از افراط کاری بکاهید».

از منظر بهروزی جمعی مان، سیاست غارت، فاجعه‌ای است که از شدتش کاسته نشده است. این مدل باب میل اقلیتی ناچیز از سیاستمداران فاسد و مجرمان یقه سفید طراحی شده است. همچنین این مدل در پی برآوردن نیازهای مردم یا پرهیز از خشونت و برخورد و به دنبال حکمرانی‌ای شفاف و درستکارانه نیست، بلکه در پی انحصاری کردن دم و دستگاه بوروکراتیک و وانهان اموال عمومی در دست‌های خصوصی است، با این ادعا که چنین کاری موجب کامیابی [همگان] می‌شود. نتیجه: اقتصادی هیولایی و نابرابری اجتماعی. مکزیک یکی از کشورهای دارای اختلاف شدید میان ثروتمندان و فقرا در جهان است. بنا بر مقاله‌ای که در سال ۲۰۱۵ «جراردو اسکپیول»، استاد دانشگاه و دانش‌آموخته هاروارد نوشت، ۱۰ درصد از مکزیکی‌ها ۴/۶۴ درصد از درآمد ملی را کنترل می‌کنند و یک درصد از مکزیکی‌ها ۲۱ درصد از ثروت ملی را در اختیار دارند. اما به شکلی چشمگیر، نابرابری در مکزیک دقیقاً در دوره نئولیبرالی عمیق شد و خصوصی سازی این امکان را برای آن فراهم کرد که بشدت رشد کند. در سال ۱۹۸۸ مکزیک جایگاه بیست و ششم را در میان کشورهایی با بیشترین میلیاردرها داشت اما ۴ سال قبل یعنی در سال ۱۹۹۴ مکزیک در جایگاه چهارم قرار گرفته بود آن هم درست بعد از ایالات متحد، ژاپن و آلمان. نابرابری اقتصادی امروز نسبت به دهه ۱۹۸۰ و شاید نسبت به دهه‌های قبل تر از آن بیشتر است؛ هرچند که نبود مستندات موثق چنین مقایسه‌ای را سخت می‌کند. اگرچه «اسکپیول» این موضوع را برجسته نمی‌کند، اما نابرابری در دوره سالیناس به اوج رسید، یعنی درست در زمانی که انتقال اموال عمومی به خصوصی‌ها به شدت‌ترین شکل خود رسید. تحت حکومت سالیناس، شکاف میان ثروتمند و فقیر بیش از هر زمانی پیش از آن عمیق تر شد. سالیناس پدر خوانده نابرابری مدرن در مکزیک بود. روشن است که خصوصی سازی آن دارویی نیست که طرفدارانش می‌خواهند به خورد ما دهند که اگر چنین بود، اثرات سودبخش آن باید تا الان قابل مشاهده می‌بود. در این مقطع منصفانه است از هواداران خصوصی سازی بپرسیم که چگونه مکزیکی‌ها از خصوصی سازی سامانه مخابراتی بهره‌مند شدند؟ آیا تصادفی است که در رابطه با قیمت و کیفیت، هر دو خدمات تلفن و اینترنت در مکزیک، جایگاه هفتم جهانی را دارد یعنی جایی بسیار پایین‌تر از دیگر اعضای سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD)؟ انحصار رسانه‌ای چه مزیت اجتماعی داشته است، جز برای ذی‌نفعان مستقیم آن؛ آن‌هایی که در ازای محافظت از رژیم فاسد از طریق کاستن از اقبال عمومی به نامزدهای مخالف ثروتی عظیم را انباشته بودند؟ ما چه به دست آوردیم از خصوصی سازی راه آهن ملی آشرت

منبع:
ژاکوبین



قلمرو فاد

فرهنگ

آیا هنوز طبقه وجود دارد؟

مروری بر آرای
آنتونی گیدنز به بهانه
انتشار ترجمه کتاب
«ساختار طبقاتی در
جوامع پیشرفته»

آینده جامعه طبقاتی

بازسازی مفهوم طبقه در کتاب ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته



محمد رضایی



جامعه شناس

کتاب «ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته» را می‌توان ادامه پروژه گیدنز در کتاب «سرمایه‌داری و نظریه اجتماعی مدرن» (۱۹۷۱)^۱ دانست که در آن به تحلیل مواجهه بزرگان جامعه‌شناسی مانند «مارکس»، «دور کیمر» و «وبر» با جامعه صنعتی می‌پردازد. حال، او در کتاب ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته با نگاهی به همان بحث، پرسش‌های مهمی را درباره وضعیت طبقات، نظریه طبقاتی و آینده جامعه طبقاتی پیش می‌نهد.

کتاب پر از مثال‌های فراوان برای فهم تفاوت‌های جوامع صنعتی بلوک شرق (مانند یوگسلاوی، چک و اسلواکی و لهستان) و غرب (مانند ایالات متحده، انگلستان، فرانسه و ژاپن) در زمان نوشتن آن یعنی اوایل دهه ۷۰^۲ است، اما این کتابی در عین حال نظری است. ویژگی کارهای گیدنز این است که در بیشتر آثارش به این ترکیب میان مصادیق تجربی و ابعاد مفهومی و نظری توجه دارد. بیراه نیست که او جامعه‌شناسی تلفیقی در نظر گرفته می‌شود. او مبنای همه تحلیل‌های خود را بر نظریه ساختمان‌شدن^۳ استوار می‌کند و آن‌ها را در این چارچوب نظری می‌بیند. گاه، این موضوع مدرنیته، در کتابی مانند «پیامدهای مدرنیته» و گاه، جامعه طبقاتی در کتاب ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته است.

گیدنز تکنیک جالبی در نظریه‌ورزی‌هایش دارد که در این کتاب هم دیده می‌شود. تقریباً همیشه پیش از آنکه مفهومی رایج در جامعه‌شناسی یا سنت‌های فلسفی را به کار گیرد، آن‌ها را اوراق و از نو سرهم‌بندی می‌کند. از همین رو، تحلیل‌های او به نحو خاصی راهگشاست. همیشه می‌توان انتظار منطقی تازه داشت، اگر مفاهیم یا سازه‌های علمی را در پهنای جهان واقعیت بدانیم. در این کتاب، چنانچه پیش‌تر گفته شد، گیدنز دست به بازنگری در مفهوم طبقه می‌زند. چه بسا پیش‌شرط نظریه ساختمان‌شدن همین است که با تغییر در حدود مفاهیم بتوان به تلفیق‌های تازه و مناسب دست زد. تا آنجا که به مفهوم طبقه مربوط می‌شود او این تغییر را در بستری از جامعه‌شناسی وبری انجام می‌دهد. جالب آنکه به‌رغم عنوان کتاب، او از «ساختمان‌شدن طبقه»^۴ سخن می‌گوید، نه ساختار طبقاتی.

ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته

- نویسنده: آنتونی گیدنز
- مترجمان: عسگر قهرمان پور، حامد اکبری
- تعداد صفحات: ۴۱۶
- قیمت: ۶۲ هزار و ۹۰۰ تومان
- انتشارات: تیسرا



مروری بر کتاب ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته

تلاش‌های ف

در این نوشته، یکی از دو مترجم کتاب «ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته» از نوع نگاه خاص «گیدنز» به مطالعات و ریشه‌هایی می‌پردازد که از آن‌ها تحلیل گیدنز از ساختار طبقاتی جوامع اروپایی به‌ویژه برآمده است. در این یادداشت، مترجم کتاب به درستی بر مفهومی اساسی در رویکرد گیدنز انگشت می‌گذارد و آن، ساختاریابی است؛ فرایند یا سازوکاری که مولد شکل‌های اجتماعی در جوامع مدرن است. کتاب «ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته» را عسگر قهرمان پور و حامد اکبری به فارسی ترجمه کرده و انتشارات «تیس» آن را منتشر کرده است.

طبقه، مفهومی است که در قرن بیستم ذهن بسیاری از جامعه‌شناسان را به خود مشغول کرد و همچنان یکی از ابزارهای تحلیلی موثر در تبیین قشربندی اجتماعی است. در اوج دوران جنگ سرد، مفهوم طبقه به کلیدی‌ترین مفهوم علمی در جامعه‌شناسی تبدیل شد که موضع جامعه‌شناسان در قبال آن، بیانگر دیدگاه و جهت‌گیری آکادمیک و حتی ایدئولوژیک آنان بود. به تعبیر «بورديو»، هیچ مفهومی تا دهه ۶۰ یا ۷۰ میلادی به اندازه مفهوم طبقه در کانون مباحثات علمی جامعه‌شناسی قرار نداشته است. ریشه مفهوم طبقه، به اندیشه‌های مارکس در تبیین تحولات

فهم این مفهوم در گرو درک نظریه ساختمان‌شدن است که در آن با تغییر در دو مفهوم کلاسیک ساختار و کنش و بازسازی آن‌ها در چارچوب دست‌کم نه جریان فلسفی و جامعه‌شناختی، به برداشتی از ساختمان‌شدن یا ساخت‌یابی می‌رسد که این دو را در ظرف زمان و مکان اجتماعی پیوند می‌زند.

برای گیدنز در این کتاب، طبقه وقتی خصلتی ساختمان‌پیدا می‌کند که سازوکارهای تحرک^۵ در همه اشکال توان‌ها و ظرفیت‌های بازار از نفس می‌افتد. از همین رو، او میان دو نوع ساختمان‌شدن مناسبات طبقاتی با واسطه^۶ و بی‌واسطه^۷ تمایز قائل می‌شود. اولی را توزیع شانس‌های تحرک تعیین می‌کند. متغیرهای مهمی مانند نیروی کار، مهارت‌ها و دارایی‌ها در این مناسبات نقش دارند. دومی اما ساختاری محلی‌تر یا به بیانی بهتر موقعیت‌مندتر دارد مانند تقسیم کار درون یک شرکت، مناسبات اقتدار و الگوهای مصرف. البته روشن است گیدنز در این بحث با مارکس و نظریه‌اش درباره طبقه مجادله می‌کند. از این گذشته، او به پیچیدگی‌هایی اشاره دارد و با آن نامحتمل بودن انقلاب در جوامع صنعتی مدرن را نشان می‌دهد.

یادمان باشد منظور گیدنز از جوامع پیشرفته همان جوامع صنعتی پیشرفته است. بنابراین از آغاز باید به این پرسش مهم نظر داشت که چرا خواننده ایرانی باید این کتاب را بخواند؟ یا شاید پرسش درست‌تر این باشد که خواننده ایرانی کتابی اینچنینی را چگونه می‌تواند بخواند؟ این کتاب از چند زاویه برای خواننده ایرانی می‌تواند مهم باشد. نخست، شیوه استفاده گیدنز از عناصر و بنیادهای نظریه‌ای که در شکل کاملش در جامعه‌شناسی او به نظریه «ساختمان‌شدن» معروف شده است. علاقه‌مندان به نظریه جامعه‌شناسی می‌توانند بهره‌های روشی برای مفهوم‌پردازی از این کتاب ببرند. دوم، این کتاب سرنخ‌های مهم نظری درباره مفهوم طبقه به دست می‌دهد. کیست نداند این مفهوم تا چه اندازه در جامعه‌شناسی ایران مناقشه‌برانگیز بوده است! با پیکره‌های مفهومی تازه گیدنز می‌توان از نو این بحث‌ها را صورت‌بندی کرد. تا آنجا که من می‌دانم مفهوم گیدنزی طبقه در تحلیل‌های داخلی در ایران به کار گرفته نشده است. سوم، کتاب پر از دلالت‌هایی است که دو ایده سوسیالیسم و کاپیتالیسم را به بحث می‌گذارند. از آنجا که این کتاب در اوایل دهه ۷۰ نوشته شده، درک درستی از مجادله این دو ایده در آن زمان و چه بسا فهم بهتر آن در نزد سیاست‌گذاران اجتماعی و اقتصادی در ایران به دست دهد.

افزون بر این، بعد نظری کتاب دلالتی دیگر به‌ویژه برای جامعه‌شناسان ایرانی دارد. او در مجادله‌ای نفسگیر با بزرگان جامعه‌شناسی به‌ویژه مارکس است. گویی در این هم‌وردی در پی نشان دادن این نکته است که جامعه زمانه او تفاوت‌هایی دارد که تحلیل آن و نظریه‌پردازی درباره آن را متفاوت از زمانه پدران بنیانگذار می‌کند. خوب، چه درسی از این بهتر! کتاب ساختار طبقاتی می‌تواند الهام‌بخش راهی باشد که با آن بتوان به تحلیلی تازه از جامعه ایران رسید. در این تحلیل می‌توان به یکی از تناقضات عمده‌ای اشاره کرد که گیدنز آن را در جوامع صنعتی آن زمان غالب می‌دید، یعنی مطالبه دموکراتیک برای برابری و گرانجانی نابرابری‌های موجود. امروز به‌ویژه با تحلیل اعتراضات صنفی و برابرخواهانه خیابانی گروه‌های شغلی گوناگون در ایران نگاه به این تناقض مرتبط به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت

1. Capitalism and Modern Social Theo
2. کتاب ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته در سال ۱۹۷۳ به چاپ رسید.
3. Structuration theory
4. class structuration
5. mobility
6. Mediate structuration
7. Proximate structuration

روزشمار زندگی گیدنز

- «آنتونی گیدنز» در ۲۸ ژانویه سال ۱۹۳۸ در آدمونتون لندن و خانواده‌ای پایین‌تر از یک خانواده طبقه متوسط به دنیا آمد.
- سال ۱۹۵۹ اخذ مدرک کارشناسی جامعه از دانشگاه هال
- مدرک کارشناسی ارشد از مدرسه علوم اقتصادی و سیاسی لندن (LSE)
- مدرک دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه کمبریج

کری برای فاسم طبقه



عسگر قهرمان پور



مترجم

۱۱

سرمایه‌داری پرداخته و با تکیه بر مفهوم «ساختاریابی» که از ابداعات نظری خود اوست، به تحلیل مساله ساختاریابی طبقه متوسط، پیدایش طبقه متوسط جدید و شکل‌گیری طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری می‌پردازد.

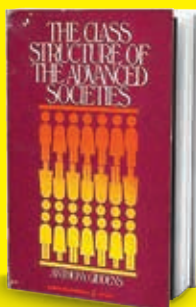
گیدنز در بخش دوم کتاب، فصولی را به تحلیل جوامع مبتنی بر سوسیالیسم دولتی اختصاص داده و مفاهیمی نظیر طبقه، حزب، ساختار نخبگان و صنعتی‌شدن را در این جوامع مورد ارزیابی انتقادی قرار می‌دهد. او بحث خود را با طرح نظریات حوزه تکنوکراسی، وضعیت طبقات در جوامع معاصر و اهمیت تحلیل طبقاتی برای جامعه‌شناسی پی می‌گیرد و با طرح مساله عقلانیت، تضاد طبقاتی، نئوسرمایه‌داری و به طبقه خاصی تعلق نداشتن، کتاب خود را به پایان می‌رساند.

او در چاپ‌های بعدی کتاب، بخشی را هم تحت عنوان پی‌نوشت به متن اصلی کتاب اضافه کرده که در آن تلاش می‌کند به انتقاداتی که توسط دیگران نسبت به این کتاب وارد شده، پاسخ دهد. مترجمان به عنوان نمونه دو نقد که توسط «لوییس کوزر» و «جان اوری» بر این کتاب نوشته شده را ترجمه کرده و در ابتدای کتاب جهت استحضار خوانندگان محترم، ارائه کرده‌اند. امید است کتاب حاضر گام مهمی در راستای آشنایی علاقه‌مندان و پژوهشگران اجتماعی با مفهوم طبقه و جایگاه تحلیل طبقاتی در جامعه‌شناسی باشد.

تاریخی و تحلیل ساختار اجتماعی برمی‌گردد. گیدنز معتقد است جامعه‌شناسی در بدو امر، به عنوان علم تبیین تغییرات اجتماعی در تقابل با اندیشه‌های مارکس شکل گرفت تا بتواند به روشی غیرایدئولوژیک و مبتنی بر واقعیات عینی، به تبیین تحولات تاریخی بپردازد. یعنی منازعه فکری میان مارکس و مخالفان او بر سر نحوه تبیین تحولات تاریخی، منشاء پیدایش جامعه‌شناسی بود.

ویژگی بارز گیدنز، تسلط کامل او بر آثار بنیانگذاران جامعه‌شناسی یعنی مارکس، وبر و دورکیم است. گیدنز در اکثر آثارش به‌ویژه در آثار اولیه خود که انطباق بیشتری با مباحثات آکادمیک جامعه‌شناسی دارد، بحث خود را عمدتاً با نقد آرای متفکران کلاسیک جامعه‌شناسی آغاز کرده و در ادامه، ضمن مرور برخی نظریات جدید، دیدگاه خود را نیز بیان و موضع خود را نسبت به دیگر نظریه‌پردازان قدیم و جدید جامعه‌شناسی، مشخص می‌کند.

گیدنز در کتاب «ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته» نیز کار خود را با نقد آرای مارکس و وبر آغاز کرده و در ادامه به نقد نظریاتی از «دارندورف»، «آرون» و «اوسوسکی» پیرامون طبقه می‌پردازد تا تلاش‌های فکری جامعه‌شناسان قرن بیستمی را در زمینه ارائه صورت‌بندی‌های نظری از مفهوم طبقه، نقد و تحلیل کند. او سپس به تحلیل مساله نخبگان و قدرت، ماهیت بهره‌کشی طبقاتی، ایجاد و توسعه نظام سرمایه‌داری و شیوه‌های نهادین اعمال قدرت در جامعه



- سال ۱۹۹۰ انتشار کتاب «پیامدهای مدرنیته»
- سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳ ریاست مدرسه اقتصادی لندن (LSE)
- مشاور «تونی بلر» و حزب کارگر بریتانیا به عنوان تنور یسین نظریه راه سوم
- سال ۲۰۰۹ انتشار کتاب «سیاست‌های مقابله با تغییرات آب و هوا»
- سال ۲۰۱۳ انتشار ویرایش هفتم کتاب «جامعه‌شناسی»
- سال ۲۰۱۴ اخذ مقام سلطنتی مادام‌العمر بارون و عضویت دائم در مجلس لردهای (اعیان) بریتانیا
- نویسنده ۲۴ کتاب و ۲۰۰ مقاله در حوزه جامعه‌شناسی

- سال ۱۹۶۱ تدریس فلسفه در دانشگاه لستر انگلستان
- سال ۱۹۶۹ اشتغال در دانشگاه کمبریج
- سال ۱۹۷۳ انتشار کتاب «ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته»
- سال ۱۹۸۲ انتشار کتاب جامعه‌شناسی
- سال ۱۹۸۵ بنیانگذاری انتشارات پولیتیکی (یکی از عمده‌ترین انتشارات در زمینه علوم اجتماعی)
- سال ۱۹۸۷ ادامه اشتغال در دانشگاه کمبریج به عنوان استاد تمام جامعه‌شناسی
- سال ۱۹۸۸ انتشار کتاب «راه سوم؛ بازسازی سوسیال دموکراسی»

طبقه خوانی در دانشگاه ایرانی

مطالعات طبقاتی در پژوهش‌های آکادمیک چه رویکردهایی داشته است؟

در این نوشته رویکردهای حاکم بر مطالعات طبقه در پژوهش‌های دانشگاهی در ایران پی گرفته می‌شود و نشان داده خواهد شد که چگونه آرام آرام فهم ما از مفهوم طبقه دقیق‌تر شده است، هر چند هنوز هم با کمبود پژوهش‌های تجربی در این حوزه روبه‌رویم.



جامعه‌شناسی ارزش‌های طبقاتی در ایران» است که در آن اشاره می‌شود: «طبقه را با معیار «اشتغال» تعریف و برای شناسایی طبقه بالا از معیار دارایی در کنار اشتغال استفاده می‌کند» (جلایی‌پور، ۱۳۹۶).

چنین رویکردی از آنجا که طبقه یا به عبارت دیگر تمایز طبقاتی افراد را از سویی صرفاً در ظاهری‌ترین تمایزها می‌بیند و از سویی دیگر کل جایگاه طبقاتی را به درآمد/دارایی فرو می‌کاهد، عملاً فهمی نارسا از مفهوم طبقه خواهد داشت.

رویکرد منزلت‌محور که آن را به شکلی تقلیل‌گرایانه یعنی آنطور که در تحقیقات ایرانی به اجرا در آمد، می‌توان رویکردی وبری خواند که در پی شناسایی شاخص‌هایی بود مانند تحصیلات، پایگاه شغلی و

رویکرد منزلت‌محور

جایگاه فرهنگی سیاسی‌شان و غیره. این رویکرد به شکلی پیچیده‌تر مفهوم طبقه را می‌فهمد و می‌کوشد عامل‌های غیراقتصادی اما دارای زمینه اقتصادی مانند تحصیلات و سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی (از منظر بوردیوی) را در تحلیل خود وارد کند. به دلیل همین درک پیچیده‌تر، تبیین‌های روشن‌تری را از رابطه میان گروه‌های اجتماعی سیاسی و پایگاه طبقاتی‌شان ارائه می‌دهد. برای نمونه در مقاله مهم «بررسی طبقه اجتماعی نمایندگان مجلس شورای اسلامی» (ساعی، ۱۳۷۷) کوشیده می‌شود که رابطه‌ای میان پایگاه شغلی، تحصیلات و سن نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی برقرار و از طریق آن، تغییرات در ترکیب نمایندگان واکاوی شود.

مقاله «رابطه طبقه اجتماعی و میزان نوگرایی در شهر یزد» (افشانی، ۱۳۹۳) موردی خاص از ترکیبی منزلت‌محور در مطالعه طبقاتی است. در این مقاله هر چند درآمد و تحصیلات در پیوند با یکدیگر شاخص‌های تمایز طبقاتی هستند اما وزن بیشتری به درآمد داده می‌شود. این گرایش را می‌توان در بسیاری از مقالات و پژوهش‌ها این حوزه نشان داد. افزایش وزن بیشتر به یکی از شاخص‌ها چیز عجیبی نیست اما گاهی می‌تواند ماهیت پژوهش را یکسر تغییر دهد.

در این رویکرد از آنجایی که شاخص‌های پیچیده‌تری به کار گرفته می‌شود، در کی پیچیده‌تر از تمایزهای طبقاتی وجود دارد اما موضوع این است که چنین رویکردی از نظر روشی گرایشی دل‌خواهانه به انتخاب این شاخص‌ها دارد و به شدت فردگرایانه است. برای نمونه در پژوهش ساعی به شکلی دل‌خواهانه از شاخصی مثل سن استفاده می‌شود در حالی ابداع معلوم نیست که چنین شاخصی چگونه می‌تواند نقشی در تمایز طبقاتی بازی کند و دوم اینکه در آن پایگاه طبقاتی به سادگی به موقعیت شغلی (یا حتی بدتر، عنوان‌های شغلی مثل روحانی، کشاورز و مانند آن) فرو کاسته می‌شود. تحصیلات قرار است به شکلی نقشی مانند سرمایه فرهنگی را بازی کند اما صرفاً به بازگویی پایه‌های تحصیلی فرو کاسته می‌شود (نک. ساعی، ۱۳۷۷). فردگرایی آن‌ها به این موضوع برمی‌گردد که معیارشان نه «رابطه» میان گروهی از افراد بلکه «وضعیت» این یا آن فرد با توجه به شاخص‌های مربوطه است.

به همین دلیل هر چند این پژوهش‌ها امیدبخش‌تر و چندسویه‌تر از پژوهش‌های درآمد/دارایی‌محور هستند اما

مطالعه در باره طبقات اجتماعی در ایران تقریباً هم‌زمان با نهادمند شدن جامعه‌شناسی در ایران پا گرفته و جالب است که برای نمونه یکی از اولین کتاب‌های منتشره در موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، کتاب «طرح روانشناسی طبقات اجتماعی» اثر «موریس هالبواکس» جامعه‌شناس مشهور فرانسوی به ترجمه علی محمد کاردان است. البته تأثیرات فعالیت‌های نظری حزب توده ایران و روشنفکران غیرحزبی سوسیالیست از مشروطه تا کودتا را نباید نادیده گرفت. بعد از دگردیسی مطالعات اجتماعی در ایران و چرخش از سنت فرانسوی به سنت آمریکایی در میانه دهه ۴۰ و پاگرفتن بی‌میلی عمومی به مفاهیمی که رنگ‌وبوی مارکسیستی داشتند، این مطالعات از مطالعات طبقاتی به بررسی قشربندی‌های اجتماعی – آن هم با پرشی بلند به تبیین آماری اقشار اجتماعی – فرو کاسته شد. این روند ادامه داشت تا دهه ۷۰ که زمان برآمدن رویکردهای متنوع‌تری در کنار مطالعات درآمد‌محور قشربندی اجتماعی است.

تنوع رویکردها به موضوع طبقه در علوم اجتماعی ایرانی هم‌پیوند است با جریان‌های کلی که بر آن چیره بوده‌اند؛ رویکرد وبری، انواع کارکردگرایی، کنش متقابل نمادین یا رویکردهای دیگر اما از لحاظ بررسی طبقاتی می‌توان آن‌ها را به چند رویکرد مشخص‌تر تقسیم کرد: رویکرد درآمد‌محور، رویکرد منزلت‌محور، رویکرد هویت‌محور، رویکردهای ساختاری. هر یک از این‌ها با تلفیق احتمالی‌شان سمت‌وسوی پژوهش‌های قشربندی و مطالعات طبقاتی – هر چند به این نام خوانده نمی‌شدند – را در دهه ۷۰ و ۸۰ تعیین می‌کردند. در آخر هم از رویکردهای آینده خواهیم گفت که یا هنوز صافاً به شکلی نظری در باره‌شان سخن گفته می‌شود یا تنها پژوهش‌هایی موردی در چارچوب آن‌ها انجام شده است.

رویکرد درآمد‌محور

رویکرد درآمد‌محور می‌کوشد از طریق تقسیم‌بندی عواید و دریافتی گروه‌های شغلی گوناگون آن‌ها را در «طبقه»‌های متفاوت قرار دهد و بعد می‌کوشد که ارتباط این «طبقه»‌ها را با متغیرهای اجتماعی دیگر مانند جنس یا میزان طلاق بسنجد. بخش قابل توجهی از مطالعات اجتماعی معاصر در ایران در چارچوب چنین رویکردی انجام شده است. در واقع بهتر است که این رویکرد را درآمد/دارایی‌محور خواند؛ چرا که در اکثر پژوهش‌ها شاخص‌هایی مانند درآمد افراد در کنار دارایی‌های آن‌ها مانند نوع مسکن و خودرو، مبنای طبقه‌بندی قرار می‌گیرد.

نکته قابل توجه در این نوع پژوهش‌ها آن است که هر چند به لحاظ نظری بر اینکه مفهوم طبقه می‌تواند برآمده از تقاطع وضعیت خانوادگی (درآمد و دارایی)، جایگاه شغلی و اقتصادی و حتی تصور ذهنی افراد از موقعیت‌شان باشد اما به شکلی عملی صرفاً از درآمد/دارایی افراد به عنوان شاخص استفاده می‌کنند. برای نمونه در پژوهشی با عنوان «رابطه بین طبقه اجتماعی دانش‌آموزان و میزان یادگیری آن‌ها» (مهرآیین، ۱۳۸۵) از چنین رویکردی استفاده می‌کنند. یا در مقاله «تأثیر طبقات اجتماعی در انتخابات ریاست جمهوری» (کریمی، ۱۳۹۵) نیز تمایز طبقاتی از طریق درآمد توضیح داده می‌شود. نمونه خاص‌تر چنین پژوهش‌هایی، مقاله «تحلیل

همان مشکلات و نارسایی‌ها را باز تولید می‌کنند.

موج چرخش زبانی و گفتمانی ۲۰ سالگی پس از اروپا در دهه ۷۰ به دانشگاه‌ها و فضای فکری ایران رسید و در آغاز دهه ۸۰ در پژوهش‌ها بازتاب یافت، موجی که موجد رویکرد تازه به مساله طبقه

رویکرد هویت‌محور

بود؛ رویکرد هویت‌محور.

بر خلاف دو رویکرد قبلی، رویکرد هویت‌محور اما اساساً از موضعی دیگر وارد بررسی و مطالعه طبقه می‌شد؛ انحلال آن. اگر دو رویکرد قبلی به شکلی نظری امکان این را در خود محفوظ می‌داشتند که از طبقه حرف بزنند، رویکرد هویت‌محور مفهوم طبقه را منسوخ فرض می‌کرد و از تکرار لایتنای هویت‌ها می‌گفت که نمی‌توان آن‌ها را زیر عبای مفهومی کلی و کلان مانند طبقه گرد آورد. این رویکرد بیش از همه برآمده از چرخش‌های ریشه‌ای پسا ساختارگرایانه و پسامدرن بود: طبقه مانند کلیتی ساختار یافته، چیزی جز روایتی کلان و به همین دلیل بی‌خاصیت و دست‌وپاگیر نبود که باید هر چه زودتر از شرش خلاص شد. هر چند پس از مدتی دزدکی مفهومی خاص جای خود را در میان این تکرار هویتی باز کرد (هویت طبقه‌ای) اما این رویکرد اساساً طبقه را به عنوان مفهومی سرکوبگر و کلی‌نگر نفی کرد. مقاله‌ای در سال ۱۳۸۱ به قلم یوسف ابادری و حسن چاوشیان با عنوان «از طبقه تا سبک زندگی؛ رویکردهای نوین در تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی» (چاوشیان و ابادری، ۱۳۸۱) منتشر شد که اوج مسیر گذر به رویکرد هویت‌محور را نشانه‌گذاری می‌کرد. پس از آن بود که باران سیل آسافروید آمد. پژوهش‌ها و مقالات چنان در پی واکاوی مفهوم هویت و فرهنگ در معنای سبک زندگی غرق شدند که این تصور به وجود آمد که به هیچ شکل دیگری نمی‌توان جهان اجتماعی را فهمید جز از طریق چنین رویکرد و چنان مفاهیمی. مطالعات فرهنگی هم به عنوان رشته‌ای نوپا و هم در مقام رویکردی خاص به جهان اجتماعی فرهنگی سرمدار و پیش‌تاز فتح آخرین سنگرهای روایت‌های کلان جامعه‌شناختی و مفاهیم مرتبط با آن‌ها بود. در راس این مفاهیم، مفهوم طبقه قرار داشت. تقریباً همه پایان‌نامه‌هایی که در حوزه مطالعات فرهنگی در دهه ۱۳۸۰ نوشته و مقالات پژوهشی که در این چارچوب منتشر شدند، نه تنها هیچ نام‌ونشان‌ی از مفهوم طبقه در خود ندارند بلکه به شکلی طراحی می‌شدند که در تقابل با پیشفرض‌های طبقه‌ای قرار داشته باشند. تمرکز این مطالعات بر فرهنگ مصرف و مصرف فرهنگی، عاملی مضاعف بود برای به حاشیه رفتن مطالعات طبقه در ایران. در واقع این تغییر پارادایمی به همان اندازه در به محاق رفتن مطالعات طبقه در ایران نقش داشت که زیر سوال رفتن و از دست رفتن اقتدار مطالعات پوزیتیویستی پیشین که بر پایه شاخص‌های درآمدی دارایی و تحصیلی انجام می‌شدند.

یکی دیگر از عامل‌های به محاق رفتن مطالعات طبقه را در این برهه می‌توان به جابه‌جایی نقطه تمرکز مطالعات فرهنگی اجتماعی از سپهر تولید به معنای کلی آن به سپهر مصرف خواند. هر قدر سپهر تولید، مکان ساختارها و روابط جمعی بود، سپهر مصرف مکان روابط و هویت‌های فردی در

نظر گرفته می‌شد. «چرخش زاویه تحلیل‌های اجتماعی از فعالیت‌های تولیدی به فعالیت‌های مصرفی، به معنای تعویض فرض بنیادی مربوط به شالوده تفاوت‌های اجتماعی و هویت اجتماعی است» (چاوشیان و ابادری، ۱۳۸۱).

اما تمرکز مطالعات فرهنگی بر طبقه متوسط را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ مگر می‌توان در کی از مفهوم طبقه نداشت و بخش بزرگی از مطالعات و پژوهش‌ها را بر فعالیت‌ها، افکار و سبک زندگی «طبقه» ای خاص متمرکز کرد؟ ساده‌ترین پاسخ به این پرسش می‌تواند تقریباً این باشد که «طبقه متوسط» برای مطالعات فرهنگی نه یک «طبقه» خاص که بیشتر «نامی» بوده بر آن مکان اجتماعی سیاسی که می‌توانست به بهترین شکل با پیشفرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و همچنین اهداف پژوهشی این رشته جور در بیاید و هماهنگ باشد. برای نمونه در پژوهشی با عنوان «بازنمایی هویت طبقه متوسط مدرن شهری در آثار مصطفی مستور» (حسینی سروری، ۱۳۹۲) شاید این تصور پدید آید که نخست قرار است برداشتی معین از طبقه متوسط ارائه و نشان داده شود که این طبقه دارای چنین ویژگی‌هایی است و سپس «بازنمایی» این ویژگی‌ها در آثار مصطفی مستور واکاوی شود اما اصلاً این‌طور نیست. صرفاً درباره موجودی شیخ‌وار به «نام» طبقه متوسط حرف زده می‌شود و در آخر آنچه در رمان‌های مستور تصویر شده به آن موجود نسبت داده می‌شود. در بخش بزرگی از آنچه «مطالعات بازنمایی» خوانده می‌شود، همین وضع برقرار است. ویژگی‌هایی به موجودی موهوم و تصویری به نام طبقه متوسط نسبت داده و سپس تلاش می‌شود که این ویژگی‌ها، در متن‌های شنیداری (موسیقی)، نوشتاری (آثار مکتوب) و دیداری (سینما) پی گرفته شود.

هر چند رویکرد هویت‌محور بیش از هر جای دیگر خود را در مطالعات فرهنگی نشان داد اما شکل‌های دیگری هم داشت. این رویکرد در شکل‌های دیگر خود تا حدی مفهوم طبقه را پذیرا شد و مدنظر قرار داد اما اهمیت آن صرفاً تا آن حد بود که در چارچوبی فرهنگی و در ارتباط با هویت درک شود. برای نمونه پژوهشی مانند «بررسی رابطه علی توسعه فرهنگی و عوامل اجتماعی موثر بر مصرف کالاهای فرهنگی در میان جوانان» (دارابی، ۱۳۹۵) مفهوم هویت برآمده از شکل مصرف فرهنگی را در مرکز مطالعه خود قرار می‌دهد و ظاهراً مساله طبقه را هم لحاظ می‌کند اما عمیقاً در چارچوب برداشت قبلی (درآمد/دارایی و تحصیلات) از طبقه باقی می‌ماند. در این نوع پژوهش‌ها، طبقه صرفاً به عنوان میزان دارایی افراد قرار است برای مشخص کردن وجه فرهنگی هویت آن‌ها به کار بیاید نه بیشتر.

رویکرد هویت‌محور از این لحاظ که توجهات را به سمت عناصر غیرساختاری و عاملیت‌محور جلب می‌کرد نادانسته کمک بزرگی به درک پیچیدگی مفهوم طبقه کرد اما خودش در عمل توجهی به اهمیت دستاوردش نداشت. برآمدن جریانی دیگر کم‌وبیش هم‌زمان با آن بود که باعث شد جنبه مغفول مانده از مفهوم طبقه در سطحی پیچیده‌تر طرح شود.

در اوج هژمونی مطالعات فرهنگی، کتابی منتشر شد که در آن، اساساً مفهوم طبقه به شکلی دیگر کاویده شده بود و همین آن را یک‌تنه در برابر سه رویکرد پیشین قرار می‌داد:

رویکرد ساختاری

منابع:

- مهرآیین، محمدرضا و مسعود عبدی (۱۳۸۵)، «رابطه بین طبقه اجتماعی دانش‌آموزان و میزان یادگیری آن‌ها»، فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، شماره ۷، صص: ۱۵۶ تا ۱۷۶
- کریمی، علی (۱۳۹۵)، «تائید طبقات اجتماعی در انتخابات ریاست‌جمهوری»، مجله مطالعات آینده‌پژوهی و سیاستگذاری، دوره دوم، شماره ۴
- جلالی‌پور، حمیدرضا و خیام عزیزی‌مهر (۱۳۹۶)، «تحلیل جامعه‌شناختی ارزش‌های طبقه‌ای در ایران»، مجله مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۴، شماره ۲، صص: ۳۱۹ تا ۳۴۶
- ساعی، علی (۱۳۷۷)، «بررسی طبقه اجتماعی نمایندگان مجلس شورای اسلامی»، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۸، صص: ۶۴ تا ۷۲
- افشانی، سیدعلیرضا (۱۳۹۳)، «رابطه طبقه اجتماعی و میزان نوگرایی در شهر یزد»، مجله علوم اجتماعی (دانشگاه فردوسی مشهد)، دوره یازدهم، شماره ۱، صص: ۵۲ تا ۷۲
- چاوشیان، حسن و یوسف ابادری (۱۳۸۱)، «از طبقه اجتماعی به سبک‌های زندگی؛ رویکردهای نوین در تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی»، مطالعات جامعه‌شناختی، شماره ۲۰، صص: ۲۱ تا ۳۱

کتاب «طبقه و کار در ایران». در این کتاب، فرهاد نعمانی و سهراب بهداد، چارچوب تحلیل‌شان را رویکرد «اریک اولین رایت» متفکر نئومارکسیست آمریکایی قرار داده بودند؛ کسی که بر پایه دستاوردهای نظری متأخر در جامعه‌شناسی و بسط دستاوردهای نظری «نیکوس پولاتزاس» کوشیده بود تحلیل طبقاتی را جانی تازه بخشد.

اریک اولین رایت خود نقطه اوج موج احیای مطالعات طبقاتی بعد از دهه‌ها رکود بود. اما رایت چه کرد؟ کار مهم او، فراهم کردن امکان مطالعه «تجربی» طبقه از منظری چندسویه‌نگر بود. در رویکرد او به جای و در کنار مفاهیم سنتی کار مولد و کار نامولد یا به شکلی جامعه‌شناختی‌تر کار یدی و کار فکری، مفاهیمی مانند جایگاه طبقاتی در مناسبات طبقاتی به میان می‌آمد و به دنبال آن مفهوم ساختار طبقاتی. همپیوندی مناسبات مبادله (در سطحی پایین‌تر، مصرف) و تولید در تحلیل طبقاتی اهمیت می‌یافت به جای اینکه صرفاً بر جایگاه‌ها در روابط تولید تمرکز شود و مفاهیمی در تقاطع این‌ها مطرح می‌شد که دستکم در تحلیل طبقاتی سنتی مارکسی جدی تلقی نمی‌شدند یا اهمیتی کمتر داشتند؛ اجبار، توافق و همچنین قدرت. مجموعه اینها، تحلیل اولین رایت را به نوع نئوبری تحلیل طبقاتی نزدیک می‌کرد. خود اولین رایت می‌گفت که «هیچ نکته انحصاراً مارکسیستی در ادعاهای تبیینی چنین تحلیل طبقاتی‌ای وجود ندارد. آنچه مردم به دست می‌آورند» و «آنچه باید انجام دهند تا این داشته‌ها را به دست بیاورند» بسیار شبیه مفهوم شانس‌های زندگی است که تحلیلگران وبری طبقه نیز از آن سخن می‌گویند. آنچه چنین تحلیلی را مشخصاً مارکسیستی می‌کند، شرح ساز و کارهای معینی است که استثمار خوانده می‌شود» (رایت و دیگران؛ ۱۳۹۵: ۴۶).

بازیابی مفهوم مارکسیستی طبقه و بسط نظری آن در کار اولین رایت به «نعمانی و بهداد» این امکان را داد که با رویکردی بسط یافته‌تر به تحلیل طبقاتی بپردازند؛ رویکردی رابطه‌ای. آن‌ها در بخش چارچوب نظری کتاب خود نوشتند که «از این‌رو مطالعه طبقه به منزله مفهومی رابطه‌ای و امکانات متمایز زندگی، فقط با داده‌های شغلی‌ای میسر است که دربردارنده محورهای طبقاتی سه‌گانه مالکیت و سایل تولید، اقتدار و مهارت‌ها باشد» (بهداد و نعمانی؛ ۱۳۸۷: ۵۸). این رویکردی تازه به مطالعات طبقاتی در علوم اجتماعی ایرانی بود که می‌کوشید با تلفیق رویکردهای نئومارکسیستی و نئوبری تبیینی پیچیده‌تر از این مفهوم ارائه کند؛ کاری که هم از رویکردهای درآمد/دارایی محور و منزلت محور فراتر می‌رفت و هم می‌کوشید سویه‌هایی از دستاوردهای رویکرد هویت محور را در تحلیل خود بگنجانند.

هر چند در عمل چه بسا بهداد و نعمانی به شکلی محدود توانستند این پیچیدگی را در خود پژوهش تبیین کنند اما کارشان فضای تازه‌ای را نوید می‌داد که می‌توانست مطالعات طبقه را در ایران به سطحی دیگر فراببرد. البته پیش از انتشار این کتاب، پژوهش‌های انگشت‌شماری وجود داشتند که تا حدی به چنین رویکردی نزدیک بودند اما به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها در سطح این کتاب قرار داد. برای نمونه مقاله

«جایگاه و نقش نیروها و طبقات اجتماعی در ایران» نوشته بهمن کشاورز تلاشی بود برای به کارگیری نظریه طبقات پولاتزاس که یکی از منابع رویکرد رایت به حساب می‌آمد، اما این پژوهش پرسش‌های بسیاری را درباره نقش توافقات بینا طبقاتی و نقش دولت در آن‌ها نادیده می‌گرفت یا مساله اقتدار اساساً مورد توجه‌اش نبود (کشاورز، ۱۳۹۰).

هنوز مطالعات تجربی دیگری بر پایه این رویکرد انجام نشده یا در جست‌وجوهایم به آن‌ها برخوردیم اما می‌توان امیدوار بود که انجام چنین پژوهش‌هایی بتواند درک عمومی و دانشگاهی ما را نسبت به مفهوم طبقه در چارچوب تحلیلی اجتماعی، عمیق‌تر و چندسویه‌تر کند. با این وجود این پایان کار نیست. می‌توان جوانه رویکردهای نوینی را نشان داد که نوید برخوردی حتی چندسویه‌تر و عمیق‌تر با مفهوم طبقه را در خود دارند. در آخر یکی از این رویکردها را صرفاً اشاره‌وار معرفی می‌کنم.

رویکردهای آینده

مطالعات و پژوهش‌هایی که در جهان انگلیسی زبان حول سنت رئالیسم انتقادی صورت گرفته و در ایران جز چند متن نظری چیز دیگری از آن ترجمه نشده، این نوید تازه هستند. پژوهشگران این رویکرد می‌کوشند با فهم لایه‌بندی شده از واقعیت اجتماعی و ایجاد همپیوندی‌ای تازه میان ساختار و عاملیت - اصل دوم در رویکرد ساختاری نمودی کمرنگ دارد - درکی روشن‌تر و تبیینی بسط یافته‌تر از آن واقعیت ارائه کنند. برای نمونه در مقاله «طبقه به مثابه متغیر، طبقه به مثابه ساز و کاری مولد» (Higgs and other, 2004) کوشیده می‌شود که طبقه به مثابه ساز و کاری مولد (generative mechanism) درک شود که می‌تواند سطحی از پدیدارها را تولید کند و باید در کنار ساز و کارهای دیگر لحاظ شود. اما این تنها یک سطح از تحلیل را شکل می‌دهد. سطح دیگر ساختارهایی را لحاظ می‌کند که از چنان ساز و کاری برآمده‌اند. در چنین تحلیلی به واقع دلایل (reason) فرد نیز اهمیت می‌یابند و لحاظ می‌شوند. بدون شک پیچیدگی چنین رویکردی بسیار بیشتر و امکان طراحی پژوهش‌های تجربی مرتبط با آن سخت‌تر است اما می‌توان انتظار داشت نتایج آن، فهم ما را از مفهوم طبقه دقیق‌تر کند.

نتیجه

در این مقاله کوشیده شد رویکردهای کلی به مطالعات طبقه در ایران با ذکر نمونه‌هایی بازنشانی شوند و این، خودگامی در جهت مشخص کردن میدان این نوع از مطالعات به‌ویژه پژوهش‌های دانشگاهی است. بدون شک می‌توان پژوهش‌هایی دیگر را در بیرون از آکادمی معرفی کرد که به این یا آن شکل رویکردهای بالا را به کار گرفته‌اند اما می‌توان نشان داد که بیرون از چارچوب این چند نوع رویکرد نخواهند بود. این گام کوچک اگر توانسته باشد مختصات این شکل از مطالعات و رویکردهای فعال در آن را تا حدی نشان دهد، در کار خود موفق بوده است.

پی‌نوشت

۱. جدا از متون گوناگون که به شکلی مبهم از «طبقات مردم» حرف می‌زدند، یکی از متون مهم درباره طبقات در ایران مجموعه تزیه‌هایی است که به تزیه‌های حیدرخان عمواغلی مشهور است و در واقع یکی از چند متنی است که در آن کوشیده می‌شود شرایط طبقات و جایگاه آن‌ها در رابطه با نهادهای قدرت بررسی شود. متن دیگر که اهمیتی اساسی دارد، کتاب «انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان» نوشته آوتیس سلطانزاده است.

نقد و بررسی کتاب زندگی روزمره تهیدستان شهری

درس‌تایش آن‌فعال

محمد کریم آسایش

پژوهشگر شهری

کتاب «زندگی روزمره تهیدستان شهری» را می‌توان دومین اثر جدی در زمینه تهیدستان شهری در ایران، پس از کتاب کلاسیک «سیاست‌های خیابانی: جنبش تهیدستان در ایران» نوشته آصف بیات، خواند و از این جهت کاری بسیار ارزشمند است اما با این وجود، نقدهایی به این کتاب وارد است که این مطلب برخی از مهمترین آن‌ها را برمی‌شمارد.

جهت شناسایی اقتصادی سیاسی دولت‌های نهم و دهم، مفهوم «خیریه‌ای شدن بقا» و ارزیابی خیریه‌ها به عنوان ابزارهای دولت برای مستضعف‌زدایی و مستحق‌زدایی و «خودمانی‌سازی بازار» و تحلیل سازوکارهای کالایی‌سازی سپهرهای زیستی و شیوه‌های غیررسمی بازار و دادوستد میان تهیدستان بسیار موفق عمل کرده است.

کتاب همچنین توصیف درخشانی از زیست موتورسواران معیشتی داشته که این فصل از کتاب را به یک مطالعه قابل توجه تبدیل کرده - با توجه به اینکه این مطالعه‌ای نو و بکر نیز است - و توصیف موقعیت آن‌ها در دل منازعه قدرت در خیابان که یکی از نقاط برجسته کتاب است: «تهران در سال‌های پس‌وپیش از آزادسازی قیمت‌ها (۱۳۸۹) شهری بحران‌زده بود. صحنه نمایش این بحران هم خیابان بود؛ جایی که «فتنه‌گران خیابانی»، «کارگران زیست معیشتی خیابانی»، «زنان خیابانی»، «کودکان خیابانی»، «متکدیان» و «ولگردان خیابانی» همگی تهدیدی برای نظم سیاسی و فرهنگی شهر تلقی می‌شدند. «طرح انضباط اجتماعی» پلیس اقدامی عملی و «علمی» برای مقابله با بسیاری از این ناپسامانی‌ها بود. قرار شد پلیس همان‌گونه که «خطر املاک فرسوده و مخروبه و آلوده» را دفع و از «تخلیه زباله» جلوگیری می‌کند و آلودگی را

پیش از انتشار کتاب علیرضا صادقی، آثار چندی در مورد مطالعه زندگی فرودستان منتشر شده که مهمترین آن‌ها عبارتند از مقاله «جرم مجازات» از محمد مالجو، پایان‌نامه «زنان و تحولات سکسوالیته در ایران معاصر، یک مردم‌نگاری چندمیدانه در انسان‌شناسی امور جنسی» از سپیده ثقفیان که پژوهشی بود با تاکید بر تجارب جنسی در محله دروازه غار تهران، پایان‌نامه «تقلا با سرنوشت، زندگی در جهان رنج مادری: بررسی انسان‌شناختی زنان آسیب‌دیده محله لب‌خط (شوش - شبیر) تهران» از طراوت مظفریان، پایان‌نامه «مردم‌نگاری کودکان کارگر مهاجران افغانستانی به تهران» از سپیده سالاروند، کتاب «کارگران بی‌طبقه: توان چانه‌زنی کارگران در ایران پس از انقلاب» از علیرضا خیراللهی و پژوهش «تدوین سیاست‌های اجرایی برای استفاده از روزبازارهای شهری در ایجاد مشاغل شایسته» از انجمن دیده‌بان مدنی یک‌شهر به سفارش وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی درباره دستفروشان بساط‌گستر. اما «زندگی روزمره تهیدستان شهری» را می‌توان یک نقطه عطف در کنار آثار دیگر؛ چه در زمینه پایان‌نامه‌ها و چه مقالات در دوره اخیر در زمینه مطالعات فرودستان خواند.

کتاب در طرح موضوع‌هایی چون «پوپولیسیم نئولیبرال»





کتاب «زندگی
روزمره تهیدستان
شهری» را
می‌توان یک
نقطه عطف در
کنار آثار دیگر؛
چه در زمینه
پایان‌نامه‌ها و
چه مقالات در
دوره اخیر در
زمینه مطالعات
فروdstان خواند

۱۱

مقدمه و نظریه بر خوانش منفعل از سوژگی تاکید می‌کند. سوم آنکه در گزینش هایش نیز روایت‌های انفعال را بر روایت‌های فعال ترجیح می‌دهد و موارد کنشگری فعال را یا حذف یا حاشیه یا در لابه‌لای روایت‌ها پنهان می‌سازد. برای مثال وقتی به هفت‌تپه اشاره می‌کند، تنها بخش در ماندگی در پرداخت بدهی‌های نسیه را بیان می‌کند و کاری با اعتصابات و اعتراضات آنها در مقاطع سال‌های ۸۶، ۸۸ و ۸۹ ندارد یا اشغال فضای پاساژها توسط تهیدستان تنها اشاره‌ای مبهم و بسیار گم در روایت‌هاست یا روایت‌های اعتراض‌های فعال در مورد مسکن مهر در حاشیه بخش مسکن طرح می‌شود. در مطالعه به گفتارهای فرهنگی و ایدئولوژیک قدرت در مواجهه با تهیدستان بسیار پرداخته شده اما کلمه‌ای درباره گفتارهای فرهنگی ضد قدرت توسط تهیدستان یا حامیان آنها وجود ندارد، در حالی که ترویج اشکال جدید گفتار فرهنگی مقاومت در بین تهیدستان از جمله موسیقی رپ یا گرافیتی در همین دوران اتفاق افتاده است. در بحث از خیریه‌ها با آنکه به سازمان‌های مردم‌نهاد مدرن که روشی متفاوت از خیریه‌های سنتی دارند اشاره شده اما تنها در حد ذکر همین عبارت اکتفا شده و رویکرد مطالبه‌گرانه و کنشگرانه برخی از این سازمان‌ها نظیر جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) مورد بررسی قرار نگرفته است.

دومین ضعف اثر، فقدان توجه به نظریات مطالعات فروdstان و نظریات (informality) است. جای مرور دیدگاه‌های نظریه‌پردازانی چون «گایتری چاکرواتی اسپیواک» و «روی» در این میان خالی است. همچنین گرچه به «آنتونیو نگری» به عنوان یکی از صاحب‌نظران آتونومیسیم چند ارجاع صورت گرفته اما جایگاه نظریه آتونومیسیم در مطالعه مشخص نیست و همینطور نظریه پوپولیسم «ارنستو لاکلاو» نیز به‌رغم فکت‌های موجود در پیمایش‌ها که نشان از شکل‌گیری خواست پوپولار در برابر دیگری (دولت) دارد، اما در خوانش محافظه‌کار مطالعه حاشیه رفته تا معنای سیاسی آن کمرنگ شود.

یکی از نقاط ضعف دیگر اثر بر خلاف کار بیات، به هم‌ریختگی روایت‌هاست. در اثر بارها روایت‌های مرتبط با یک بخش یا مبحث در لابه‌لای بخش‌بندی‌های دیگر آمده‌اند که از انسجام روایت‌ها و پیگیری آن بر اساس موضوع می‌کاهند. در حالی که اثر بیات، روایت‌ها بر اساس موضوع کاملاً دارای نظم بودند و بحث بیکاران، دست‌فروشان، سکونتگاه‌های غیررسمی و تصرف املاک هر یک فصولی خاص را به خود اختصاص داده بود و البته همین به هم‌ریختگی روایت‌ها نیز با نگاهی بر مبنای خوانش سوژگی منفعل طراحی شده است. در لابه‌لای روایت‌ها، روایتی از کنش اعتراضی جمعی یا درگیرانه طرح می‌شود، اما به نحوی که ظاهراً نباید جلب توجه کند.

این چیدمان گرچه دغدغه و ادعای نگرش به تهیدستان از منظر سوژگی را دارد اما با صورت‌بندی منفعل و خوانشی محافظه‌کار، انفعال را به جای سوژگی نظریه‌پردازی می‌کند. کتاب حتی از خوانش «ارناندو دسوتو» در «راه دیگر» که بر مبنای نظری نئولیبرال نگاشته شده، محافظه‌کارتر است. دسوتو تاکید ویژه‌ای در روایت‌هایش بر نقش تشکله‌ها و تضادها دارد، حتی روایت‌هایش با نگاهی کارآفرینانه به تهیدستان نیز آنها را فعال می‌نگرد، نه مغلوب اما آنچه بیشتر در اثر صادقی شاهدیم، شرح و بیان فلاکت‌های تهیدستان به روایت خودشان یا دیگران است تا کنش‌ها یا ابتکار عمل‌هایشان.

از «سیما و منظر شهری» می‌زداید، برای «جمع‌آوری معتادان و متکدیان و توزیع کنندگان مواد مخدر و اشرار»، «ساماندهی گاری‌های دستی باربر»، «رفع سد معبر»، «جلوگیری از تردد موتورسیکلت‌ها و خودروهای سواری حامل بار»، «اعمال قانون در مورد خودروها و موتورسیکلت‌های متخلف» و برخورد با «اخلالگران نظم و امنیت» نیز اقدام کند.

در کتاب همچنین با آمارها و روایت‌های جالب توجهی در خصوص سوداگری و تخلفات شوراهای شهر و شهرداری‌ها در زمینه ساخت‌وسازهای غیرمجاز و تغییر کاربری‌ها، تحلیل تحولات رانت تراکم‌فروشی و همپیوندی‌های اقتصاددانان نئولیبرال با برخی روحانیون محافظه‌کار و دستگاه‌های دولتی و گفتارهای پوپولیستی دولت و حامیان آن در تضعیف سیستماتیک تهیدستان و بازاری‌سازی جامعه مواجه می‌شویم.

تحلیل این هم‌پیوندی در قالب مفهوم «پوپولیسم نئولیبرال» به خوبی با مقایسه آن با نمونه‌های مشابه نظیر «کارلوس منیم» در آرژانتین، «آلبرتو فوجی موری» در پرو، «کارالا» در برزیل، «لخ والسا» در لهستان و «یلتسین» در روسیه صورت گرفته تا نشان دهد برخلاف تبلیغات رایج، رییس دولت‌های نهم و دهم در ایران را نباید و نمی‌توان با «هوگو چاوز» در ونزوئلا، «اوا مورالس» در بولیوی، «خوزه موشیکا» در اروگوئه و در نهایت «سنت» و نمونه‌های پوپولیسم چپ در جهان مقایسه کرد.

کتاب همچنین در تحلیل سعی داشته تا عوامل ساختاری در بحث دولت، سیاست‌های اقتصادی و سیاست‌های اجتماعی و حتی سیاست‌های جهانی (نظیر بانک جهانی) را همواره یادآور شود.

اما این اثر دارای نقاط ضعفی نیز است. نخستین نقطه ضعف و مهمترین آن که ریشه در مبنای نظری آن دارد، گنگی مرزها و معنای «پیشروی آرام» و آغتشگی آن با «استراتژی‌های بقا» و در نهایت سیاست‌زدایی از سوژگی است. این موضوع در کار «آصف بیات» هم دیده می‌شود. ابتدا بیات در «سیاست‌های خیابانی» هر اقدام روزمره تهیدستان حتی رشوه‌دهی آنها را واجد معنای «پیشروی آرام» برمی‌شمارد و سپس بین جنبش تهیدستان و انقلاب مردمی سال ۵۷ گسست جدی برقرار می‌کند؛ امری که فقط مختص به تهیدستان نیست و در «کارگران و انقلاب» در ایران نیز درباره طبقه کارگر چنین ادعایی را دارد، روایتی از رابطه کارگران و انقلاب که آصف بیات و والتین مقدم مبلغ آن هستند و بر سوژگی منفعل طبقه کارگر دلالت دارند. این خط نظری در اثر بعدی بیات یعنی «زندگی به مثابه سیاست» تکامل می‌یابد و در تداوم سیاست‌زدایی از سوژگی، واژه «ناجنبش‌ها» بر ساخته می‌شود تا دیگر هر چیز را بتوان زیر چتر آن تفسیر کرد.

همین نظریه در کار صادقی نیز تداوم یافته، مضاف بر آنکه صادقی سه ویژگی دیگر را نیز می‌افزاید. نخست آنکه مرزهای تهیدست و «لمین» را بر خلاف بیات، مخدوش می‌سازد و حتی برای خدشه بدون مبنای استدلالی و نظری به اشاره‌ای به «فرانتس فانون» در مورد نقش انقلابی لمپن پرولتاریا اکتفا می‌کند؛ غافل از اینکه «فانون» این نقش را در رابطه با مبارزات ضد استعماری و رهایی بخش ملی می‌بیند، نه در قالبی انتزاعی و کنش‌های روزمره لمپن‌ها، و رای سیاست طبقاتی یا سیاست رهایی بخش ملی. دوم آنکه از ابتدا و در

«زندگی روزمره تهیدستان
شهری (۱۳۹۲-۱۳۹۰)»

- نویسنده: علیرضا صادقی
- تعداد صفحات: ۲۸۶
- قیمت: ۳۵ هزار تومان
- انتشارات: نشر آگاه



کتاب‌های ماه

V

دموکراسی‌ها چگونه می‌میرند؟

- نویسنده: استیون لویسنسکی
- و دانیل زیبلات
- ترجمه: سیامک دل‌آراو
- اعظم و روشچی فرد
- ناشر: کتاب پارسه
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۳۴۱ صفحه
- قیمت: ۳۹ هزار تومان



V

درباره دولت

- نویسنده: پیر بورديو
- ترجمه: سروش قرانی
- ناشر: انتشارات مولی
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۵۵۰ صفحه
- قیمت: ۹۰ هزار تومان



تصوری که معمولاً از زوال یک دموکراسی وجود دارد، تصویری از یک کودتاست: تانک‌ها در خیابان‌ها به راه می‌افتند، نظامیان، شهروندان مخالف را که از قبل شناسایی کرده‌اند شبانه بازداشت می‌کنند و به زندان‌های سری انتقال می‌دهند و سرانجام با اعمال خشونت و اعدام، نظام دموکراتیک سرنگون می‌شود و یک دیکتاتوری نظامی قدرت را به دست می‌گیرد. اما «لویسنسکی و زیبلات» در کتاب «دموکراسی‌ها چگونه می‌میرند» نشان می‌دهند که دوران کودتاها سپری شده است و اکنون روش موثرتری برای از میان برداشتن نظام‌های دموکراتیک وجود دارد: صندوق رای. در واقع این پارادوکس در دل لیبرال دموکراسی وجود دارد که اقتدارگرایی از راه دموکراسی وارد می‌شود و اولین چیزی که می‌کشد خود دموکراسی است. در این روش که به همان اندازه روش استفاده از زور مخرب است، اما کمتر جلب توجه می‌کند، دموکراسی به دست رهربانی که از طریق انتخابات به قدرت می‌رسند قربانی می‌شود، نه نظامیان. فقط کافی است که یک نامزد پوپولیست و تمامیت‌گرا در انتخابات با رای مردم بر سر کار بیاید. به این شکل می‌توان همواره دموکراسی را با روشی مطمئن از میان برداشت.

کتاب حاضر سعی بر بررسی تجربه‌های گوناگون زوال دموکراسی دارد. نویسندگان در این کتاب مشخصاتی را که بر اساس آن‌ها می‌توان رفتار تمامیت‌گرای سیاستمداران را تشخیص داد، بررسی و مشخص کرده‌اند: بی‌اعتبار کردن مخالفان سیاسی، به چالش کشیدن قواعد دموکراسی و بی‌اثر کردن رسانه‌ها از ترفندهای رایج برای از میان برداشتن نظام‌های دموکراتیک در روزگار کنونی است. نویسندگان کتاب سال‌ها در مورد انواع جدید اقتدارگرایی که در گوشه و کنار جهان ظهور کرده تحقیق کرده و دلمشغولی اصلی و زمینه پژوهشی آنها چگونگی و چرایی مرگ دموکراسی‌ها است. در طول کتاب موارد به قدرت رسیدن دیکتاتورها از مجرای انتخابات در نقاط گوناگون جهان و به‌ویژه آمریکا بررسی می‌شود. نویسندگان با ذکر نمونه‌های تاریخی از دهه ۱۹۳۰ تاکنون و از آمریکای لاتین تا اروپا، نشان می‌دهند که چرا و چگونه دموکراسی در معرض خطر است. براساس پژوهش لویسنسکی و زیبلات اتوکراسی (یکه‌سالاری) همواره بر اساس یک الگوی مشخص شکل می‌گیرد و سرانجام به چیرگی فرمانروا بر سلسله مراتب اداری رسانه‌ها و نهادهای قانونگذاری منجر می‌شود و حکومت تمامیت‌خواه بدین ترتیب خود را اعمال و تثبیت می‌کند. تجربه ثابت کرده نهادهای دموکراتیک به تنهایی قادر به مقاومت نیستند و احزاب سیاسی و شهروندان باید مسئولانه به دفاع از هنجارهای دموکراتیک بپردازند. بدون هنجارهای نیرومند دموکراسی‌ها محافظان خود را از دست می‌دهند. وقتی اقتدارگرایان با موفقیت نهادهای سیاسی را فتح می‌کنند، از

ظرفیت آن‌ها علیه جامعه و رقبای خود استفاده و تلاش می‌کنند از این طریق همه راحت کنترل درآورند.

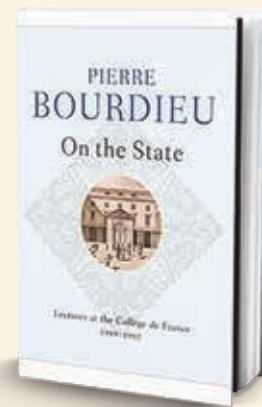
...

پیر بورديو در سال ۱۹۳۰ میلادی متولد و در سال ۲۰۰۲ میلادی در گذشت. او جامعه‌شناس و مردم‌شناس سرشناس فرانسوی بود که عمدتاً روی مسائلی نظیر دینامیک قدرت و انواع شیوه‌های انتقال قدرت در جامعه در درون و بین نسل‌های مختلف بحث می‌کرد. او تحت تأثیر گرامشی، «هایدگر، مریلوپوتی، ویتگنشتاین، هوسرل، مارکس، وبر، دور کیم، کلود لوی-استروس و پانوفسکی» نظریه شکل‌های فرهنگی، اجتماعی و سمبلیک سرمایه‌داری را در برابر شکل‌های اقتصادی سرمایه‌داری مطرح کرد.

کتاب حاضر که نخستین اثر جمع‌آوری شده از مجموعه سمینارها و کلاس‌های بورديو است، در بر دارنده بعدی دیگر از مجموعه پژوهش‌های بورديو درباره دولت و تفکری است که سعی در کسب اعتبار برای خود دارد. آنچنان که بورديو اشاره می‌کند، دولت ساختاری است که می‌خواهد مردم آن را به عنوان «صلاح اجتماعی» در طیف‌های گوناگون اجتماعی به رسمیت بشناسند، اما پیش از هر چیز، پیش از حتی خیر و صلاح اجتماعی، آنچه برای دولت مهم است، حفظ نظم اجتماعی موجود است. او تلاش می‌کند دولت را از پشت پرده‌هایی که در آن پنهان شده است بیرون بکشد و حقیقت آن را به ما معرفی کند. بورديو قصد دارد این موضوع را نشان دهد که اگر چه نمی‌بینیم، اما دولت بیش از آنچه تصور می‌کنیم در زندگی ما نقش دارد؛ نقشی تعیین‌کننده و گاه تمامیت‌خواه. بورديو برای بیان تعریفی دقیق از دولت دو رویکرد متفاوت را در پیش می‌گیرد. در رویکرد نخست وی به معنای تحت‌اللفظی این واژه و تعبیری که از آن برمی‌آید، می‌پردازد. در درس گفتارهای «دو معنای کلمه قدرت»، «دو چهره دولت» و «دو معنای کلمه قدرت: دولت-حکومت و دولت-قلمرو» وی به دنبال همین مفهوم است. او می‌خواهد ابتدا تعریفی دقیق از آنچه ما دولت می‌نامیم داشته باشد تا پس از آن بتواند بر مبنای آن تعریف نظریه خودش را عنوان کند. اما در رویکرد دوم بورديو به تبارشناسی این مفهوم روی می‌آورد و می‌خواهد، از طریق یک ساختار قیاسی (دولت انگلیس و دولت ژاپن) به ما نشان دهد که دولت مدرن چگونه شکل گرفته است و آنچه ما امروزه دولت می‌نامیم با حکومت‌های باستانی چه تفاوت‌هایی دارد. برای دستیابی به این تبارشناسی وی از چندین مورخ نامی در عرصه تاریخ دولت کمک گرفته و به شرح آثار آنها می‌پردازد. از میان مباحثی که به این موضوع اختصاص داده شده می‌توان به «ویژگی نمونه انگلیس: مدرنیزاسیون اقتصادی و کهنه‌گرایی فرهنگی» و نمونه‌های پیدایش دولت در آثار نوربرت الیاس، چارلز



درس گفتارهای «پیر بوردیو» در کالج فرانسه (کولوژ دوفرانس) در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ ارائه شد. این مجموعه درس گفتار که «درباره دولت» نام گرفته برای اولین بار در فرانسه در سال ۲۰۱۲ از مجموعه میزگردها و سمینارهای بوردیو گردآوری و منتشر شد



تیلی، فیلیپ کوریگان و درک سایر اشاره کرد.

...

«منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» رساله‌ای است از «فردریک انگلس» که در سال ۱۸۸۴ نوشته شد. انگلس در این کتاب، شکل‌گیری، تحولات خانواده و پدید آمدن دولت را از منظر ماتریالیسم تاریخی بررسی می‌کند. بخش‌هایی از کتاب بر پایه یادداشت‌های کارل مارکس بر کتاب «جامعه باستان» اثر «لوئیس مورگان» نوشته شده است. مارکس برای کشفیات مورگان جامعه‌شناس و مردم‌شناس آمریکایی (۱۸۸۱-۱۸۱۸) درباره تاریخ ابتدایی انسان اهمیت و ارزش بسیار قائل بود و خود می‌خواست نتایج پژوهش‌های مورگان را در کتابی مخصوص گردآوری و تحلیل کند، اما مرگ مانع از آن شد که به این نیت جامه عمل بپوشاند. هدف مارکس این بود که پژوهش وسیع مورگان را درباره تکامل انسان با «پیش‌ماتریالیستی از تاریخ» پیوند بزند. انگلس در سراسر کتاب برای رسیدن به این هدف تلاش می‌کند. فصل اول کتاب به پیشاتاریخ می‌پردازد و دوره‌های «توحش» و «بربریت» را بررسی می‌کند. فصل دوم درباره تکوین نهاد «خانواده» است و «خانواده همخون»، «خانواده پونالوایی»، «خانواده یارگیر» و «خانواده تک‌همسری» را بررسی می‌کند. فصل‌های سوم تا نهم کتاب به تیره‌های ایروکویی، تیره یونانی، پیدایش دولت آتن، تیره و دولت در روم، تیره در میان سلتی‌ها و ژرمن‌ها، تشکیل دولت میان ژرمن‌ها و بربریت و تمدن اختصاص دارد. پیوست کتاب شامل یک مورد تازه کشف شده از دواج گروهی (در زمان نگارش کتاب) و نقش کار در گذار از میمون به انسان است. در فصول مختلف این کتاب، انگلس روند پیدایش مالکیت خصوصی، نابرابری در ثروت، طبقات و دولت را روشن می‌کند و به‌رغم نظریه جامعه‌شناسان بورژوا که مدعی بودند این مقولات گویا همیشه در تاریخ بشر وجود داشته و خود آنها محصول غرایز ابدی انسانی است، نشان می‌دهد که مالکیت خصوصی از موعده معینی در تاریخ بشر پدیدار می‌شود و پیدایش دولت نیز نتیجه پیدایش مالکیت خصوصی، نابرابری در ثروت و تقسیم جامعه به طبقات متخاصم است.

مسعود احمدزاده نخستین ایرانی بود که در سال‌های پایانی دهه چهل به ترجمه بخش‌هایی از این اثر درخشان انگلس پرداخت. در شرایط آن روز جنبش مارکسیستی، آنچه که در درجه نخست اهمیت قرار داشت فراگرفتن روش‌شناسی مارکسیستی بود، بنابراین مثل سایر مبارزان آن دوره در ترجمه پاره‌ای از آثار کلاسیک تنها به ترجمه بخش‌های مهم آن بسنده می‌کردند تا بتوانند شمار هرچه بیشتری از این آثار را در دست فارسی‌زبانان قرار دهند. تکمیل و بازترجمه این اثر در دهه ۱۳۵۰ توسط «خسرو پارسا» در خارج از کشور انجام شد. این کتاب که در

آستانه انقلاب به صورت «کتاب جلد سفید» در دسترس بود، یک‌بار در سال ۱۳۸۰ توسط نشر جامی، بار دوم در سال ۱۳۸۶ توسط نشر دیگر و به تازگی با مقدمه‌ای از اولین رید (با ترجمه مجزای این مقدمه به قلم خسرو کلاتری) توسط نشر طلایه پرسو منتشر شده است.

...

«فردریک بارت» انسان‌شناس برجسته اهل نروژ است که دو سال پیش درگذشت. پژوهش‌های مردم‌نگارانه بارت تنوع زیادی دارد و از وی کتاب‌های زیادی بر جا مانده است، از جمله کتاب «عشایر جنوب پارس» که در مورد ایل باصری نوشته است. او در ایران، عراق، پاکستان، سودان، بالی، گینه نو و نروژ کارهای میدانی انجام داده و در میان انسان‌شناسان علاوه بر مطرح کردن دیدگاه تعامل‌گرایانه، به خاطر مطالعه فرایندهای اقتصاد خرد در منطقه دارفور سودان نیز معروف است. کار او در دارفور نمونه کلاسیکی است از تحلیل فرمالیستی در انسان‌شناسی اقتصادی. معروفترین اثر بارت گروه‌های قومی و مرزها (ساختار اجتماعی تفاوت‌های فرهنگی) است که به تازگی به فارسی ترجمه و منتشر شده است. کتاب حاضر که حدود نیم‌قرن از انتشار آن می‌گذرد بنیاد قوم‌شناسی را دگرگون کرد و دیدگاه‌های مطرح‌شده در آن، هم‌اکنون به جریان اصلی در مطالعات گروه‌های قومیتی تبدیل شده است. تا پیش از این، گروه‌های قومیتی تنها در چارچوب آنچه «فرهنگ‌های قومی» یا «دیرینه‌شناسی» یا نهایتاً «وضعیت نخستین» نامیده می‌شد مورد مطالعه قرار می‌گرفتند. مهمترین پیشنهاد بارت در تقابل با این نوع نگاه یا پیشفرض آن است که گروه‌های قومیتی را باید همچون یک تشکیلات اجتماعی در نظر گرفت؛ فرض دوم آنکه تعلق تشکیلاتی بر پایه شیوه استناد فردی به مقولات قومی تبیین می‌شود و بسته به موقعیت می‌تواند تغییر، تقویت یا تضعیف گردد. نهایتاً فرض سوم، آنکه ویژگی‌های فرهنگی فقط زمانی مبنای تعلق به یک تشکیلات قومیتی قرار می‌گیرند که امکان دوگانه‌سازی میان «خود» و «دیگری» را میسر سازند، یا به عبارت دیگر بتوانند موضوع مرز کشی میان خود و دیگری قرار گیرند. این کتاب شامل مجموعه‌ای از مقالات است و هدف آن توضیح چگونگی باقی ماندن قومیت و وضعیت آن در آینده است. بارت خود را از تفکرات متداول در مطالعات فرهنگی دور و فرهنگ را جدای از قومیت بررسی می‌کند. او به منظور نوع‌شناسی گروه‌های قومی، کوشید بر روی فرایندهایی که گروه‌های قومی را می‌سازند و حفظ می‌کنند الگوی سازنده‌ای اعمال کند. کلید حل مسأله از نظر او نه چیدمان داخلی گروه قومی بلکه مرز قومی و حفظ آن بود. این مرزها که می‌توانستند هم سرزمینی باشند و هم نباشند، نه تنها در برابر روابط بین قومی و وابستگی متقابل مقاومت می‌کردند بلکه در اثر آنها تقویت نیز

∇

منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت

- نویسنده: فردریک انگلس
- ترجمه: خسرو پارسا
- ناشر: نشر طلایه پرسو
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۳۶۱ صفحه
- قیمت: ۴۵ هزار تومان



<

∇

گروه‌های قومی و مرزها (ساختار اجتماعی تفاوت‌های فرهنگی)

- نویسنده: فردریک بارت
- ترجمه: محمدرضا فدایی
- ناشر: شیرازه
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۲۳۴ صفحه
- قیمت: ۲۵ هزار تومان





۸

هنری فرد صاحب کارخانه
اتومبیل سازی فورد

۷

**انجمن های کارفرمایی، اندازه
بنگاه ها و حکمرانی**

- نویسنده: فرانتس تراکسلر و
گرهارد هومر
- ترجمه: حمیدرضا پیش بهار
- ناشر: شیرازه
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۷۲۸ صفحه
- قیمت: ۸۵ هزار تومان



۷

**تروبریاندها: پژوهش های
مردم شناسی مالدینوفسکی**

- نویسنده: مایکل.و.یونگ
- ترجمه: عباس مخبر
- ناشر: طرح نقد
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۳۴۵ صفحه
- قیمت: ۳۸ هزار تومان



می شدند.

تشکیل های کارفرمایی نهادهایی هستند که از منافع جمعی کسب و کار، در تمام بخش ها، صرف نظر از اندازه بنگاه حمایت می کنند. از آنجا که طیف و محتوای این منافع جمعی از یک کشور به کشور دیگر، فرق می کند، ساختار، مبنای عضویت و کارکردهای آنها بین کشورهای متفاوت زیادی دارد. کار اصلی نمایندگی کارفرمایان و سازمان های کسب، به نمایندگی از سوی جامعه کارفرمایان، دفاع از تحول سیاستی و نظارتی است که یک فضای اقتصادی سازنده برای خلق بنگاه و توسعه را تضمین خواهد کرد. شناخته شدن به عنوان یک مدافع کارآمد، تصویر عمومی یک تشکل کارفرمایی را، هم در نزد تصمیم سازان و هم برای جامعه کسب و کار تقویت می کند. این نقش به طور فزاینده مهمتر می شود، زیرا در کشورهایی که به ارتقای فضای توانمندسازی بنگاه های پایدار نیاز دارند، انگیزه این اصلاحات نهایتاً باید از طریق روندهای سیاسی که مستلزم باز یگران ملی است تامین شود. تشکلهای کارفرمایی به خاطر توانایی در شناسایی موانع رشد بنگاه و فرصت های اقتصادی، به خاطر فشارهایی که می توانند برای تولید کالاهای عمومی مانند زیرساخت ها و دسترسی به سرمایه انسانی و فیزیکی اعمال کنند و به خاطر نقش آن ها در کاهش بی ثباتی سیاستی می توانند بهترین منابع اطلاعاتی برای دولت ها در سیاست سازی باشند به شرطی که دولت ها متکی به رانت نفت نباشند.

کتاب «انجمن های کارفرمایی، اندازه بنگاه ها و حکمرانی» با هدف تشریح نقش تشکلهای کارفرمایی در توسعه و اشتغال به نگارش درآمده است و به بررسی تاریخچه، کارکرد و وظایف انجمن های کارفرمایی در ۱۵ کشور اروپایی می پردازد. طیف متنوع وظایفی که این انجمن ها علاوه بر دفاع مستقیم از منافع بنگاه ها به عهده دارند، می تواند همراهی با دولت ها در حوزه سیاست گذاری عمومی و همچنین مشارکت اجتماعی برای تقویت جامعه مدنی را شامل شود. در رویکرد تحلیلی، به عوامل تاثیرگذار بر فراز و فرود انجمن های کارفرمایی، نوع بنگاه هایی که هر یک مدعی نمایندگی اش هستند، تغییراتی که طی سال ها یافته اند و چالش هایی که با آن ها روبه رو بوده اند اشاره می شود. همه مقالات از ساختار کم و بیش مشترکی برخوردارند که امکان مقایسه تطبیقی را برای خواننده میسر ساخته و نویسنده گان کتاب نیز در فصل پایانی، نتایج تطبیقی خویش را ارائه می دهند. علاوه بر این بررسی تاریخی، ساختار درونی این نهادها و تغییر و تحولات آنها نیز مورد توجه قرار گرفته است: نحوه عضوگیری، نوع خدماتی که هر یک از آنها به اعضای خود ارائه می دهند و رقابتی که میان آنها برقرار است، مهمترین موضوعات مورد بررسی از این منظر هستند.

«برانیسلاف مالدینوفسکی» لهستانی تبار (۱۹۴۲-۱۸۸۴)، یکی از مشهورترین انسان شناسان قرن بیستم بود که تأثیرات زیادی بر انسان شناسی مدرن و جامعه شناسی گذاشت. شهرت و اهمیت مالدینوفسکی عمدتاً به خاطر روش شناسی ای است که در این علم به وجود آورد. تا پیش از او و در نسل نخست انسان شناسان، تحلیل انسان شناختی صرفاً با تکیه بر داده هایی انجام می شد که افراد غیر متخصص، اعم از جهانگردان و مأموران دولتی کشورهای استعماری از جوامع دیگر در نوشته های خود گرد می آوردند و انسان شناسان نسل نخست مثل دور کیم، تایلر و فریزر با طبقه بندی به بررسی آنها می پرداختند. اما مالدینوفسکی اصل مشاهده مشارکتی، یعنی حضور فعال و درازمدت پژوهشگر در میدان تحقیق را برای قرار گرفتن او در جریان زندگی واقعی مردم مورد پژوهش و تلاش برای ارائه تصویر و تحلیل وقایع از دیدگاه خود آنها، به اصلی اساسی در علم انسان شناسی بدل کرد. مالدینوفسکی برای این کار از تجربه چندساله ای استفاده کرد که در زندگی در میان مردمان جزایر «تروبریاندها» در نزدیکی استرالیا در فاصله سال های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ داشت. حاصل مطالعات مالدینوفسکی در این جزایر چندین کتاب بود که در آنها مناسک و رفتارها و عقاید گوناگون بومیان تشریح و تحلیل شده بود. از جمله این کتاب ها می توان به کتابی اشاره کرد که او درباره روابط جنسی بومیان تالیف کرد و به یکی از مهمترین آثار تاریخ انسان شناسی تبدیل شد. در این کتاب مالدینوفسکی رابطه میان مناسک جنسی را با نظام خویشاوندی مورد مطالعه قرار داده است. نوشته های مالدینوفسکی درباره تروبریاندها پس از گذشت بالغ بر ۴۰ سال از تاریخ نگارش آن اگر هنوز مفصل ترین و جامع ترین پژوهش قوم نگاری نباشد، هنوز در ادبیات مردم شناسی در زمره مشهورترین آثار است. امروز تروبریاندها چنان جایگاهی را در صحنه مباحث دانشگاهی اشغال کرده اند و از چنان اشتیاهی برخوردار شده اند که هیچگونه تناسبی با جمعیت یا اندازه کوچک آنها ندارد. در کتاب «تروبریاندها: پژوهش های مردم شناسی مالدینوفسکی» تالیف «مایکل.و.یونگ»، خواننده با مطالب جالبی درباره فعالیت ها، آیین ها و سنت های جزیره نشینان بدوی آشنا می شود. این کتاب کوتاه شده پژوهش های مفصل مردم شناسی مالدینوفسکی در جزایر تروبریاندها است. یکی از مهمترین مطالعات مالدینوفسکی بررسی سیستم مبادله پیچیده رایج در جزایر تروبریاندها و مناطق اطراف آن با نام حلقه کولا است. وی نخستین انسان شناسی بود که این نهاد بسیار مهم را که در آن زمان هنوز موجود بود، توصیف کرد. بخش اول کتاب به سرزمین و اقتصاد تروبریاندها که عمدتاً متکی بر باغبانی است می پردازد. بخش دوم درباره روابط خویشاوندی، ازدواج و زمین است و بخش سوم به تشریح سیستم کولا و نقش جادو و اسطوره در فرهنگ این قبایل بومی اختصاص دارد.